

ولایت فقیه

از دیدگاه فقهای اسلام

آیه الله احمد آذری قمی

بسم الله الرحمن الرحيم



نام کتاب: ولایت فقیه از دیدگاه فقهای اسلام

نویسنده: آیه الله احمد آذری قمی

ناشر: قم - مؤسسه مطبوعاتی دارالعلم تلفن ۲۴۲۹۱ .

نوبت چاپ: ۱ - ۱۳۷۲ ه. ش

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: حمید - قم

چاپ: چاپخانه قدس

حروفچینی و صفحه آرایی: قم - قرائش تلفن ۲۲۹۴۶

کلیه حقوق مخصوص ناشر می باشد

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه	۷
همسویی با دشمنان	۹
تفرقه افکنی	۱۱
انحراف فکری	۱۴

بخش اول

اشکالات اصل ولایت فقیه، اطلاق آن و پاسخ آنها	۱۳۶-۱۷
خلاصه‌ای از بخش اول کتاب و پاسخ آن	۱۹
اتهامی بی اساس	۲۲
اختیارات رهبری	۲۷
منزه بودن مقام والای رهبری	۳۵
ولایت بر اجرای احکام	۴۰
فقها و جانشینی انبیاء	۵۱
حکومت قانوندانان عادل	۵۸
منکر ولایت فقیه، منکر ضروری فقه است	۶۳

ولایت فقیه در کلمات مشایخ ثلثه

۱- مرحوم شیخ انصاری و ولایت فقیه	۷۱

صفحه	عنوان
۹۵	۲- آخوند خراسانی و ولایت فقیه
۹۷	۳- نائینی و ولایت فقیه
۱۰۵	ذکر قسمتهایی از نظرات مرحوم نائینی

نقدی بر نظرات مشایخ ثلثه

۱۱۳	نقدی بر نظرات مشایخ ثلثه
۱۱۴	سؤالات ما از شیخ (قده)
۱۱۹	برمی گردیم به سؤال از شیخ (قده)
۱۲۵	شیخ و جمهوری اسلامی
۱۲۹	اشکال بر نائینی (قده)
۱۳۳	استدلال اجمالی بر ولایت فقیه

بخش دوم

۳۰۳-۱۳۷	ولایت فقیه در قرون و اعصار
۱۴۱	ولایت فقیه از دیدگاه قرآن و امامان

قرن چهارم هجری

۱۵۵	۱- شیخ کلینی
۱۵۵	۲- ابن جنید اسکافی
۱۵۶	۳- حسن بن علی بن ابی عقیل
۱۵۶	۴- شیخ صدوق و علی بن بابویه قمی

قرن پنجم هجری

- ۱- شیخ مفید ۱۶۳
- ولایت فقیه از دیدگاه شیخ مفید (قده) ۱۶۷
- سؤال اول ۱۷۵
- دلیل دوم ۱۷۷
- دلیل سوم ۱۷۹
- سؤال دوم ۱۸۱
- سؤال سوم ۱۹۰
- سؤال چهارم ۱۹۵
- پاسخ ۱۹۵
- ۲- سید مرتضی علم الهدی ۲۰۳
- ۳- حمزه بن عبدالعزیز دیلمی ۲۰۴
- ۴- شیخ ابوالصلاح حلبی ۲۰۵
- ۵- شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی ۲۰۷
- دو تذکر ۲۱۱
- ۶- قاضی عبدالعزیز حلبی ۲۱۳

قرن ششم هجری

- ۱- ابن حمزه عمادالدین طوسی ۲۱۷
- استراتژی مبارزه، دائمی و پیگیر بوده و هست ۲۲۲
- ۲- قطب الدین راوندی ۲۲۵
- ۳- محمد بن ادریس حلی ۲۲۷

عنوان

صفحه

قرن هفتم هجری

- ۱- خواجه نصیرالدین طوسی ۲۳۳
- اعتقاد به ولایت فقیه ۲۳۴
- ۲- محقق حلی معروف به محقق اول ۲۳۷

قرن هشتم هجری

- ۱- علامه حلی ۲۴۵
- پاسخ به یک شبهه ۲۵۷
- وظایف رهبری ۲۶۵
- ۲- فخرالمحققین ۲۶۷
- ۳- شهید اول ۲۶۹

قرن نهم هجری

- ۱- فاضل مقداد ۲۷۵
- ۲- احمد بن فهد حلی اسدی ۲۷۹

قرن دهم هجری

- ۱- مقدس اردبیلی ۲۸۳
- تذکر چند نکته ۲۸۷
- ۲- محقق ثانی ۲۹۹
- ۳- شهید ثانی ۳۰۱

بسمه تعالی

مقدمه

مهمترین دست‌آورد انقلاب پیروزی نظام اسلامی بر محور فقا‌هت و به راهبری و حاکمیت فقیه عادل یعنی قانوندان دادگستر است.

حکومت اسلامی گرچه بعد از شکست ظاهری دومین امام معصوم و پیروزی شجرهٔ خبیثهٔ بنی‌امیه پو‌ستین وارونه برتن کرد ولیکن قرآن، سنت و عقل به عنوان مبین صحیح نظام اسلامی باقی ماندند. وائمهٔ معصومین که معادن علوم قرآنی هستند حراست و دفاع از حاکمیت دینی را عهده‌دار گشتند. امام صادق علیه‌السلام ارکان حاکمیت فقیه عادل را استوار نمود و از طریق شاگردان و متعلمان خود تداوم و استمرار آن را میسر ساخت.

م‌هجوریت نظام اسلامی کار را بدانجا کشانید که مستضعفان از این اصل الهی غافل مانده و مستکبران نیز آن را به فراموشی سپردند. واز درخشندگی آن جز در لابلای کتب مدوّن فقه‌زنده و پویای شیعه اثری باقی نماند.

شیعهٔ مظلوم به برکت آموزه‌های فقهی خود علیرغم محکومیت تاریخی با اطلاق عناوینی نظیر حاکم شرع، جانشین پیامبر(ص) و نایب امام زمان علیه صلوات‌المصلین، که از القاب رائج فقیهان شیعی شمرده می‌شوند، همواره پیوند خود را با فقیهان بزرگوار بگونه‌ای مستحکم حفظ کرد.

بعد از جنگ جهانی اول که کشورهای اسلامی در چنگال استعمارگران اروپایی به‌طور مضاعف از حرکت باز ماندند، القائنات دشمنان اسلام و مسلمانان، اصل حاکمیت دینی و ولایت فقیه را مورد هجوم فکری قرار داده و با ترویج فرهنگ لائیک غرب و تبلیغ جدایی دین از سیاست، دلیل آن را در چند روایتی که از نظر سند و یا دلالت ضعیف بودند، منحصر نمودند.

تأثیر تبلیغات والقائنات شرک‌آلود فرهنگ کفر در محیط جوامع اسلامی به اندازه‌ای بود که اعظم فقه‌ها متأخر در حالیکه در عمل و فتوی سخت بر ولایت و حاکمیت فقیه پای‌بند بود، دفاع از آن را در برابر شک‌ها و تردیدهای فراوانی که از سوی مهاجمین القاء می‌شد بسیار مشکل خواند

ودوشاگرد بزرگوار شیخ انصاری (قده) یعنی مرحوم آیت‌الله‌العظمی آخوند خراسانی و نائینی (قده)، که از بنیانگذاران مشروطه بر اساس ولایت فقیه هستند، نیز در مباحث فقهی خود شک‌ها و تردیدهای مطرح شده را مورد بحث و گفتگو قرار دادند.

حقیقت مهمی که در برابر همه غبارهای شک و تردید مقاوم باقی می‌ماند ضرورت فقه اسلامی بود و شیخ انصاری، آخوند خراسانی و نائینی قدس‌الله اسرارهم با اتکاء به همین ضرورت فقهی علیرغم همه تشکیکات فقهی، اصولی و رجالی اداره عملی تشیع و حوزه‌های علمی را بنیان و سازمان دادند.

در طول تاریخ تشیع فقیهان بسیاری از ولایت فقیه و حکومت اسلامی با عنوان ضروری فقه اسلام یاد کرده‌اند. و از آن جمله شیخ مفید و ابن ادریس (رحمة‌الله علیهما) در زمان آل بویه و نراقی (قده) در دوران صفویه و آیت‌الله‌العظمی بروجردی (ره) در زمان معاصر می‌باشند.

تشکیک و تردید در اصل و ابعاد گوناگون ولایت فقیه از ناحیه دل‌بستگان به دموکراسی غربی و منکران اصل ولایت فقیه، مخالفان با حاکمیت فقه، منکران اطلاق ولایت فقیه و یا مخالفان وحدت نظامی که به رهبری فقیه عادل تأمین شود، مشکل فرهنگی مهمی است که انقلاب در سالیان قبل و بعد از پیروزی درگیر با آن بوده و می‌باشد. سنگر مستحکمی که دفاع و مقاومت پاسداران حریم حاکمیت الهی را در برابر این مهم میسر ساخته و بلکه با ارائه سستی و ضعف تردیدها و تشکیکها نقش حیاتی و بنیادین ولایت فقیه را آشکار ساخته است، آموزه‌های علمی و عملی فقیه بزرگ جهان اسلام، روح خدا، خمینی عزیز است، و اثری که هم اینک در پیش است یکی از هزاران برکات و خیراتی می‌باشد که به لطف الهی با راهگشایی و راهنمایی آن فقید عزیز نصیب ما شده است.

در مجلدات «ولایت فقیه از دیدگاه فقهاء اسلام» نظرات فقهاء شیعه در حدّ مقدور بررسی شده و به مختار آیت‌الله بروجردی و امام راحل راه برده شده است. امید آنکه مقبول خداوند متعال و ولی‌الله‌الاعظم و بنیانگذاری جمهوری اسلامی باشد.

قم - زمستان ۷۱ شمسی

احمد آذری قمی

همسویی با دشمنان

مطرح کردن ولایت مطلقه فقیه و همچنین اختیارات گسترده رهبری الهی سیاسی جامعه اسلامی از سوی رهبر کبیر انقلاب اسلامی (قدس سره الشریف) با استقبال اکثریت دانشمندان مسئول و مسئولین دانشمند روبرو شد. لکن عده‌ای نیز اشکالات فقهی و حدیثی و قانونی برای آن مطرح کردند، البته این افراد ابراز چنین مسئله‌ای را از سوی معظم‌له که مرجعی بزرگ و مجتهدی جایز التقلید بودند، نظریه‌ای فقهی می‌دانند که مورد قبول تمامی مجامع علمی و حقوقی و مقلدین و بلکه غیر مقلدین ایشان نیز هست و خود نیز نقش تعیین‌کننده‌ای برای آن قائلند و سرنوشت ایران و اسلام را آمیخته به آن می‌دانند، حال مشخص نیست که چرا آن را بدعتی بزرگ و خطرناک خوانده و آثار زیانبار دینی و سیاسی برای آن تصور کرده‌اند و چگونه به خود اجازه می‌دهند که در باره چنین مسئله‌ای ابراز نظر کرده و به جای هدایت همکیشان و هموطنان خود، به القاء شبهه پردازند و بار خود را سنگین‌تر کنند؟ آیا قرآن کریم نمی‌فرماید:

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا. الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»^۱.

با اینکه این عده خود به آن افرادی که تصور می‌کنند با کتاب «المعجم المفهرس» و کتاب لغتی می‌توان در مسائل دینی و فقهی اظهار نظر کرد، خرده می‌گیرند؛ اما معلوم نیست چرا خود با اندک اطلاعات دینی و تفسیری و حدیثی

۱- آیا شما را آگاه کنم بر کسانی که از نظر عمل زیانبارترین هستند؟ کسانی که کوشش آنان در زندگانی دنیا بی‌فایده و تباه است ولی تصور می‌کنند که ایشان کار نیک انجام می‌دهند. (کهف ۱۰۴ و ۱۰۳)

وفقهی سطحی، نظریه‌ای را که به قول اهل فن و افراد عالم به اقوال و فتاوای فقهای شیعه و سنی و به تصدیق مراجع بزرگ دیروز و امروز و به ویژه فقیه متبحر مرحوم آیه الله العظمی بروجردی (قده) از ضروریات فقه اسلام است، مورد بحث و نقد غیر متخصصانه خویش قرار داده و آن را بدعتی بزرگ قلمداد کنند؟!

آقایان تصور کرده‌اند که با نقل گفتارهایی از شیخ انصاری و آخوند خراسانی و نائینی (رضوان الله علیهم) بحث خود را فنی و فقهی کرده و مسأله‌ای را که فقیه و مجتهد بزرگی چون مرحوم ملا احمد نراقی از مسلمات فقه دانسته و برای اثبات آن نیازی به استدلال از قرآن و سنت ندیده‌اند، می‌توانند دستخوش اغراض خویش قرار دهند. آیا اینان نمی‌دانند که فتاوای مراجع اسلام، حجت شرعی است، خواه مقلد مطابقت آن را با واقع درک بکند یا نکند؟

البته قول به تخطئه نه تصویب، از اصول موضوعی فقه و اصول شیعه است؛ لکن تعجب در این است افرادی که محصول رأی اکثریت پارلمانها را حق و قانون می‌دانند و آن را لازم الطاعة می‌شمارند و قانون را مساوی حق می‌پندارند و داعیه حقوق‌دانی و اسلام‌شناسی نیز دارند، چرا به خود جرأت می‌دهند که از ولایت مطلقه فقیه به عنوان بدعت یاد کنند؟!

آیا مشایخ و اساتید این فن که فتاوای فقهای معاصر و پیشین را در این زمینه قبول نداشته‌اند، هرگز از آنها به عنوان بدعت یاد کرده‌اند؟

آیا قرآن کریم نمی‌فرماید؟

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»^۱.

آیا رای قاضی غیر مجتهد، اگرچه تصادفاً حق باشد، موجب داخل شدن در

۱- چیزی که نمی‌دانی پیروی مکن زیرا گوش و چشم و دل همه مورد سؤال و بازخواست قرار می‌گیرند. (اسراء ۳۶)

جهنم نیست؟! پس چگونه جرأت می‌کنید رای مرجع و مجتهدی را که حداقل شصت سال در قرآن و سنت و اقوال علماء و فقهاء، بویژه شیخ انصاری و آخوند خراسانی و نائینی (رضوان الله علیهم)، تحقیق کرده و با توجه به ایرادات و اشکالات آنان چنین قولی را اتخاذ نموده و در حمایت از آن ایثار و فداکاری و از خودگذشتگی نشان داده و با رهبری و تز ولایت مطلقه فقیه، اسلام و ایران را به عنوان قدرتی بزرگ در دنیای معاصر مطرح کرده است، بدعت بنامید؟!!

مگر نمی‌دانید فتاوایی که با حجت شرعی، ولو دلیل ظاهری بدست آید قول به علم است، در حالی که بدعت چیزی است که بدون حجت شرعی پایه‌گذاری شود؟!!

بنابراین انکار ولایت مطلقه فقیه یا ولایت و حکومت فقیه و یا اصل حکومت اسلامی از سوی شما، که بدون هیچ تخصصی در فقه ابراز شده، بدعت و موجب دخول در آتش جهنم خواهد بود؛ به‌ویژه در زمانی که شرق و غرب و استکبار جهانی ولایت مطلقه فقیه را به قصد سرنگونی دولت اسلامی هدف حملات ناجوانمردانه خود قرار داده‌اند.

تفرقه افکنی

آیا مسأله‌ای فقهی، جز کلیات احکام اسلامی وجود دارد که بین علمای اسلام مورد اختلاف نظر نباشد؟ به عنوان مثال واضح‌ترین و ساده‌ترین فرع فقهی مانند وضو که پیامبر اکرم (ص) در هر روز چندین مرتبه انجام می‌دادند، و قرآن کریم هم با صراحت کیفیت آن را بیان نموده است، آیا فقهاء در بسیاری از شرایط و کیفیت‌های آن اختلاف نظر ندارند؟

۱- الْقَضَاءُ أَرْبَعَةٌ: رَجُلٌ قَضَى بِالْحَقِّ وَ هُوَ لَا يَغْلَمُ... وسائل جلد ۱۸ ص ۱۱، روایت ۶ «ابواب صفات القاضی».

و آیا هر مطلبی باید به صراحت در قرآن کریم ذکر شده باشد؟ که این آقایان می‌گویند: باید مسئله ولایت مطلقه فقیه در قرآن ذکر شده باشد؟!

آیا ولایت امیرالمؤمنین (ع) و دیگر ائمه معصومین (ع) در قرآن تصریح شده است؟! مگر عدد رکعات نمازهای پنجگانه در قرآن آمده است؟ پس ولایت علی و فرزندان (ع) و عدد رکعات نمازهای پنجگانه، بدعت‌هایی از مرحوم شیخ انصاری و آخوند خراسانی و نائینی است!

ما هرگز فقه را در انحصار روحانیت نمی‌دانیم؛ ولی این نکته را نیز نباید فراموش کرد که هر کسی نمی‌تواند بدون تخصص در فقه اظهار نظر نموده و رأی مخالف نظر خود را بدعت در دین بنامد.

آقایان ادعا کرده و می‌گویند: انگیزه ما از طرح این بحث، امر به معروف و نهی از منکر است!!

آیا منکری بالاتر از این وجود دارد که رهبر را از امت اسلامی جدا سازند، رهبری که با فتاوی و ورهنمودهای خود مسلمانان جهان را از ضعف و انحطاط به قدرتی رسانده که توانستند بتهای جهان را یکی پس از دیگری واژگون نمایند، چه کسی باور می‌کند که انگیزه شما از این عمل امر به معروف و نهی از منکر باشد؟!

از این آقایان باید پرسید اگر ولی فقیه حق دخالت در حکومت را ندارد پس شما مأموریت تشکیل دولت موقت را با چه معیاری پذیرفتید؟ دولتی که علاوه بر کارهای جاری مملکت مسئولیت انتخابات قانون اساسی و شکل حکومت و مسائل مهم انقلاب را به عهده داشت. و اگر این گونه است چرا برخی از شما مأموریت‌هایی را که در زمان انقلاب برخلاف قانون اساسی رژیم سابق بود پذیرفته و شرکت در راهپیمایی و مخالفت با رژیم گذشته را صحه گذاشتید؟ و اگر مردم را ذی حق می‌دانید، ملت چنین حقی را در کدام رفتارندوم و در کدام قانون به شما اعطاء کرده بود؟

البته همانطور که رهبر کبیر انقلاب (قده) فرمودند، ایراد و اشکال هدیه‌ای است

الهی و در حوزه‌های علمیه نیز برای رشد و تکامل، شیوه شناخته شده‌ای است؛ زیرا با این روش مسائل روشن تر شده و دیگر زاویه‌ای مبهم و بعدی نامفهوم باقی نمی‌ماند و لذا ما از اشکال و ایراد دانشمندان داخلی و خارجی در باره این مسأله و سایر مسائل انقلاب، چه در بعد فقهی و سیاسی و چه در بعد اجتماعی و حقوقی، خرسند خواهیم شد.

فرض می‌کنیم به عقیده شما تز ولایت مطلقه فقیه (نمود بالله) به سوی استبداد گرایش پیدا کند؛ لکن اگر این تز مورد قبول تمامی ملت باشد و مقام ولایت بتواند در پیچ و خم حوادث اجتماعی دلسوزانه‌تر و قاطعانه‌تر از هر مقام دیگری تصمیم بگیرد، آیا این چنین نیست که عقل و شرع باز هم حکم می‌کنند که این نظام رهبری پذیرفته شود و وحدت ملتی که آن را پذیرفته است حفظ گردد و با طرح مسائل تفرقه افکن، جامعه اسلامی پراکنده نگردد؟

بحمدالله ملت ایران در راهپیمائی تجدید بیعت با امام در روز عید غدیر سال ۱۳۶۷ خط بطلان بر همه اشکالات حقوقی و قانونی مدعیان کشیده و اثبات کرد که جایگاه ولایت مطلقه فقیه در رأس هرم قانون اساسی و احکام اولیه و ثانویه قرار دارد و حاکم بر همه آنها می‌باشد.

آیا در مکتب دموکراسی بین انتخاب فردی صالح و شایسته برای حکومت و اعطای حق ولایت مطلقه از طرف مردم به او، و بین انتخاب نمایندگانی از بین مردم و اعطای حق ولایت مطلقه به آنها تفاوتی وجود دارد؟ پس چگونه است که اگر اکثریت قاطع مردم، فقیه صالحی را به رهبری خود برگزینند دیکتاتوری خواهد بود، اما انتخاب نمایندگانی از طرف همان مردم دموکراسی نام می‌گیرد؟

اساساً چه دلیلی بر نفوذ و اعتبار رأی اکثریت و تحقق آن در خارج وجود دارد؟ آیا به چه دلیل کسی که در فرمانروای رأی مخالف داشته، باید آراء صادره دیگران را علیه خود بپذیرد؟

پاسخ صحیح به این اشکالات آن است که راهی جز پذیرش نظامی که در آن فرد یا افرادی از جانب خدای جهان دارای ولایت مطلقه باشند، وجود ندارد. آیا مجلس شورای ملی سابق، ولایت مطلقه نداشت و قانون اساسی گذشته حق قانونگذاری و اظهارنظر در همه شئون مملکت را به آن مجلس نداده بود؟ پس چگونه است که ولایت مطلقه فقیه به استبداد و دیکتاتوری کشیده می‌شود، اما ولایت مطلقه گروهی از نمایندگان که هیچ مقامی حق سؤال از آنها را ندارد، استبداد نیست؟

انحراف فکری

استبداد پدیده شومی است که ارتباط به فرد یا گروهی ندارد زیرا می‌تواند به وسیله هر يك از آنها تحقق یابد.

اگر مصالح مردم مورد نظر باشد، فقط افرادی چون پیامبران و جانشینان آنها و رهبران الهی و فقهای بزرگوار می‌توانند با روح پاک و جان خالی از هوای نفس، مصلحت مردم را به بهترین شکل تأمین کنند. و اگر قصد خودکامگی و خودمحوری باشد فرد یا گروه هیچ تفاوتی ندارد.

و اگر ولایت مطلقه در حد اشراف و حکومت به وسیله دین و احکام آن بر مردم استبداد بوده و مذموم است، پس تفاوتی بین فرد و گروه وجود ندارد؟! چرا عده‌ای اولی را محکوم دانسته و آن را بدعت آشکار و مذموم و مضر می‌دانند ولی دومی را صحیح و مفید قانونی؟!

اساساً استبداد به رأی از نظر عقل و شرع مذموم است و موجب هلاکت می‌گردد و به معنای پافشاری بر اجرای رأی خود یا گروهی است که بدون مشورت اهل فن صادر شده باشد؛ البته در صورتی که آن نظر، مورد تأیید موازین و ضوابط معتبر عقلی و شرعی نباشد؛ زیرا در مواردی که صحت و سلامت آن موازین تأیید

شده باشد نیازی به مشورت نیست. لذا علی (ع) در جواب طلحه و زبیر که می گفتند: چرا با ما مشورت نمی کنی؟ فرمود: من به مشورت باشما نیازی ندارم؛ زیرا به احکام عالم هستی آگاه بوده و آنها را از قرآن و سنت استخراج کرده ام.

آیا آیات عظام و فقهای بزرگی چون شیخ انصاری و آخوند خراسانی و نائینی در همه فتاوای و نظرات فقهی و سیاسی خود مشورت می کرده اند؟! آیا مخالفین ولایت فقیه در همه نظرات خود مشورت می کنند؟!

حقیقت این است که اگر آراء و نظراتی که از هوای نفس و خواست دل برخاسته و هرگز مصلحت و مفسده آنها سنجیده نشده است به اجرا درآید و به تذکرات و اظهار نظر صاحب نظران توجه نشود، استبداد بوده و عقل و شرع نیز آن را محکوم می نماید؛ نه اینکه اگر رأی و نظری با تفکر و اندیشیدن صورت گرفته و در خیر و صلاح آن تردید نباشد، به اجرا درآید و به باطل بودن نظر مخالف نیز یقین داشته باشیم استبداد باشد؛ و نه تنها عمل به آن خلاف و مذموم نیست، که عکس آن محکوم است.

ولایت مطلقه به معنای سرپرستی و دخالت در تمامی امور کشور است که معمولاً با مشورت عده ای صاحب نظر انجام می گیرد. حال اگر فقیه به صحت و مطابقت مسائل انجام شده با موازین عقلی و شرعی یقین داشته باشد و بر آن اصرار ورزد نه تنها این کار استبداد نیست، بلکه از نظر عقل و شرع راهی جز این نیست؛ زیرا هر فردی باید اعمال خود را همواره بر حسب تشخیص شخصی و مطابقت با موازین عقلی و شرعی انجام دهد و تفکر و مشورت و بحث نیز راهائی برای رسیدن به این نظر صحیح و عمل به آن است. حال اگر ولایت، مطلقه نبوده و فقط در بعضی از امور اعمال ولایت باشد، امکان تحقق استبداد وجود دارد؟ به عنوان مثال، اگر فقیه در غیر امور شرعی حق دخالت و تصمیم گیری داشته باشد ممکن است با استبداد توأم نباشد، که انشاء الله در پاسخ به بخش اول ولایت مطلقه و معنا و اقسام آن، و این که

کدام قسم آن مورد نظر رهبر معظم و فقید انقلاب بوده و پیامدهای هریک از آنها چیست، اشاره خواهیم کرد.

مخالفین ولایت فقیه، ابتدا باید معنای بدعت را بشناسند و بعد دیگران را متهم کنند. آقایان کتاب خود را «تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه» نام نهاده‌اند، که این نام قبول ولایت مطلقه پیامبر و امام را تداعی می‌کند در صورتی که در مباحث کتاب، ولایت مطلقه پیامبر (ص) و امام (ع) نیز مورد انکار قرار گرفته و اساساً حکومت از آن مردم و خارج از دین و تعالیم اسلام دانسته شده است، و حتی ولایت مطلقه و غیر مطلقه پیامبر (ص) را نیز مساوی با استبداد شمرده است.

بخش اول:

**اشکالات اصل ولایت فقیه،
اطلاق آن و پاسخ آنها**

اینک خلاصه‌ای از بخش اول کتاب و پاسخ آن:

البته ضرورت داشت که بدعت بزرگ و خطرناک حاضر با توجه به آثار زیانبار دینی و سیاسی آن، از جهات عدیده مورد بررسی هرچه کاملتر قرار گیرد^۱.

پاسخ: آقایان متوجه نیستند که بدعت عبارت است از وارد کردن چیزی در دین که جزو دین نباشد یا خارج کردن چیزی از دین که جزو دین باشد.

از آنجا که دو منبع مهم دین، یعنی قرآن و سنت، مشتمل بر ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مجمل و مبین است و دسترسی به اجراء دین برای توده مردم امکان پذیر نیست، لذا سنت پیامبر (ص) و امامان (علیهم‌السلام) که مبین و مفسر قرآن کریم است، باید توسط متخصصین فن با کاری شبانه‌روزی و مستمر شصت ساله و لیاقت و صلاحیت‌های لازم اخلاقی و دینی، مورد بررسی قرار گیرد، از این رو احکام و فتاوایی که از ناحیه مرجعیت و فقاهت صادر شده و می‌شود از سوی مردم به عنوان دین یا چیزی در حکم آن مورد قبول است، لذا تخطئه نمودن آن در گفتار و یا در عمل و نام بدعت نهادن بر آن از گناهان کبیره بوده و در حد شرک به خداوند متعال است گرچه بطور نسبی و در مورد کوچکی باشد.

امام صادق (ع) می‌فرماید:

«...وَعَلَيْنَا رَدُّ وَالرَّادُّ عَلَيْنَا، الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ»^۲.

۱- تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه نهضت آزادی ایران ص ۱۳۲.

۲- ...ویر ما رد کرده است و کسی که بر ما رد کند، بر خداوند رد کرده است و آن در حد شرک به خداوند است

(وسائل الشیعه ج ۱۸، ص ۹۹، روایت ۱).

و در روایات دیگری نیز می‌فرماید:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ أَذْنِي مَا يَكُونُ الْعَبْدُ بِهِ مُشْرِكًا. قَالَ: فَقَالَ: مَنْ قَالَ لِلنَّوَاةِ: إِنَّهَا حِصَاةٌ وَلِلْحِصَاةِ أَنَّهَا نَوَاةٌ ثُمَّ دَانَ بِهِ^۱.

کسی که هسته خرما را سنگ‌ریزه و سنگ‌ریزه را هسته خرما بنامد و براین اعتقاد و باور باشد به تحقیق به خداوند شرك آورده است. یعنی کسی که حب و بغض خود را بر محور رأی و اعتقاد خویش قرار دهد و آن را به حساب دین خدا بگذارد، در حقیقت برای خدا شریک قرار داده است؛ زیرا جعل حکم در انحصار خداوند متعال است که: «إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ»؛ و کسی که در این کار دخالت کند، آن را از انحصار خداوند بیرون آورده است و با قرار دادن آن در دین خدا (چنانکه بی‌اذن خدا باشد و دوستی و دشمنی خود را بر آن اساس قرار دهد) بدعت گذارده است.

بنابراین تز ولایت مطلقه فقیه را بدعت بزرگ و خطرناک دانستن و مردم را به خلاف آن دعوت کردن و در نتیجه جامعه را به تفرقه و هرج و مرج فراخواندن عملی است شیطانی، نه خیر و نه معروف؛ زیرا ولایت مطلقه فقیه فتوا و حکمی است که از جانب فقهی بزرگ و خبره‌ای سترگ که فقاهاست او مورد قبول علماء و فقهای تمامی مجامع علمی است، صادر شده است؛ از طرف دیگر این تز مورد قبول برخی از فقهای معاصر و پذیرش عده‌ای از علما و فقهای گذشته نیز بوده و در طول تاریخ فقه شیعه و سنی طرفداران بسیاری داشته است.

آیا فقهای نامداری چون شیخ انصاری و آخوند خراسانی و نائینی (رحمة الله علیهم) هرگز به خود جرأت داده‌اند که فتوای فقهی دیگر را که برطبق موازین و معیارهای معتبر صادر شده، بدعت بزرگ و خطرناک بنامند؟!

آیا می‌توان نظرات و دستورات مهندس ساختمان را در محدوده کارشناسی

۱- اصول کافی، عربی چاپ آخوندی، ج ۲، ص ۳۹۷، روایت ۱.

۲- حکم نیست مگر برای خداوند (انعام ۵۷).

بطور مطلق واجب العمل ندانیم و به صرف اینکه در بعضی موارد با او مخالف هستیم ولایت مطلقه او را بدعتی خطرناک و مساوی با استبداد مهندسین به حساب بیاوریم؟ قرآن می فرماید:

«وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ»^۱.

حلال و حرام چیزی است که خداوند آن را حلال یا حرام کرده باشد نه چیزی که من و شما آن را حلال یا حرام بدانیم. بنابراین نفی ولایت مطلقه از سوی شما بدعتی بزرگ و خطرناک است، نه ولایت مطلقه‌ای که از ناحیه مرجع و فقیهی بزرگ ابراز شده است.

این عمل شما به مانند رفتار حسن بصری و همدستان اوست که جنگ علی (ع) را تخطئه کرده و آن امام بزرگوار را از ادامه آن برحذر می داشتند.

عملکرد شما مانند عمل خوارج نهروان است که حکمیت و صلح علی (ع) و آتش بس را کفر و شرک به خدا می شمردند. ما شما را به راهی که پیامبر اکرم (ص) و امام صادق (ع) به سوی نور گشوده اند، سفارش می کنیم تا موجب شقاق و تفرقه مسلمین نگردید، زیرا قرآن می فرماید:

«مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ تُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَتُضْلِهِ جَهَنَّمَ وَنُفُوسٌ مُّصِيرًا»^۲.

۱- شما نباید از پیش خود به دروغ چیزی را حلال و چیزی را حرام کرده به خدا نسبت دهید یا برخدا دروغ ببندید. (نحل ۱۱۶).

۲- هرکس پس از روشن بودن راه حق برای او، با پیامبر به مخالفت برخیزد و راهی را غیر از طریق اهل ایمان پیش گیرد، وی را به همان طریق باطل و راه ضلالت که برگزیده است واگذاریم و او را به دوزخ روانه کنیم که آن منزلگاه بدی است (نساء ۱۱۵).

اتهامی بی اساس

آقایان در قسمت نخستین جزوه خود آورده اند:

مقدمتاً لازم است گفته شود، ولایت فقیهی که مورد اعتقاد و ادعای متولیان انقلاب و مقامات بالای جمهوری اسلامی واقع شده و توسعه و تعمیم یافته است دنباله ولایت امر اصل پنجم قانون اساسی می باشد. اگرچه ولایت فقیه مورد نظر آقایان بطور صریح و قانونی و یکنواخت تعریف نشده است، ولی در عمل به معنی و به منظور حاکمیت بی قید و شرط تعبیر گردیده. ولی فقیه دارای اختیارات نامحدود و مافوق قانون اساسی و قوای سه گانه جمهوری اسلامی می باشد و مردم و دولت و نهادها باید اطاعت کامل بی چون و چرا از آن بنمایند. علاوه بر این، بر تمام احکام و فروع دین یا بر شریعت اولویت و اشراف دارد. ولایت مطلقه فقیه که در این نشریه مورد نقد و بررسی قرار گرفته است، چنان ولایت و حاکمیت با چنین اشراف و اولویت می باشد.^۱

پاسخ: متأسفانه نویسنده راه بدبینی و خلاف واقع را در حد بالائی در پیش گرفته و متولیان انقلاب و مقامات بالای جمهوری اسلامی را به کتمان حقیقت متهم نموده است، ما سخن را از همان اصل پنجم قانون اساسی که آغاز طرح قانونی ولایت فقیه است، شروع می کنیم.

اصل پنجم: در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج) در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند و در صورتی که هیچ فقیهی دارای چنین اکثریتی نباشد رهبر یا شورای رهبری مرکب از فقهای واجد شرایط بالا طبق اصل یکصد و هفتم عهده دار آن می گردد.^۲

اولاً: این اصل ولایت فقیه را به زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج) مقید

۱- تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه نهضت آزادی ایران ص ۱۳۲.

۲- گرچه در شورای بازنگری تغییراتی در این اصل پیش آمده ولی اعتبار اصل ولایت فقیه در آن باقی مانده است بلکه در اصل پنجاه و هفت کلمه (مطلقه) هم به آن اضافه شده است.

نموده است و فقیه عادل باتقوا را در زمان غیبت به جای امام زمان (ع) قرار داده است، آن امام بزرگوار که شیعه و فقهاء او را دارای ولایت مطلقه جهانی می دانند. ثانیاً: پس از ولایت امر، که مراد از آن امر امت اسلامی و سیاست و اداره کشور اسلامی است، امامت امت را ذکر نموده است، بدون اینکه امور دینی یا یکی از امور حکومتی را استثناء کرده باشد؛ که این تأکید همان اطلاق ولایت امر است؛ زیرا ملت ایران در طول قرون و اعصار، فقهاء و مراجع خود را به عنوان حاکم شرع و نایب امام زمان (ع) و کسی که دارای اختیارات گسترده حضرتش می باشد، شناخته و یاد می کرده است.

مرحوم شیخ مفید می فرماید:

«ائمه معصومین (ع) اقامه حدود را به فقهاء شیعه واگذار فرموده اند»^۱.

در جای دیگر در باره حکم بین مردم می فرماید:

«برای اینکه ائمه (ع) آن را به فقهاء واگذار نموده اند در صورتیکه متمکن باشند، از راه اخباری که صدور آنها از ائمه ثابت شده است و آثاری که نزد اهل معرفت صحیح است»^۲.

مرحوم ابن ادریس حلی، محقق و فقیه بزرگ شیعه در سده ششم هجری، در کتاب سرائر می نویسد:

«ائمه (ع) همه اختیارات خود را به فقهای شیعه واگذار نموده اند»^۳.

او حتی يك مورد را هم استثناء نکرده است و هم چنین فقهای دیگر نیز در

۱- وَقَدْ قُوَّضُوا النَّظَرُ فِيهِ إِلَى فَقَّهَاءِ شَيْعَتِهِمْ مَعَ الْإِمْكَانِ. المقنعة ص ۸۱۰. «انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم».

۲- لِأَنَّ الْأَيُّمَةَ (ع) قَدْ قُوَّضُوا إِلَيْهِمْ ذَلِكَ عِنْدَ تَمَكُّنِهِمْ مِنْهُ بِمُتَّبِعَاتِ عَنْهُمْ فِيهِ مِنَ الْأَخْبَارِ، وَصَحَّ بِهِ النَّقْلُ عِنْدَ أَهْلِ الْمَفْرَقَةِ بِهِ مِنَ الْأَثَارِ. همان مدرک، ص ۸۱۱.

۳- وَأَمَّا الْحُكْمُ بَيْنَ النَّاسِ وَالْقَضَاءُ بَيْنَ الْمُخْتَلِفِينَ فَلَا يَجُوزُ أَيْضاً إِلَّا لِمَنْ أَدْنَى لَهُ سُلْطَانُ الْحَقِّ فِي ذَلِكَ، وَقَدْ قُوَّضُوا ذَلِكَ إِلَى فَقَّهَاءِ شَيْعَتِهِمْ. کتاب السرائر، ج ۲، ص ۲۵. «انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم».

زمانها و قرنهای مختلف به این مطلب تصریح کرده‌اند. به عنوان مثال یکی از بزرگترین فقهای شیعه، مرحوم آیت الله العظمی بروجردی (قده) است که ولایت فقیه را از ضروریات فقه اسلام، و نه فقط فقه تشیع، ذکر فرموده است.

سالها قبل از پیروزی انقلاب اسلامی نیز رهبر کبیر انقلاب در کتاب حکومت اسلامی خویش (که به فارسی نیز ترجمه شده) همهٔ اختیارات ائمه معصومین (ع) را در زمان غیبت برای فقهاء اثبات فرموده‌اند و فقط ولایت تکوینی را استثناء کرده‌اند که آن را از خصائص ذاتی و کمالات نفسانی صاحب آن ولایت می‌شناسند.

کدام شیعهٔ ایرانی است که امامت را مطلق نشناسد و مفاد اصل پنجم قانون اساسی را نداند و آن را بر ولایت مجمل یا مقید حمل نماید؟!

آیا کسانی که جان خود را در راه به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی فدا کردند جز با امر و تجویز ولایت فقیه و حاکم اسلامی چنین خطری را پذیرفتند؟

آیا مردمی که ۹۸/۲ درصد به جمهوری اسلامی - نه يك كلمه کم و نه يك كلمه زیاد - رأی دادند، جز با اعتقاد و اطاعت و امتثال از ولایت مطلقهٔ فقیه بود؟ آیا امت اسلامی و به ویژه حوزه‌های علمیه که حمایت خود را از دولت موقت اعلام نمودند، با چیزی جز این انگیزه بود؟!

آیا اعلان همه‌پرسی برای قانون اساسی و دیگر انتخابات از چیزی جز ولایت مطلقهٔ فقیه نشأت گرفته است و شرکت رزمندگان عزیز در جنگ تحمیلی، ایثار، فداکاری و جانبازی آنان و تقدیم قربانیهای متعدد جز با این اعتقاد و انگیزه بوده است؟! کدام يك از متولیان انقلاب و مقامات بالای جمهوری اسلامی ولایت فقیه را زمانی محدود و زمانی دیگر آن را تعمیم و توسعه داده و می‌دهند؟

مصوبات شورای انقلاب که در سالهای نخستین پیروزی انقلاب اسلامی به انجام رسیده جز بر اساس ولایت مطلقهٔ فقیه بوده است؟!

در سال ۶۳ یعنی سال اول دورهٔ دوم مجلس شورای اسلامی بین اینجانب

و بعضی از اعضای محترم شورای نگهبان از طرفی وعده‌ای از نمایندگان مجلس شورای اسلامی از طرف دیگر در مورد گرفتن مالیاتهای مستقیم بحثی در گرفت. بنده با استناد به فتوای حضرت امام خمینی (قده) در تحریر الوسیله و دیگر نوشته‌ها و فرموده‌های معظم‌له، آن را از احکام ثانویه می‌دانستم و رئیس محترم مجلس وقت وعده‌ای از نمایندگان دیگر، آن را براساس ولایت فقیه و اعمال آن می‌دانستند که با ارشاد و توصیه حضرت امام (قده) بحث خاتمه یافت؛ زیرا هر دو طرف ولایت مطلقه فقیه را قبول داشتند ولی در اعمال ولایت از سوی مقام معظم رهبری نزاع داشتند. به هر جهت چون بعضی از دوستان با مراجعه به حضرت امام (قده) دریافته بودند که ایشان اعمال ولایت نموده‌اند و تعیین مقدار آن رابه کارشناسان دولتی که از جانب ایشان منصوب شده بودند واگذار فرموده‌اند؛ و چون این مسأله بر اساس اعمال ولایت و از احکام اولیه بود، مورد قبول اینجانب و شورای محترم نگهبان نیز قرار گرفت. هم چنین موارد دیگری از مصوبات مجلس را، شورای محترم نگهبان تحت تاثیر اعمال ولایت مطلقه فقیه تأیید نمود.

نکته‌ای را که مجدداً باید در اینجا یادآور شوم این است که مقامات بالای جمهوری اسلامی هیچگاه بر سر رد یا قبول ولایت مطلقه فقیه قرار نگرفته‌اند؛ بلکه صحبتها بر سر تشخیص و عدم تشخیص مصادیق و موارد اعمال ولایت مطلقه بوده و هست. و اما اینکه منظور رهبری انقلاب و مقامات جمهوری اسلامی و متولیان انقلاب از طرح ولایت مطلقه فقیه حاکمیت بی چون و چرا و بی قید و شرط و به تعبیر شما آقایان استبداد باشد، گفتاری جز تهمت و سوء ظن نسبت به افرادی که طی سالهای متمادی امتحان اخلاص و ترك دنیا و مقامات آن را داده و اثبات کرده‌اند نیست؛ زیرا انگیزه‌ای جز عشق به اسلام و مردم مسلمان نداشته و ندارند.

آقایان قیاس به نفس کرده‌اند. چگونه است آنگاه که انقلاب در خط حاکمیت گروهك آنها قرار داشت اسلامی و مردمی و مورد قبول بود؛ ولی وقتی شیوه کار آنها

مورد قبول مردم ورهبری قرار نگرفت، استبدادی و دیکتاتوری شد؟!

حقیقت آن است که چیزی که برای استکبار جهانی و آمریکا قابل تحمل نیست حکومت و ولایت روحانیت است که بدون اجازه شرق و غرب تصمیم به استقلال جامعه مسلمان گرفته است. تاریخ این گروهك و دبیر كل آن مالا مال از حملات ناجوانمرادنه علیه روحانیت مبارز اسلامی مثل آیه الله العظمی بروجردی، آیه الله کاشانی، نواب صفوی، حاج شیخ فضل الله نوری، مرحوم شهید مطهری و دکتر بهشتی (رحمة الله علیهم) می باشد.

البته این کار بی سابقه نیست؛ زیرا برخی از مسلمانان بعد از نصب علی بن ابی طالب (ع) به مقام ولایت مطلقه، که توسط رسول الله (ص) و به امر خداوند متعال انجام گرفت برآشفته شده گفتند:

«اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ آتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»^۱.

قرآن نیز در این باره می فرماید:

«أَمْ يَخْشَوْنَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»^۲.

دلیل ما بر ولایت مطلقه فقیه، اصل پنجم قانون اساسی است که حاکم بر همه اصول، حتی بر اصل چهارم نیز می باشد.

حال از آقایان می پرسیم، اگر قانون اساسی و ولایت مطلقه فقیه را قبول ندارید، در مورد رأی اکثریت مردم و تجدید بیعت با امام در مواقع مختلف چه می گوئید؟ و شما که قائل به دموکراسی و رأی مردم هستید، درباره تجدید بیعت گسترده و عظیم مردم، نه تنها در اول انقلاب بلکه راهپیمایی بی نظیر در روز عید غدیر، چه می گوئید؟

۱- خدایا اگر آن (حکومت علی (ع)) از جانب تو و حق است (ماتاب تحمل آن زنده بودن بعد از آن را نداریم)

پس بر سر ما بارانی از سنگ بیار یا عذاب دردناک دیگری برای ما بفرست (انفال ۳۲).

۲- آیا بر فضل خداوند که به آل ابراهیم عنایت کرده است حسد می ورزند؟ ما علیرغم حسادت آنها به آل ابراهیم، کتاب و حکومت و نبوت داده ایم (نساء ۵۴).

اختیارات رهبری

در اینجا لازم است سئوالی را که ممکن است به ذهن عده‌ای خطور کند، مطرح نموده و به پاسخ آن مبادرت ورزیم.

سؤال: اصل ۱۱۰ قانون اساسی وظائف و اختیارات رهبر را در شش مورد مشخص کرده است و اصل پنجاه و هفت قوای سه‌گانه را زیر نظر ولایت فقیه قرار داده تا بر طبق اصول مشخصی ولایت خود را اعمال نماید.

حال که چنین است، آیا تخطی از اصول یاد شده و اداره قوای سه‌گانه و دخالت در تمامی امور کشور مانند نظردادن در مورد نخست‌وزیر یا انحلال مجلس و غیره برای رهبر جایز نیست، خصوصاً که رهبر خود به قانون اساسی رأی داده و در عمل به آن تعهد نموده است؟^۱

پاسخ: اولاً امور یاد شده، هم وظیفه رهبر است و هم از اختیارات اوست، که دیگر اختیارات او را در سایر امور نفی نمی‌کند؛ زیرا واضح است که يك فرد نمی‌تواند مستقیماً تمامی امور کشور را عهده‌دار باشد، چون امکان‌پذیر نیست؛ لیکن اختیار دخالت در همه امور که محدود به موارد نادر و جزئی و تشخیص مصلحت است، نیز از آن اوست.

به عبارت دیگر، تعداد زیادی از اصول قانون اساسی متضمن تشکیلات

۱- البته شورای بازنگری کلمه مطلقاً را بعد از فقیه اضافه نموده تا جای شبهه باقی نماند.

جمهوری اسلامی وارگانها و نهادها و وظائف آنها می باشد. اصل ۱۱۰ مبین وظائف نهاد رهبری است که باید مستقیماً توسط رهبر انجام پذیرد و مقام رهبری انقلاب انجام آن را خود به عهده گرفته و بقیه را به عهده دیگران گذاشته اند و هرگز سلب اختیار از خود ننموده است. پس هم وظائف اصل ۱۱۰ قابل واگذاری به غیر در حال و آینده می باشند و هم سائر وظائف قابل سلب از دیگران و واگذاری به کسان دیگر و خود می باشند. این در حقیقت عقد وکالت است، که موکل حق عزل وکیل یا اختصاص مورد وکالت به خود را حفظ کرده است.

ثانیاً: اطلاق ولایت فقیه که از اصل پنجم استفاده می شود، حاکم بر مفهوم دواصل فوق و مقدم بر آنها است؛ مانند حکومت آنها بر اصل پنجاه و یک که می گوید: هیچ نوع مالیاتی وضع نمی شود مگر به حکم قانون، زیرا ولایت مطلقه فقیه و اعمال آن در مورد مالیاتها، قانون است و در استثناء نیز تصرف می کند؛ به مانند حکومت اصل چهارم بر اطلاق و عموم سایر اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر که به آن تصریح شده است؛ زیرا مردم به محتوای اصل پنجم که بر محور ولایت مطلقه و امامت امت استوار است نیز رأی داده اند، پس تعطیل احکام فرعیه به طور موقت، توسط ولی فقیه، چیزی نیست که موجب نگرانی گردد.

همه به خاطر دارند که برخورد دولت موقت با احکامی از قبیل حجاب و نظیر آن چگونه بوده است، که به جهت اطالة بحث از طرح آن خودداری می شود.

به هر صورت تمام افراد ملت ایران، اعم از مسلمانان و اقلیت های مذهبی و مخالفین انقلاب، باید ولایت مطلقه قانون اساسی جمهوری اسلامی و رهبر معظم آن را براساس قانون پذیرفته و از ایشان اطاعت داشته باشند.

اما از نظر شرعی و فقهی در مباحث آینده اثبات خواهیم کرد که حکم حاکم مسلمین بر همه افراد - اگرچه از مجتهدین و کارشناسان اسلامی بوده و اصل ولایت فقیه را نیز قبول نداشته باشند - نافذ و واجب الاطاعة است؛ چه رسد به آنان که اصل

ولایت فقیه را قبول دارند ولیکن مطلقه بودن آن را قبول ندارند.

اما از نظر قانونی و دموکراسی از آنجا که حکومت قانون ضروری و عقلی است و اتفاق آراء تمامی ملت بر يك رژیم و قانون اساسی و رئیس جمهور به قوانین آن امکان پذیر نیست، لازم است اقلیت مخالف، در هريك از مراحل فوق تن به قبول منتخب و مصوب اکثریت داده و تمامی احکام صادره و همه قوانین کشور را اطاعت کنند.

اکثریت قاطع ملت ایران، ولایت مطلقه فقیه و امامت امت را در رفراندوم‌ها و راهپیمایی‌های مکرر و انتخابات متعدد مستقیم و غیرمستقیم پذیرفته است. پس پیروی بر اقلیت مخالف، لازم است و این یکی از معانی ولایت مطلقه است که بدون آن هیچ رژیمی برقرار نخواهد شد و هیچ مرجع قانونی و قانونگذاری ارزش و خاصیت و قدرت اداره کشور را ندارد، یعنی قانون حتی در حق کسانی که آن را قبول ندارند نیز نفوذ دارد.

آیا ممکن است هر دو طرف دعوی، حکم صادره قاضی را صحیح و برحق بدانند؟ هرگز!

آیا ممکن است دولتی حق دخالت و تصرف در حل مشکل امری از امور کشور خود را نداشته باشد؟ در حالی که فلسفه تشکیل دولتها جز برقراری نظم و جلوگیری از تصادم و تضاد افراد ملت و شکستن بن‌بستهای پیش آمده چیز دیگری نمی‌باشد.

بنابر اصالت دموکراسی و حکومت مردمی نیز مرجع تصمیم‌گیری مطلق و سرپرستی مطلق امور کشور را اکثریت ممکن و قاطع مردم تعیین می‌کنند و معنای تعیین مرجعی واحد برای تصمیم‌گیری، اعطای ولایت مطلقه به آن مرجع واحد است. هر قانونی را که آن مرجع تصویب می‌کند اطاعت از آن بر موافق و مخالف لازم است؛ البته معلوم است که اظهار نظر مخالف و موافق آزاد و بلا اشکال است.

خوشبختانه در کشور اسلامی ما هردو عامل، یعنی هم شرع و هم قانون دمکراسی به نقطه مشترکی، که ولایت مطلقه فقیه است، رسیده‌اند.

نکته اول: آقایان می‌گویند:

«ولایت مطلقه فقیه در عین آنکه ریشه در معتقدات دینی شخصی آقای خمینی دارد، اعلام آن به صورت مطلقه با حواشی و تبعات مربوطه ناشی از يك اشکال و اختلاف درونی هیئت حاکمه و متولیان خط امامی جمهوری اسلامی بوده که برای خروج از بن‌بستهای اجتماعی - اعتقادی موجود متوسل به آن شده‌اند»^۱.

پاسخ: شگفتا؟! گروهبانی که ادعا دارد ارزش و اعتبار زیادی برای مردم قائل است، چگونه به خود اجازه می‌دهد که منتخب مردم را در لباس رهبری و امامت امت به این نکته متهم کند که آراء فقهی ایشان از هوای نفس و سلطه طلبی نشأت گرفته است؟! و باز چگونه به خود اجازه می‌دهد، مردمی را که قرون متمادی به رهبران و مراجع روحانی خویش اعتقاد راسخ داشته و آنها را مخالف هوئی و حافظ دین و مطیع امر مولی و دشمن سلطه طلبان و زورگویان و مستبدان شناخته‌اند، این چنین بی‌باکانه مورد تهمت قرار دهد؟

عجبا! رهبری که شما ایشان را اینچنین مورد تهمت و اهانت قرار می‌دهید، حداقل سابقه شصت سال مبارزه با دشمنان اسلام را دارد و بسند زهد، تقوا و عدالت او، پیوسته همراهش بوده و برای لحظه‌ای از مبارزه با دشمن داخلی و خارجی و هوای نفس آرام نگرفته است.

این حضرات می‌گویند:

«اعلام تز ولایت مطلقه فقیه توسط رهبر انقلاب، ناشی از وجود يك اشکال و اختلاف درونی هیئت حاکمه جمهوری و به انگیزه شکستن بن‌بستهای اجتماعی، اعتقادی است»^۲.

۱- تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه نهضت آزادی ص ۱۳۳.

۲- تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه نهضت آزادی ص ۱۳۳.

کسانی این مطلب را مطرح می‌کنند که مدعی آشنائی به فقه و تاریخ و حقوق بین الملل هستند، در حالی که اگر اندک آشنائی با تاریخ فقه داشتند، این مطالب را بیان نمی‌کردند؛ چون مسأله ولایت مطلقه فقیه، سابقه‌ای به عمر تاریخ اسلام، به ویژه تاریخ تشیع دارد.

این مسأله متجاوز از چندین قرن مورد قبول و بحث و گفتگوی فقهای اسلام و شیعه در سعه و ضیق قرار گرفته است و شخص رهبر کبیر انقلاب (قده) سالها قبل از انقلاب اسلامی در کتاب «ولایت فقیه» به صورت مفصل به آن پرداخته‌اند. حال چگونه این بحث جهت رفع تضاد، و اختلافات هیئت حاکمه مطرح شده است؟ علاوه بر آن اگر به ادعای آقایان در هیأت حاکمه اختلافی باشد، همه می‌دانند و حتی خود اینها هم می‌دانند که حداقل بر سر مسأله ولایت مطلقه فقیه، هیچگونه اختلاف و تضادی وجود ندارد.

فرض کنیم که مسأله قبلاً مورد بحث نبوده است و هم اکنون مطرح شده، آیا طرح قانون در موقع نیاز، دلیل بر بی‌اساس بودن و بطلان آن است؟ شاید خود حضرات برای خروج از بن‌بستهای سیاسی اجتماعیشان دست به مقابله با تز ولایت مطلقه فقیه زده‌اند؛ زیرا تهمت زدن و خلاف روایت، فقه و تاریخ سخن گفتن و جزوه منتشر کردن کاری است و تحقیق، پژوهش و انصاف در نگارش و بررسی دقیق و متین مسائل سیاسی، اجتماعی، فقهی و اسلامی کاری دیگر. در قسمت دیگری از بخش اول جزوه آقایان آمده است:

«اشکال و اختلاف مورد بحث ضمن آنکه بر سر تصویب قوانین به اصطلاح مترقی و متعارض با فقه سنتی بوده است، رقابت و جناح حاکمیت بر سر قدرت، نقش اصلی را در آن بازی می‌کرده است. جناح اکثریت و نیرومندتر، معتمین مجلس و دولت و بازاریان پشتیبان روحانیت و انقلاب بودند که قهراً از مالکیت و بخش خصوصی و اقتصاد آزاد، طرفداری می‌کرده و در انطباق با قانون اساسی و نظارت شورای نگهبان نمی‌توانستند تحمل اقلیت رادیکال و انقلابی‌های چپ‌گرا را بنمایند».

پاسخ: نویسندۀ جزوه در این قسمت ادعا می‌کند که دوجناح حاکم، برسر قدرت نزاع داشته و متأسفانه شهدای بزرگواری همچون شهید بهشتی، شهید باهنر، شهید رجایی، و شهدای عزیز زنده‌ای همچون آقایان خامنه‌ای (رهبر معظم فعلی) و هاشمی و همچنین مدرسین و روحانیت مبارز تهران و غالب نمایندگان روحانی را به قدرت طلبی متهم می‌نماید و آنان را اصطلاحاً به چپ‌گرایی و راست‌گرایی متهم می‌کنند.

ما نیز چون امام بزرگوارمان (فدۀ) که می‌فرمودند: اصطلاحات چپ‌گرایی و راست‌گرایی را برای هیچ یک از دو جناح نمی‌پذیریم، بلکه معتقدیم افراد دو گروه، نظری جز تبعیت و پیروی از خط کلی ولی فقیه نداشته و ندارند، هر دو جناح ولایت مطلقۀ فقیه و اختیارات گسترده او را به جان و دل پذیرفته‌اند. هر دو دسته معتقدند حکم حکومتی صادره از ولی فقیه یا نماینده انتخابی او از احکام اولیه بوده و تقدم آن بر احکام اولیه و ثانویه را از اسلام می‌دانند.

البته اختلافاتی که در دوجناح وجود دارد موضوعی بوده و خارج از بینش فقهی و علمی است. به عنوان مثال: در مورد مالیاتهای غیر خمس و زکات هر دو جناح معتقد بوده و هستند که در شرایط جنگی و حتی غیر آن، اموالی که از راه خمس، زکات و انفال، مانند نفت و غیره، به دست دولت می‌رسد، می‌تواند به عنوان ثانوی و حتی به عنوان اولی و حکم حکومتی لازم و واجب باشد. منتهی جناح اول فقط عنوان ثانوی را محقق دانسته اقتصار بر مقدار ضرورت را لازم می‌دانند، ولی جناح دوم، عنوان حکم حکومتی را محقق دانسته و مالیات گسترده‌تری را - که به تعدیل ثروت و عدالت اجتماعی و دیگر مسائل کشیده شود - لازم و واجب می‌شمرند.

پس مورد اختلاف جنبۀ فقهی نداشته و صرفاً موضوعی و خارجی است. لذا حضرت امام (فدۀ) به مخالفین مالیات تذکر داده و می‌فرمایند کشور را فعلاً نمی‌توان

با خمس و زکات اداره کرد؛ و همچنین افراد جناح دیگر را به غنای فقه شیعه و اینکه فقهی غنی تر از آن وجود ندارد، یادآور می‌شوند.

پس هردو جناح جز به مصلحت انقلاب و اسلام فکر نمی‌کنند و هرگز بین آنها رقابتی بر سر قدرت مطرح نیست بلکه هردو جناح و در رأس آنها حضرت امام (قده) فقه سنتی را (به معنایی که اشاره نمودیم) قبول دارند.

لیکن آن‌گونه که گفتیم جناحی معتقد است که ضرورت، موضوع احکام ثانویه است و باید بر اساس حکم ثانوی تصویب شود و جناح دیگر به عدم تحقق ضرورت معتقد است و می‌گوید حکم ثانوی موردی ندارد؛ زیرا اگر نمایندگان مجلس تشخیص دهنده ضرورت باشند، اعتبار اکثریت مشکل را حل می‌کند و چون هردو جناح با مردم حوزه نمایندگی خود در تماس مستمر و دائم هستند، بهتر می‌توانند هرج و مرج و ضرورت و عناوینی از این قبیل را تشخیص دهند و این نکته ارجاع تشخیص عناوین ثانویه به نمایندگان مردم است نه عدم تسلیم فقهای شورای نگهبان و حقوقدانان آن؛ زیرا بارها امر حضرت امام (قده) را بدون هیچ‌چون و چرا و تعللی پذیرفته و قانون مصوب را تأیید نموده‌اند.

لذا اختلاف دو جناح به مانند اختلاف دو برادر در مورد دکتر معالج و یا نحوه معالجه برادر سوم بیمارشان می‌باشد که هردو به درمان مریض خود فکر می‌کنند و هردو دلائل تشخیص خود را ارائه می‌دهند. در اینجا نیز هردو جناح به فکر اداره کشور اسلامی خود و حمایت از مستضعفین و محرومین هستند، ولی جناحی فکر می‌کند که با بالا بردن تولید و آزادی آن، محرومین بهتر اداره می‌شوند و جناح دیگر تصور می‌کند که فوریت حمایت از محرومین اقتضا می‌کند اقتصاد دولتی گردد و ثروتها تعدیل شود.

پس نه رقابتی بر سر قدرت مطرح است و نه عدم تسلیم فقهای شورای نگهبان و نه مخالفت با ولایت مطلقه فقیه و نه توسل به توجیهات ناصحیح و خلاف واقع در برابر

قاطعیت و حاکمیت رهبری انقلاب؛ لذا هر دو جناح مورد تأیید حضرت امام (قده) بوده و هستند و در مأموریت‌های محوله از سوی معظم‌له راسخ و پابرجا بوده و خواهند بود.

منزه بودن مقام والای رهبری

آقایان اشکال دیگری را مطرح کرده‌اند که ما آن را عنوان کرده و جواب

می‌گوییم.

«رهبر انقلاب که به اعتبار پیوند طبیعی و تاریخی با حوزه و بازار، همیشه مدافع فقه سنتی و روحانیون اکثریت بوده‌اند بنابه خصلت و روحیه انقلابی انتقامی و مستضعف‌پرور، يك حرکت گام‌به‌گام برای خروج از بن‌بست را درپیش گرفتند، ابتدا سعی کردند با توسل به تدابیر فقهی و شرعی، نظیر عناوین ثانویه که در موارد ضروری و استثنائی واضطراری، اعمالی همچون اکل میته، نماز شکسته^۱ و خوردن روزه را مجاز می‌نماید، راه برای آزادشدن قوانین اقتصادی و اداری را از احکام خشك فقهی باز نمایند و پس از آن چون فقهای شورای نگهبان تسلیم نمی‌شدند تشخیص ضرورت را به رأی اکثریت دو سوم مجلس تفویض کردند»^۲.

پاسخ: این گروهك در ابتدای پاراگراف خود، امام را به اعتبار پیوند طبیعی و تاریخی با بازار و حوزه و خصلت طبقاتی، مدافع فقه سنتی معرفی می‌کند که به‌تصور باطل آنها و دیگر گروهکهای ارتجاعی، حافظ منافع روحانیت و بازار بوده و در عین حال از حل مشکلات اجتماعی و اقتصادی و بن‌بستهای موجود عاجز است و همچنین ادعا کرده‌اند که معظم له بر خلاف اعتقاد خود، که براساس روحیه انقلابی

۱- این موضوع (نماز قصر) را جزو عناوین ثانویه و اضطراری ذکر کردن غلط است.

۲- تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه، نهضت آزادی، ص ۱۳۳.

وانتقامی و مستضعف‌پروری و تعهدات و مقررات قانون اساسی و تفکیک قوا و محدودیت اختیارات مٌصوبه در قانون اساسی است، به فقه سنتی متوسل گردیده‌اند و حرکت گام به گام خود را با عناوین ثانویه و واگذاری به مجلس آغاز کرده و به ولایت مطلقه فقیه و مجمع تشخیص مصلحت ختم کرده‌اند.

این گروه ک اعمال و حرکات رهبری انقلاب را تلویحاً و تصریحاً معلول ضرورت نیاز سیاسی ایشان دانسته و قانونی و شرعی بودن آن را زیر سؤال برده است!!! و اما اشکالات و نقاط ضعف این بخش از گفتار آقایان به شرح زیر است:

۱- فقه سنتی را حافظ منافع طبقاتی بازار و روحانیت شمرده‌اند، در حالی که مکرراً گفته‌ایم که فقه سنتی روش خاص استنباط احکام الهی است و براساس مالکیت شخصی و بخش خصوصی و نظارت دولت اسلامی حافظ منافع مستضعفین بوده و دشمن مستکبرین، محتکرین، گرانفروشان و ریاخواران است و داشتن چنین ویژگی است که رهبرکبیر انقلاب (قده) حتی بعد از فتوای راهگشای خود به نفع و حمایت از محرومین با طرح تز ولایت مطلقه فقیه، برآن تأکید فرموده‌اند؛ لذا اگر مقام رهبری مدافع حقوق اکثریت روحانیون و بازاریان بودند دیگر وجهی برای طرح و تأکید فقه سنتی بعد از طرح ولایت مطلقه فقیه نمی‌ماند و این مسأله بسیار روشن و واضح است.

۲- نقطه ضعف دیگر این قسمت این است که رهبر بزرگ انقلاب رامتهم نموده‌است که معظم له تحت تأثیر پیوندهای طبیعی و تاریخی اکثریت روحانیت و بازاریها قرار می‌گیرند.

شگفتا چه کسانی این تهمت را می‌زنند!!! اگر رهبر انقلاب تعصب صنفی و طبقاتی داشت، هرگز دولت نظام جمهوری اسلامی را که در اثر فداکاری و ایثار اکثریت روحانیت بدست آمده بود، در اختیار شما آقایانی که سابقه مخالف خوانی هم داشتید، قرار نمی‌داد؛ در صورتی که در بین روحانی‌ها و بازاری‌ها و دیگر اشرار

مردم افراد لایق و شایسته و ارزشمند بسیار وجود داشت.

اگر معظم له تعصب صنفی و گروهی و طبقاتی داشت، هرگز پس از پیروزی انقلاب اسلامی به افراد غیر روحانی اجازه اشغال پستهای بالای جمهوری اسلامی، به ویژه ریاست جمهوری و نخست وزیری را نمی داد. آیا حضرت امام (قده) در هنگام انتخابات ریاست جمهوری نفرومودند کسی از روحانیت کاندیدا نشود؟ آیا ایشان نمی خواست افرادی چون بنی صدر و آقایانی نظیر شما بر سرکار باشند؟ ولی هنگامی که خیانت بنی صدر آشکار شد و سیاسی کاری عده دیگری نیز روشن گشت و علاقه شدید مردم به آیت الله خامنه ای و نظائر ایشان اوج گرفت، مجبور شدند که با انتخاب روحانیون موافقت نمایند.

حال اگر بنا است از هرتزی، تحلیل طبقاتی و پیوندهای طبیعی و تاریخی داشته باشیم چرا ردّ تز ولایت مطلقه فقیه را که از سوی شما ابراز شده است، این گونه ندانیم؛ زیرا شما به این ویژگی شایسته ترید که همواره عداوت و دشمنی دیرینه خود را با روحانیت متقی و بیدار و دلسوز چون مرحوم آیت الله العظمی بروجردی و آیه الله کاشانی (قدس سرما) ابراز داشته اید؟

چرا به تحلیل مخالفت خویش با قیام تاریخی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و بهمن ۱۳۵۷ نمی نشینید؟

چرا ملی گرائی و تز ضد اسلام جبهه ملی و سلطنت طلبی خویش و دوستانان را این گونه تحلیل نمی کنید؟ چرا به تحلیل ضدیت پیشوایان مصدق السلطنه با اسلام و باز کردن دست آمریکای جنایتکار به کشور مذهبی ایران نمی نشینید؟ آیا فتاوی حضرت امام (قده) را دائر بر حرمت حيله های شرعی در تحریر الوسیله نمی دانید؟!

آیا بارها ضدیت معظم له را با علمای سوء و ملاهای درباری و روحانی های فاسد نشینده اید؟!

ولایت فقیه از دیدگاه فقهای اسلام

آیا حملات امام (قده) را بر زالو صفتانی که در بازار و خیابان مشغول مکیدن خون مردم هستند ندیده‌اید؟!

آیا مواضع معظم له را که در بیان حق، تحت تأثیر کسی قرار نمی‌گیرد، درك نکرده‌اید؟

شگفتا از این همه بی‌انصافی!!! که رهبری پاک‌باخته و دل‌باخته اسلام را که در راه تحقق آرمانهای اسلامی، از عزیزترین عزیزانش گذشته است، به اینچنین اتهاماتی واهی و تهمت‌های ناروا متهم می‌کنید.

و اما اگر سخن حق را می‌طلبید این است که مبنای رهبرکبیر انقلاب اسلامی، کفایت احکام اولیه و ثانویه فقهی در اداره امور کشور بوده است، که از اوائل پیروزی انقلاب اسلامی بر آن تأکید داشتند، به گونه‌ای که نیازی به اعمال ولایت مطلقه فقیه نمی‌دیدند، و سعی و تلاششان براین بود که نه از احکام ثانویه استفاده شود و نه از احکام حکومتی؛ زیرا اعتقاد معظم له و اعتقاد ما براین است که اسلام (احکام اولیه) در تمامی ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی معنوی دنیایی و آخرتی قدرت اداره جامعه بشری را به نحو احسن داراست و این امر اختصاص به دورانهای گذشته ندارد.

پیغمبر اسلام (ص) خاتم پیغمبران است و نبوتش تا روز قیامت ادامه دارد. البته قرآن و سنت باید به دست عترت و نواب آنها، یعنی فقهای باتقوا و عادل و مدیر و مدبر اجرا شود و مردم نیز اطاعت کامل ویی چون و چرا از حاکم داشته باشند، که در این صورت نیازی به اعمال ولایت نیست؛ زیرا با فرض آمادگی مردم در اجرای احکام فرعی هرگز تزاممی بین حفظ نظام و اجرای یکی از احکام فرعی نخواهد بود و لذا نیازی به تعطیل موقت يك یا چند حکم از احکام فرعی نیست و این همان سیاست تدریج و تدرج است که عقاء و مصلحین جهان و انبیاء و پیغمبران الهی آن را در پیش گرفته‌اند و گریزی هم از آن نیست و لذا قرآن نیز

به تدریج نازل شده و هرروز تکلیف جدید و گسترده‌تری را اعلام می‌فرمود.
مطلب دیگری را که انتشار دهندگان جزوه یاد شده مطرح کرده‌اند این است
که می‌گویند:

«مخالفت با دولت و یا لوایح و اقدامات کم و بیش انقلابی و چپ‌گرا انحصار به شورای نگهبان نداشت و چون در داخل مجلس پرسش‌ها و سئوالاتی از وزیران از ناحیه بعضی از نمایندگان به عمل می‌آمد، رهبر انقلاب به پشتیبانی از دولت و نخست‌وزیر برآمده، لازم دید که به خاطر مصلحت اسلام از اشکال تراشی و انتقاد و سؤال، خودداری شود. گام از این حد فراتر نهاده برای مبارزه با گرانفروشی و علیرغم اصل تفکیک قوا، فتوای شرعی دادند که دولت می‌تواند رأساً مبادرت به تعزیر حکومتی نماید، در يك استفتاء وزیرکار و امور اجتماعی، از بالای سر شورای نگهبان و خود مجلس، از مرجعیت دینی ولی فقیه بودن استفاده کرده، اجازه قانونی دادند که دولت حق دارد به اعتبار اینکه خدمات و امکاناتی انجام می‌دهد یا تأمین می‌نماید، شرائط الزامی و قراردادهائی به سود کارگران برای واحدهای بخش خصوصی و کارخانجات وضع نماید، نخست‌وزیر نیز بلا فاصله حق چنین الزامات و اختیارات برای دولت را به کلیه امور و روابط دولت با ملت تعمیم داد»^۱.

پاسخ: مواردی که در این قسمت از جزوه آقایان بر رهبر کبیر انقلاب اسلامی خرده گرفته شده، که مخالفت با قانون اساسی شمرده شده، سه مورد بیش نیست و ما قبلاً اثبات کردیم اصل پنجم، که ولایت امر و امامت است، متضمن ولایت مطلقه فقیه است که حاکم بر همه اصول قانون اساسی است.

پس به مقتضای این اصل، ولی فقیه می‌تواند اصل تفکیک قوا و تمرکز قانونگذاری در مجلس شورای اسلامی و تأیید شورای نگهبان و سایر اصول رانقض نماید، آن‌گونه که شورای نگهبان نیز به مقتضای اصل چهارم می‌تواند، اطلاق و عموم یا تمام اصلی را که مخالف شرع است لغو و ابطال کند، و بر فرض اگر اصول قانون اساسی تا هنگام نقض آن، توسط مردم بر اعتبار خود باقی نباشد، آنان قانون

۱- تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه، نهضت آزادی، ص ۱۳۳-۱۳۴.

اساسی و اصولی را که به ولی فقیه اجازه دخالت در غیر موارد مصرحه در اصل یکصد و دهم را نمی دهد در هجدهم ذی الحجه سال ۶۷ تصحیح نمودند.

ولایت بر اجرای احکام

مطلب دیگری را که این حضرات می گویند این است:

«رهبر انقلاب که طرفدار کوبیدن موانع و تصمیمهای قاطع هستند و خود را چندان مقید به مصوبات و تعهدات و حقوقهای مقرر نمی دانند، علیرغم تکیه و تأکیدهای گذشته خود، عملاً فقه سنتی را کنار زده و با صدور منشور نامه شانزده دیماه و با گفتن اینکه حکومت شعبه‌ای از ولایت مطلقه الهی است و مقدم بر تمام احکام فرعی حتی نماز، روزه و حج بوده می تواند در صورت مصلحت، آنها را موقتاً تعطیل نماید، راهگشای یک مکتب جدید و فقه پویایی شدند که دست دولت و حکومت را در آنچه ضروری تشخیص می دهد باز می گذارد»^۱.

پاسخ: این آقایان به گمان خود اشکال جدیدی را در این قسمت مطرح کرده اند که چرا رهبر کبیر انقلاب اسلامی به تعهدات و مقررات قانونی که خود به آنها رأی داده اند، عمل نمی کنند و گاهی هم خلاف آنها را انجام می دهند.

این حضرات اگر متوجه بودند، می دانستند که رهبر کبیر انقلاب اسلامی به اصل پنجم قانون اساسی که حاکم بر تمامی اصول دیگر است نیز رأی داده اند، و لذا با توجه به آن مسأله ای پدید نخواهد آمد. مضافاً اینکه، آیا اگر ولی فقیه مزرعه‌ای را به کسی واگذار نماید، ولی در قرارداد پیوستی عبور ارتش در ایام جنگ را از آن استثناء کند این دو قرارداد با یکدیگر متعارضند؟!

آقایان می نویسند:

«فقهای شورای نگهبان و جناح راست روحانیون مجلس و جامعه، طبعاً تمایل

چندان برای تسلیم به چنین تأویل و تحول نشان ندادند؛ لذا عکس العمل‌هایی ظاهر گردید و جدال فقهی سیاسی خاصی ما بین ارکان حاکمیت و متولیان بالاگرفت. سرانجام در برابر قاطعیت و حاکمیت رهبری انقلاب، سر فرود آورده و متوسل به توجیهات جدیدی شده گفتند منظور از حکومت دولت در فتوای امام همان ولایت فقیه است. رهبر انقلاب نیز برای ارضای خاطر فقهای برگزیده خود در شورای نگهبان و طرفداران فقه سنتی، تصمیم‌گیری و حل اختلافات مابین دولت و مجلس یا تشخیص مصلحت را، بنابه درخواست یک گروه پنج‌نفری به یک شورای ابتکاری مآورای قانون اساسی واگذار کردند که ترکیب و تلفیق ناقصی از شورای نگهبان و رؤسای سه قوه و بعضی از متخصصین و نمایندگان دفتر بیت ایشان بود.^۱

پاسخ:

الف: متهم کردن روحانیون مجلس و جامعه اسلامی ایران به راست‌گرایی و غرب‌گرایی، دروغی روشن است. و این تهمتی است که گروهک صاحب جزوه، خود شایسته آن است؛ زیرا همان‌گونه که قبلاً گفتیم روحانیت طرفدار فقه سنتی، قائل به ولایت مطلقه فقیه و لزوم نظارت دولت اسلامی در تمامی امور کشور است و این با آن اقتصاد آزادی که ارمغان و هدیه تحمیلی بر کشورهای اسلامی است مغایرت کامل دارد.

پس هیچ دلیلی بر گرایش روحانیون مجلس از نظر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به غرب وجود ندارد؛ بلکه آنان در ضدیت کامل با زشتیهای تفکر غربی بوده و در صدد ریشه‌کن کردن آن می‌باشند. یعنی چیزی که هم قانون اساسی و هم رهبر کبیر انقلاب اسلامی و هم فقه اسلام بر آن تأکید داشته و دارد، مبارزه با فرهنگ غربی است.

حال چگونه می‌توان تصور کرد، روحانیتی که افتخار شاگردی و ارادت به حضرت امام (قده) و پیروی و اطاعت از معظم له را دارد، برخلاف وظیفه شرعی

۱- تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه، نهضت آزادی، ص ۱۳۴-۱۳۵.

و اسلامی خویش، مقهور حاکمیت و قاطعیت ایشان شده و دست به توجیهات غلط و نادرست بزند؛ زیرا نه ایشان کسی بود که زورگوئی و اعمال سلطه کند و نه روحانیت مبارز حوزه‌های علمیه قبول سلطه می‌کنند؛ بلکه اطاعت و پیروی از رهبری، وظیفه شرعی و انقلابی و ملی هر جامعه اسلامی است و ربطی به تحمیل اراده شخصی ندارد. پس شما آقایان اگر معنا و تفسیر سخن را درک نکرده‌اید، نباید آن را به حساب توجیه و تملق و مقهوریت کسی بگذارید.

حال بدنیست بدانید شخص پیامبر (ص) در منطق اسلام و قرآن مأمور است به آنچه که خداوند نازل کرده است. یعنی «مَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ» و قانون الهی و فقه، حاکم بر احکام پیغمبر (ص) بوده و محور حاکمیت ایشان را تشکیل می‌دهد، نه آنچه که دلخواه ایشان بوده و آن را به نفع خود بداند.

البته در بعضی از موارد حکم الهی از قبل مشخص و جعل گردیده است و در بعضی از موارد به اعتبار واقع بینی و تربیت شدن پیامبر اکرم (ص) به دست باری تعالی و یا اجازه او، تشخیص مصلحت اسلام و مسلمین و جعل قانون کلی یا جزئی، به پیامبر (ص) واگذار شده است، که هر دوی آنها قانون و فقه است. پس در هر صورت ولایت فقیه، ولایت بر اجرای حکم الهی است، اعم از آن که مستقیماً از طرف خداوند متعال نازل شده باشد و یا فقیه به اجازه خداوند، خود آن را جعل کرده باشد. به عنوان مثال ولایت دولت و قوه اجرائیه بر اجرای قوانین مصوب مجلس و آئین‌نامه‌های اجرائی که خود به اجازه مجلس تصویب کرده است، از این قبیل می‌باشد.

آیا در حکومت‌های پارلمانی تصویب و اجرای آئین‌نامه‌های اجرائی که توسط دولت یا به اجازه قانون اساسی و یا به اجازه نمایندگان منتخب مردم تدوین شده، استبداد محسوب می‌گردد؟! باتوجه به اینکه حتی گاهی اجازه تدوین آئین نامه به شخص وزیر مربوطه نیز داده می‌شود.

پس اگر محتوای اصل پنجم با قرائن و شواهدی که قبلاً اشاره نمودیم حاکی از ولایت مطلقه باشد، آیا در این صورت تعطیل موقت اصلی، بادیگر قراردادهای و تعهدات و مقررات مخالفت دارد؟ هرگز!!!

حقیقت این است که علیرغم تشخیص این آقایان تشکیل مجمع تشخیص مصلحت از سوی رهبرکبیر و معظم انقلاب اسلامی بهترین، کاملترین، جامعترین و مفیدترین کاری بود که با توجه به امکانات موجود کشور انجام گرفت و دلیل کمال و جامعیت این ترکیب، آن است که فقهای شورای نگهبان از نظر شرع و قانون اساسی، مجموعه مذاکرات را زیر نظر داشته و در جهت تخصص خود نظارت مفیدی ارائه خواهند داد.

نخست وزیر و وزیر مربوطه نیز می‌توانند به اعتبار سمت اجرائی خود در زمینه مشکلات اجرائی هر قانونی اظهار نظر مفید داشته باشند؛ زیرا برای تصویب قوانین خوب، لازم است قانونگذار سهولت و صعوبت و دیگر زمینه‌های اجرائی را در نظر بگیرد.

رئیس قوه قضائیه و دادستان کل نیز در رابطه با قوانین قضائی صاحب نظر و مطلع هستند و افرادی که از دفتر و بیت رهبری انتخاب گردیده‌اند، برای تسریع در کار بوده و انتخاب شده‌اند که مرکز ثقل اطلاعات و حل مشکلات کشور است.

و اما اینکه گفتیم بهترین و مفیدترین کاری بود که در شرایط موجود در کشور انقلابی انجام شد، برای این است که مشکلات کشوری که میراث طاغوت بوده و هزاران مشکل دیگری چون جنگ تحمیلی و آثار مخرب آن، بر آن افزوده شده است را هرگز نمی‌توان با قوانین و مقررات دست و پاگیر، که اجباراً مورد عمل ارگانها و نهادها قرار گرفته و می‌گیرد و همچنین با تورم کارمندان و بیخشنامه‌های غیر مفید و عناصر غیر انقلابی روبرو است، حل نمود؛ خصوصاً که کندی و عدم سرعت در تهیه و تصویب قوانین مفید نیز اجازه چنین کاری را نمی‌داد.

بنابراین نیاز به قوانینی که نه باشرع مخالف باشد و نه با قانون اساسی و از سوی دیگر مورد تأیید شورای نگهبان نیز باشد، جز با تشکیل این مجمع برطرف نمی‌شد. مجلس قانونگذاری با تمامی تلاش فوق‌العاده‌ای که در این ده ساله داشته (و شاید به‌طور قطع بتوان آن را از پرکارترین مجالس دنیای معاصر دانست)، در تصویب و یا اجرای قوانین اساسی و زیربنایی کمتر موفقیت چشمگیری داشته است. قوه قضائیه نیز با توجه به تلاش خود، در اثر نداشتن قانون مکفی هنوز با مشکلات زیادی دست و پنجه نرم می‌کند.

حال آیا با چنین وضعی، شورائی بهتر، مفیدتر، سریعتر و محکم‌تر از مجمع تشخیص مصلحت، که تشکیل یافته از فقهای شورای نگهبان و مقامات اجرائی و قضائی است، می‌توان یافت که دستش برای جعل و تصویب قوانین مفید و ضروری مثل قوانین مبارزه با مواد مخدر یا آزادی تجارت خارجی و نقض مقررات خشک و غیرمفید و تسریع در کارهای کشور کاملاً باز باشد؟

البته در این میان امکان تعطیل بعضی از فروع احکام شرعیه به‌طور نادر وجود دارد که به مقتضای ولایت مطلقه مشروعه فقیه تجویز شده است. یکی از موارد اعمال ولایت مطلقه فقیه ترجیح اهم شرعی بر مهم شرعی است و این در هر مکتب و منطق ورزیمی، قانونی و لازم و غیرقابل اجتناب است.

فرض کنید کمیته تخصیص ارز، در زمان مضیقۀ ارزی، اولویت جنگ را در نظر نگرفته باشد و ارز لازم آن را به انجام پروژه‌های عمرانی اختصاص دهد. آیا عمل این کمیته که با انجام مهم، اهم را ترک کرده است خلاف نیست؟! قطعاً تمامی علمای عظام و محققین بزرگ اسلام، از آن جمله مرحوم شیخ انصاری و آخوند خراسانی و میرزای نائینی (قدس سرهم)، عملاً و منطقاً ترك مهم را با وجود اهم، واجب می‌دانند و ترك اهم را گناه و ترك‌کننده آن را مستحق عقوبت می‌شمارند.

حال اگر زمانی انجام نماز، روزه، حج، مزارعه و مضاربه، موجب تضعیف

نظام یا سبب سقوط آن گردد، آیا هیچ مسلمان و یا فقیهی می تواند باز هم آن را واجب بداند؟!

کدام فقیه می تواند نرفتن به سربازی و استعمال مواد مخدر را برای مردم جایز بداند تا آزادی فردی آنان به ضعف قدرت نظامی و سرانجام شکست نظام کشور و از بین رفتن نیروی نسل جوان منجر شود؟

سؤال: ممکن است کسی بگوید چه خوب بود به جای رؤسای سه قوه ونخست وزیر، افراد دیگری انتخاب می شدند که مزیت آنها را داشته باشند، لیکن مشاغل آنها را نداشته باشند.

و دیگر اینکه ولایت مطلقه، مربوط به فقیه و در نتیجه شخص حضرت امام (قده) بود و دلیلی بر جواز واگذاری به غیر وجود نداشت.

پاسخ: اصولاً دین ساخته و پرداخته خداوند حکیم و علیم است، یعنی اوست که با توجه به نژادهای گوناگون بندگان بر مصالح آنان علم و احاطه کامل دارد و از همین رو است که قوانین الهی از استحکام و متانت فوق تصور برخوردار است.

خدای متعال عمده قوانین را خود وضع کرده، ولی در بعضی از موارد جعل آنها را به عهده پیامبر اکرم (ص) واگذار نموده است؛ چنانچه در حدیث شریف کافی آمده است که آن حضرت احکامی از قبیل دورکعت آخر نماز را به اذن و امضاء خداوند جعل نموده است. برای توضیح بیشتر مطلب باید بگویم احکام فردی و اجتماعی غالباً دارای موضوع و متعلق هستند؛ به عنوان مثال مفهوم حرمت شرب خمر را در نظر می گیریم که حرمت، عبارت است از حکم و شرب، عبارت است از موضوع و خمر، متعلق می باشد. پس دین «وما انزل الله» که حکم می باشد از سوی خداوند وضع شده است و دست تشخیص بشر به آن راه ندارد و فقط تشخیص موضوع به عهده اوست که با معیارها و موازین مربوط به تشخیص می تواند مفاهیم

الفاظ و لغات را مشخص نماید؛ به جز موضوعاتی که به ابتکار و اختراع شارع مقدس وضع شده و اصطلاحاً جزو موضوعات شرعی است و خداوند متعال از طریق وحی به پیامبر خویش تعلیم نموده است.

اکنون با موضوع و حکم بیشتر آشنا شویم.

موضوع عبارت است از عنوان چیزی که مصلحت و مفسده قائم به آن است. متعلق و مصداق، چیزی است که واقعیت عینی و خارجی دارد و با قید و شرط بعضی از اعتبارات، عنوان موضوع را به خود می‌گیرد.

حکم نیز عبارت است از فرمان الهی که کاشف از اراده خداوند متعال است. پس در حرمت شراب، حرمت، حکم است و زائل کننده عقل، موضوع و شراب، متعلق حکم است. البته در ادله شرعی و فتاوی فقهاء معمولاً متعلق، به عنوان موضوع ذکر می‌شود.

بنابراین تشخیص متعلق موضوعات احکام، نیازمند رجوع به متخصص است و تشخیص آنها برای افراد عادی و معمولی دشوار یا غیرممکن است.

فرض کنید قانون مجلس شورای اسلامی اعتباری را برای پروژه‌های ضروری مناطق محروم معین کرده باشد؛ مخاطب و مجری این قانون دولت جمهوری اسلامی است که مشخص کننده این مبلغ از منابع مالی است. لذا باید مشخص کند این قانون با قانون دیگری در تزامن نیست و اگر تزامنی وجود دارد، کدام اهم است. پس اوست که پروژه‌های ضروری مناطق محروم را معین می‌کند؛ زیرا ممکن است سدسازی و هموارکردن زمین‌های موات یا تأمین آب بهداشتی یا بهداشت و درمان یا تأمین مواد اساسی غذایی در بعضی از مناطق محروم، لازم باشد و در بعضی از موارد لازم نباشد.

مفهوم منطقه محروم چیست؟ و تعداد مناطق محروم چقدر است؟ و هزینه اجرای پروژه‌های ضروری و نحوه احسن اجرای آنها و تهیه مقدمات لازم چگونه

است؟ در میان مناطق محروم کدام مهمتر است؟ آغاز کار از کجا باید باشد؟ قوانین اجرائی چگونه باید باشد؟ این موارد و نمونه‌هایی از این قبیل مسائلی است که در عهده دولت و مجری قانون است.

فرض کنید فقط نام چند نوع پروژه در قانون ذکر شده باشد؛ حال اگر مسئله تأمین آب بهداشتی، که از همه مسائل مهمتر و ضروری‌تر است، در قانون ذکر نگردیده باشد، آیا نباید به آن پرداخت؟ و حال آنکه هراقدام و یا قانونی که در راستای اجرای قوانین انجام پذیرد و از محدوده قانون و روح آن خارج نباشد، عمل به قانون صادر شده از مجلس شورای اسلامی است و هیچیک از آن اقدامات و قوانین خارج از محدوده قانون مصوب نیست. چه اینکه ممکن است فرد مجری در ارتباط با کارهای اجرائی تخصص‌هایی داشته باشد که قانونگذار فاقد آن باشد و بر فرض دارا بودن آنها، نیازی به اعمالشان نباشد و یا صرف وقت برای آنها اتلاف وقت باشد و یا شرایط، قابل تغییر و ترقی و تکامل باشد و این تکامل قابل پیش بینی باشد. به عنوان مثال اگر قانونگذار تهیه ارزاق عمومی و ذخیره آنها را برای چند سال به عهده دولت اسلامی گذاشته باشد و دولت اسلامی برنامه‌ریزی کرده و مقدار تولید داخلی را بررسی نماید و خرید بقیه مایحتاج را از دیگر کشورها اجازه دهد و در داخل کشور برای ایجاد سیلو در مناطقی که شرایط مناسبی از نظر آب و هوا دارند آئین‌نامه‌های اجرائی تنظیم کند و توزیع آن را در سراسر کشور معین نماید، نه تنها از قانون مصوب خارج نشده، بلکه به وظیفه قانونی خود عمل کرده است.

البته این قوانین چیزی نیست که قانونگذار به آن تصریح کرده باشد، ولی مبادرت به آن توسط مجریان قانون نه تنها خروج از محدوده قوانین مصوب محسوب نمی‌شود، بلکه خود جزئی از قانون است.

مثال دیگر: اگر قانونگذار نظم در عبور و مرور اشخاص و وسائل نقلیه را از مأمورین انتظامی طلب کند، انجام آن یا انتخاب و بررسی شیوه بهتر به عهده

کارشناس مربوطه و متخصصین مورد اعتماد و آشنا به ضوابط اسلامی و مردمی است.

مثال دیگر: حکومت اسلامی به جهت حفظ امنیت ملی موظف به تهیه نیرو و تجهیزات نظامی است، اما این تجهیزات آیا از شرق تهیه شود یا از غرب و یا به صورت خودکفا عمل گردد؟ سیستم آنها پیچیده باشد یا ساده؟ چه مقرراتی بر نیروهای مسلح حاکم باشد؛ تنها به صورت ارتش منظم باشد یا چریکی یا ترکیبی از هردو؟ ... و... همه و همه باید به وسیله کارشناسان آزموده و متخصصین باتجربه و آشنا به ضوابط و اخلاق اسلامی انجام پذیرد.

البته پر واضح است که تخصص تنها کافی نیست و تعهد، شهادت طلبی، ایمان و اعتقاد نیز از عناصر اصلی است و حتماً باید به مضمون آیه شریفه «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ»^۱ (چه بسیار باشد که به یاری خدا گروهی اندک بر سپاهی فراوان پیروزی یافته‌اند) توجه کافی شود و اینکه همه کارها به دست خدای متعال است و فرار از جنگ موجب غضب او و دخول در آتش است و در مسائل اقتصادی نیز چنین است.

فرض کنید تمامی زمینهای مواتی که در کشاورزی، دامداری، صیادی، خانه‌سازی و واحدهای صنعتی و... نیاز است در اختیار و ملکیت دولت اسلامی باشد که باید به نحو صحیح و عادلانه بین مردم توزیع گردد، به گونه‌ای که تنگناها در زمینه‌های یادشده برطرف شده و کشاورزی و صنعت و خدمات تأمین شده و عدالت اجتماعی برقرار گردد. در اینجا مهندسین کشاورزی و صنعت و مسکن هستند که باید با آینده‌نگری و آمارگیری از حوائج و نیازمندیهای کشور، در راستای تحقق اهداف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و اخلاقی نظام تلاش کرده و در کوتاه مدت، درازمدت و میان مدت برنامه‌ریزی نموده و اعلام کنند که چه مقدار زمین برای مسکن و چه

مقدار برای کشاورزی و چه مقدار برای صنعت و چه نوع و در چه شرایط جغرافیائی باید اختصاص یابد.

بنابراین اگرچه ولی فقیه و حاکم مسلمین، که مرجع اولی و اصلی در این مسئله می باشد، باید احیای موات را به اشخاص واگذار نمایند، اما شکی نیست که خصوصیات یاد شده را غیر از او، یعنی متخصصین متدین و مسلمان و آشنای به ضوابط و روابط حقوقی و اخلاقی، باید انجام دهند. مسأله مشاوره نیز در همین راستا مطرح است؛ زیرا اگرچه تصمیم گیرنده، رهبر حکومت اسلامی است، ولی ناگزیر از مشاوره با متخصصین امر است. به عنوان مثال شهود رؤیت هلال گواهی می دهند که ماه را دیده اند، ولی اوست که به ثبوت هلال شوال یا رمضان حکم می نماید.

البته در امور محسوس، شهادت حسی کافی است، ولی در امور حدسی گواهی متخصصین و خبره مورد اعتماد لازم است؛ زیرا قرآن کریم می فرماید:

«وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ».

بنابر آنچه که گفته شد، اعضای مجمع تشخیص مصلحت در بسیاری از موارد باید غیر از شخص ولی فقیه باشند، گرچه مصدر حکم سرانجام خود اوست. لذا در این رابطه به چند نکته اشاره می کنیم:

الف: لازم نیست حاکم اسلامی و ولی فقیه در همه امور تخصص داشته باشد؛ زیرا آنچه به عهده اوست اجرای احکام کلی الهی و حکم در امور جزئی بامشورت اهل خبره در موضوعات و متعلقات آنهاست.

بنابراین مدیریت جامعه با ولی فقیه است و حق دخالت و تصمیم گیری در تمامی امور کشور را دارد و شناخت امور جزئی که از رهگذر کارشناسان و متخصصین برای او حاصل می شود، به مدیریت انحصاری او لطمه ای نمی زند.

ب: اگرچه یکی از وظایف ولی فقیه فراهم نمودن مواد و اشیاء لازم مادی

و معنوی برای اداره کشور است و برای انجام این مهم باید از نیروهای متخصص و ماهر و کارآمد حداکثر بهره‌برداری را بنماید، اما از آنجا که فقه دامنۀ گسترده‌ای دارد و مجال و فرصت بسیاری را می‌طلبد و دست‌یابی به همه ابعاد آن و تعیین حکم حوادث واقعه برای تمامی طلاب علوم دینی میسر نیست، لذا دست یازیدن به گسترۀ علوم جدید و دانشهای طبیعی در حدی که آنان را از اصل کار خویش بازدارد صحیح نیست. در غیر این صورت وظیفۀ خویش را به نحو احسن و اکمل انجام نداده‌اند.

ج: اگرچه هر فردی در امور شخصی خود مخاطب و مجری احکام و تشخیص‌دهنده موضوع است - به عنوان مثال آبی را که برای وضو انتخاب کرده، مطلق است یا مضاف؟ و یا محل وضو پاک است یا نجس؟ و... - لیکن احکام اجتماعی و اجرای آنها مانند حدود و دیات و گرفتن مالیات و صرف آن در دفاع از کشور و امور دیگر، متوجه ولی فقیه است، یعنی کسی که از طرف خداوند جهان، ابزار لازم آن مانند علم و قدرت و... در اختیار او گذاشته شده است؛ لذا ولی فقیه نیز چون هر مکلفی دارای احکام اولیه و ثانویه است. به عنوان مثال اگر خوردن مردار بر فرد مکلف جایز است، رفع اضطرار نیز بر حکومت واجب است.

بنابراین مدیریت جامعه به عهده ولی فقیه است و همچنین تطبیق موضوعات احکام بر متعلقات و موضوعات، با مشورت متخصصین (در صورت لزوم) و بدون مشورت با آنها (در صورت صریح و روشن بودن موضوع) و صدق آن بر متعلق نیز به عهده اوست.

پس مجمع تشخیص مصلحت از مدیریت ولی فقیه نشأت می‌گیرد.

این حضرات به گمان خود در بخش دوم جزوۀ خویش مسأله ولایت فقیه را از دیدگاههای مختلف قرآن و روایات مورد بحث تفصیلی قرار داده و اصل آن را به زیر سؤال برده‌اند؛ که بنابه اعتراف خودشان بخش اصلی این رساله همین بخش است. ما نیز فرازهای مهم آن را نقل کرده و نقد می‌نماییم.

فقها وجانشینی انبیاء

آقایان در بند اول از بخش دوم جزوه خویش این چنین آورده‌اند:

«اشکال: بند اول: برنامه انقلابی رهبرانقلاب

رهبر انقلاب در دوران تبعید به نجف در سال ۱۳۴۸ برنامه انقلاب اعتقادی- سیاسی خود را ضمن پنج درس برای طلاب حوزه و روحانیون جوان، تشریح کردند. ایشان به اعتبار اینکه حکومت و پیروی از یک حاکم برای هر جامعه یا امت يك ضرورت عقلی و نقلی مسلم است و کلیه نظامهای استبدادی، مشروطه و جمهوری مردود می‌باشند، تنها حکومت اسلامی حکومت قانون است و باید به دست قانوندان یعنی فقهای عادل اجراء گردد. خصوصاً که در دروس حوزه‌ای طلبگی کلیه مباحث مربوط به حکومت و اقتصاد و مسائل قضایی و اداری و سیاسی تدریس می‌شود، فقهاء به حکم روایات جانشینان پیغمبر و پیشوایان تشیع بوده، که دارای وظیفه و حق ولایت بر امت هستند، و علاوه بر آن توانائی و وظیفه دارند که برای در دست گرفتن حکومت قیام نمایند»^۱.

پاسخ: اولاً معلوم نیست که آقایان در این بند به چه نکته‌ای ایراد دارند و کدام قسمت در برنامه‌های انقلابی حضرت امام (قده) را مورد انتقاد قرار داده‌اند. آیا به طرح رژیم‌های متداول و معمولی نظیر استبدادی، جمهوری و مشروطه ایراد دارند؟ اگر چنین است، برای اثبات حقانیت این نوع رژیم‌ها هیچ دلیل عقلی و نقلی وجود ندارد؛ زیرا اساساً حکومت فرد بر فرد خلاف عقل و آزادی است، تا چه رسد به

حکومت فرد یا افراد بر جامعه جهانی و بشری، که البته اگر نقطه اشکال خود را مطرح ساخته بودند، دقیق تر و مفصل تر پاسخ گفته می شد.

آیا لزوم حکومت و پیروی از حاکم در هر جامعه ای مورد ایراد آقایان است؟ اگر چنین است، حکومت دموکراسی که مورد قبول و تأیید اینان است نیز بدون قبول این اصل عقلی، بی معنا و بی مورد است؛ زیرا هیچ عقلی در لزوم حکومت تردید ندارد، و تزبی حکومتی تنها خواسته هرج و مرج طلبان است که آنها نیز حکومت خودشان را می خواهند. آیا به اینکه فرموده اند «در دروس حوزه ای طلبگی کلیه مباحث مربوط به حکومت، اقتصاد، مسائل قضائی، اداری و سیاسی تدریس می شود»، ایراد دارند؟

در حالی که جای هیچ تردید نیست که فقه مجموعه ای از احکام سیاسی، قضائی، اجتماعی، اقتصادی، اداری و حکومت است و بحمدالله هرگز در طول تاریخ شیعه و غیبت حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) درس فقه در حوزه ها حتی برای لحظه ای متوقف نشده است و در شرائط دشوار که در زمانهای مختلف از طرف حکومت ها و مردم متعصب تحمیل می شده، سالی بر علمای ما نگذشته است که درس و مطالعه و حتی مباحثه فقه را ترك کرده باشند.

کتابهای فقهی نیز که از گذشته باقیمانده و سیر تکاملی را گذرانده است شاهد خوبی بر این مدعا است.

فقه تشیع سینه به سینه و زبان به زبان و دست به دست و قلم به قلم و کتاب به کتاب، بدون هیچ خلأئی ادامه داشته است و بدون مراجعه به مدرس و شیخ و استاد اجازه حدیث داده نمی شده است.

تا نیمه قرن اخیر یا کمتر، کتب حدیثی که منبع اصلی فقه می باشد بدون اجازه روایت از صاحب کتاب، مورد استناد فقهاء قرار نمی گرفته است.

آیا به این نکته که فرموده اند: «فقهاء جانشینان پیغمبر و پیشوایان تشیع بوده

و دارای وظیفه و حق ولایت بر ائمت هستند» ایراد دارند؟

اگر چنین است، با روایتی که از پیامبر اکرم (ص) نقل شده چه می‌کنند؟ زیرا آن حضرت سه مرتبه فرموده است: «اللَّهُمَّ ارْزُقْهُمْ خُلَفَائِي»^۱. سؤال شد: ای پیامبر خدا، جانشینان شما چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: «الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي وَيَرْثُونَ حَدِيثِي وَسُنَّتِي»^۲.

خلافی که پیامبر اکرم (ص) در این روایت از آن سخن گفته‌اند، آیا جز به این معنا است که شخص خلیفه و وظائف محوله و اختیارات منوب عنه را که همان ولایت بر ائمت است دارا می‌باشد؟

آیا به این مسأله که فرموده‌اند: «حکومت اسلامی، حکومت قانون است» ایراد دارند؟

و حال آنکه فقط ادیان الهی هستند که مشتمل بر قوانین الهی از قبل تنظیم شده می‌باشند؛ زیرا وضع کننده آن خدای متعال است و نیازی به شناخت افراد در زمانها و مکان های مختلف ندارد. و حتی آورندگان آن قوانین یعنی پیامبران نیز در برابر آن قوانین مسئولند و (نعوذ بالله) در صورت تخلف، مورد مؤاخذة واقع می‌شوند.

آیا این نکته‌ای را که فرموده‌اند: «فقه‌ای عادل، قانوندان هستند و باید بر حسب عدالت و قانوندانی مجری قانون باشند» درست نمی‌دانند؟

اگر چنین است باید گفت: جواب این نکته در خود آن نهفته است، زیرا هیچیک از عقلای جهان قبول ندارند که قضات و مجریان قانون می‌توانند بدون علم به قانون و داشتن تقوا و عدالت، مناصب قضا و اجراء را بدست گیرند.

۱- خدایا جانشینان مرا مورد رحمت خویش قرار ده (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱، روایت ۷).

۲- آنهایی که پس از من می‌آیند و حدیث و سنت مرا روایت می‌کنند (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱، روایت ۷).

به هر صورت معلوم نشد که قصد آقایان از طرح این بند چه بوده است؛ لیکن ما اشکالات احتمالی چندی را که ممکن بود مورد نظر آنها نیز باشد، مطرح ساخته و بطور خلاصه پاسخ گفتیم.

از اشکالات بسیار مهمی که در حقیقت محور ایرادات آقایان است، اشکال زیر می باشد که می گویند:

«ولایت فقیه یا مجتهد يك مسألة فقهی مستحدث در میان فقها است و مشمولیت عام ندارد. ولایت فقیه در يك قرن ونیم پیش برای اولین بار از طرف مرحوم ملا احمد نراقی مطرح گردیده دلائلی برای آن آورده است که فقط مورد قبول تعداد اندکی از فقهای معاصر شده است از جمله مرحوم آیه الله بروجردی (به طور محدود و مشروط) و آیه الله خمینی.

آقای خمینی در دروس نجف صریحاً گفته اند: موضوع ولایت فقیه از امور اعتباری عقلانی است و واقعیتی جز جعل ندارد، مانند قیم بر صغار.

در برابر اندک عده فوق، غالب علماء و مخصوصاً بزرگان فقهاء که از بنیانگذاران و اساتید موجه حوزه و صاحب رساله عملیه و مقام مرجعیت شیعه هستند نظریه ولایت فقیه را شدیداً رد کرده رأی به بطلان وی اساسی آن داده اند از جمله است مرحوم شیخ مرتضی انصاری، بزرگترین فقیه چند صد ساله اخیر، صاحب کتاب مکاسب که مهمترین کتاب درسی طلاب در حوزه های دینی امروزی است؛ مرحوم آخوند خراسانی، استاد مراجع و فقهای بعد از مشروطیت، صاحب کتاب کفایه الاصول که یکی دیگر از کتب اصلی حوزه های دینی است؛ مرحوم محمد حسین نائینی، استاد و مرجع بزرگ تشیع، صاحب کتاب «منیة الطالب»^۱ و کتاب فقهی سیاسی معروف به «تنبيه الامة و تنزیه الملة» که در اثبات آزادی و حاکمیت ملی یا حکومت مشروطه در انطباق با شرع انور نوشته است.

در صفحات بخش دوم با تفصیل و توضیح لازم، عین نظریات و دلائل فقهی و روایی علمای فوق الذکر را که بر رد فرضیه یا نظریه ولایت فقیه نوشته اند آورده ایم، نه تنها بدیهی نبودن ولایت فقیه (آنطور که در مقدمه دروس یا کتاب ولایت فقیه اظهار شده است) را اثبات کرده اند بلکه بی پایه بودن آن را نشان داده اند.^۲

۱- صاحب کتاب مرحوم آیه الله شیخ موسی خوانساری و تقریر درس مرحوم نائینی است.

۲- تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه، نهضت آزادی، ص ۱۳۵-۱۳۶.

پاسخ: ظاهراً ولایت فقیه را آن‌گونه که در مواضع متعدّد آمده است، از بدعت‌های معاصر می‌دانند و به اصطلاح امروز از مسائل مستحدثه می‌دانند؛ زیرا مسائل مستحدثه موضوعاتی است جدید که در اثر وضع جدید احتمال داده می‌شود، حکم تازه‌ای داشته باشد که در حقیقت حکم جدید مانند حکم سابق با موضوع سابق است؛ مثل: نماز در فضا، یا در مناطق قطبی یا حرمت وعدم حرمت خرید و فروش خون در کاربرد جدید آن. و یا اینکه، آیا مسافر هواپیما، با مسافر پیاده یا اسب سوار، در نماز قصر یکسان است یا خیر؟ با توجه به اینکه هواپیما و مسافرت با آن از مسائل مستحدث و بی‌سابقه است. در این حال فقیه باید اجتهاد و استنباط کند؛ یعنی حکم مورد مستحدث را از ادله، استخراج نماید؛ زیرا این مورد، مسأله‌ای نبوده که مورد توجه سؤال کنندگان زمان ائمه (ع) قرار گرفته باشد تا حکم آن را از ایشان سؤال کرده باشند.

فقیه باید ضمن بررسی دلیل، قرینه‌ای بر تعمیم یا تخصیص آن بدست آورد و در صورت دوم با اصلی از اصول، حکم آن را تعیین نماید.

اما ولایت و مدیریت جوامع بشری، امری است همزاد با تمدن و زندگی اجتماعی بشر، که عمری به درازی عمر بشر دارد پس چگونه می‌توان آن را موضوع و مسأله‌ای مستحدث دانست؟!

آیا فقیه عادل یا به عبارت دیگر قانوندان عادل، امری است جدید و مستحدث، که با تمدن صنعتی و رنسانس بوجود آمده است؟

در حالی که قانوندان عادل و ولایت و سرپرستی فقیه عمری به طول عمر نبوت و تولّدی هم‌زمان با نبوت آدم ابوالبشر داشته و دارد!

روزی که خداوند متعال تصمیم به آفرینش بشر گرفت او را به عنوان خلیفه و جانشین خود در روی زمین معرفی کرد. خلیفه خدا در زمین کسی است که اختیارات، علم و دانش وسیع او را نیز دارا باشد و بدون آنکه در قدرت و سلطنت

پروردگار جهان خللی وارد شود، قدرت اداره و مدیریت جوامع به او سپرده شده است.

در حدیث است که خداوند عالم، تمام جهان و آنچه در اوست را در اختیار آدم (ع) گذارد و سپس به پیامبر اکرم (ص) واگذار نمود و بعد از او به ائمه (ع)؛ هم چنان که پیامبر (ص) فرمود:

«خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَأَقَطَعَ الدُّنْيَا طَیْعَةً لِمَا كَانَ لِآدَمَ فَلَزَّ رَسُولُ اللَّهِ وَ مَا كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ فَهُوَ لِلْأَئِمَّةِ (ع)»^۱

چرا بنی اسرائیل از پیغمبر خود درخواست کردند که پادشاهی را به فرد دیگری واگذار نماید تا در راه خدا و جهاد فی سبیل الله و دفاع از خانه و فرزند خود، از او اطاعت کنند؟ چون این ولایت چیزی بود که خداوند آن را به او عنایت فرموده بود.

اساساً خداپرستان و اهل ادیان آسمانی، ولایت امر و پیشوائی مطلق و حقیقی را از آن پیغمبران و اوصیاء آنان می دانسته و می دانند؛ لذا در راه تحقق عدالت و اجراء دین خدا در کنار آنان و به امر آنان می جنگیدند، و به فرموده قرآن کریم:

«وَكَايْنِ مَنْ نَبِيٍّ قَاتِلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ»^۲

چه ولایتی بالاتر از رهبری جنگ و جهاد در راه خدا و چه فقیه و قانوندانی آگاه تر از انبیاء و جانشینان آنها؟!

آیا حکمی که بر یکصد و بیست و چهار هزار نفر پیامبر و جانشینان آنان منطبق بوده و لحظه ای توقف نداشته است، مستحدث و بدون سابقه می باشد؟ حاشا و کلاً!

۱- اصول کافی عربی، چاپ آخوندی، ج ۱، ص ۴۰۹، روایت ۷.

۲- چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنها جنگ کردند. آنها هیچگاه در برابر آنچه در راه خدا به آنها می رسید سست نشده و ناتوان نگردیدند و تن به تسلیم ندادند و خداوند صبرپیشگان را دوست دارد. (آل عمران: ۱۴۶).

اگر بی سابقه است، چرا احمد بن اسحاق قمی در زمان غیبت امام زمان (عج) نگران وضع شیعه بود؟ و چرا امام زمان (عج) در پاسخ این نگرانی او نفرمود: مرجعیت در حوادث و پیش آمدها به دست خود مردم است؟ و چرا حضرت موسی (ع) برای غیبت سی روزه خود، برادرش هارون (ع) را خلیفه وجانشین و مصلح قومش تعیین فرمود؟

بنابراین حتی برای لحظه‌ای نمی‌توان امت را بدون سرپرست گذارده و تعیین آن را به خود مردم واگذار کرد؛ چرا که قرآن می‌فرماید:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»^۱.

خداوند پیغمبران را برای ولایت و سرپرستی و جنگ با دشمنان خود و دشمنان ملت با ابزار قانون و کتاب و آهن مبعوث فرمود.

۱- تحقیقاً ما پیامبران خود را با معجزات روشن فرستادیم و برایشان کتاب و میزان عدل نازل کردیم تا مردم به راستی و عدالت گرایند و آهن را که در آن هم سختی و کارزار و نیز منافع بسیار برای مردم است برای حفظ عدالت آفریدیم؛ تا معلوم شود چه کسی با ایمان قلبی خدا و رسولان او ریاکاری خواهد کرد؛ هرچند که خداوند قوی و مقتدر و از همه بی‌نیاز است (حدید: ۲۵).

حکومت قانوندانان عادل

آیا اگر کفار و سائر ملت‌ها را به حال خود گذارند، به چیزی جز ولایت و سرپرستی قانوندانان عادل تن در می‌دهند؟ اگر نرونها، چنگیزها و هیتلرها بخش بزرگی از جهان را تصاحب نمی‌کردند و بندگان خدا را به بند نمی‌کشیدند، آیا چیزی جز ولایت و سرپرستی قانوندانان عادل در جهان مستقر می‌شد؟ آیا ولایت فقیه عادل را، که به معنای ولایت قانوندان عادل است و تمامی عقلا و پیغمبران و امت‌های آنان از آغاز خلقت آدم (ع) تاکنون قبول داشته و دارند، چگونه می‌توان مسئله‌ای مستحدث، مجهول، بی سابقه، بدعت، نو و چیز تازه‌ای دانست؟

آن روزی که پیغمبر اسلام، خویشاوندان خود را برای انذار و اعلام نبوت خویش به خانه خود دعوت کرد، ولایت فقیه عادل را نیز پی‌ریزی کرد و آنچنان که تمامی پیغمبران، افراد صالح را وصی خود قرار می‌دادند، و سرپرستی مطلق امور را بعد از خود به آنها می‌سپردند، پیغمبر اسلام نیز با اینکه در مواضع و مواقع مختلف مکرراً به وصایت علی (ع) و فرزندانش تصریح فرموده بود، ولی در غدیر خم نیز آنها را به عنوان عدل و همتای قرآن و مجری و مفسر آن به مردم معرفی نمود و ولایت و سرپرستی مطلق امور امت را به آنان تفویض فرمود.

یکی از موارد و بیانات آن حضرت، دعای مؤکد و درخواست رحمت برای آنهاست که گفته‌های آن حضرت را در زمانی که دست مردم به دامن آن حضرت

نمی‌رسد، برای مردم روایت می‌کنند و آنها را به عنوان جانشین وقائم مقام خود معرفی می‌فرماید.

جانشینی یعنی مسئولیت و اختیارات آن حضرت را داشتن و ولایت مطلقه و اولویت مطلقه آن حضرت را به ارث بردن. مگر امام حسین (ع) نفرمود: «...مَجَارِی الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ»^۱ ؟

مگر امام صادق (ع) نفرمود: «زید بن علی را با دیگران مقایسه نکنید، قیام مسلحانه او حق بود، چه او فقیهی صادق و عادل بود؟»

مگر به عمر بن حنظله نفرمود: «يَنْظُرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا»^۲ ؟

آیا این کلام حضرت چیزی جز ولایت مطلقه فقیه را بیان می‌کند؟ آیا نفوذ حکم فقیه و حرمت تخلف از حکم و فرمان او به امری از امور مقید شده است؟ فرض می‌کنیم مراد از حکومت قضاوت باشد؛ آیا قضاوت بامدارك و بینات و احکام ائمه (ع) مساوی و مساوق با حکومت اسلامی نیست؟

مگر علی (ع) به شریح نفرمود: «يَا شَرِيحُ قَدْ جَلَسْتَ مَجْلِسًا لَا يَجْلِسُهُ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ»^۳ ؟

فصل خصومت در اختیار امام مسلمین است، اعم از نبی یا وصی نبی به

۱- ...جریان امور و احکام به دست علمای الهی است. تحف العقول، ص ۲۳۸. «انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم».

۲- نظر می‌کنند به کسی که از شماست؛ کسی که حدیث ما را روایت می‌کند و آگاهی از حرام و حلال ما دارد و احکام ما را می‌شناسد. پس به حاکمیت او راضی شوید؛ زیرا من او را بر شما حاکم نمودم (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۹، روایت ۱).

۳- ای شریح در جایگاهی نشسته‌ای که به جز پیامبر یا جانشین او نمی‌نشینند (وسائل الشیعه ج ۱۸، ص ۷، روایت ۲).

وصایت خاصه یا عامه:

«اتَّقُوا الْحُكُومَةَ فَإِنَّ الْحُكُومَةَ إِنَّمَا هِيَ لِلْإِمَامِ الْعَالِمِ بِالْقَضَاءِ الْعَادِلِ فِي الْمُسْلِمِينَ»^۱.

یعنی حکومت و قضاوت به امام مسلمین اختصاص دارد، که هم عادل است و هم عالم به قضاء و قوانین و محوره‌های آن.

کدامیک از فقه‌های معاصر و گذشته، قضاوت را، که به اقتضای روایت فوق مساوی با امامت مطلقه و ولایت مطلقه است، جایز ندانسته است؟ اگر بگوئیم قضاوت و فصل خصومات برای فقیه عادل جایز است، آیا اجازه دخالت در کار امامت را برای او قائل نشده‌ایم؟!

آیا علماء و محدثینی چون شیخ صدوق، شیخ طوسی و محمد بن یعقوب کلینی (رحمة الله علیهم)، روایات یادشده را که بر ولایت مطلقه فقیه دلالت دارد به عنوان فتوا و نظر خود در کتب حدیثی خویش ذکر نکرده‌اند؟ آیا این اجازه را می‌توان به زمان حیات ائمه (ع) و حضور امام زمان (ع) و یا حضور آن حضرت اختصاص داد؟ ما فرض می‌کنیم روایت احمد بن اسحاق و جمله «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا»^۲ ضعیف باشد، آیا اتفاق راویان و علمای احادیث شیعه مبنی بر ولایت فقیه عادل در غیاب ائمه (ع) ضعف سند آن را جبران نمی‌نماید؟ آیا حضرت علی (ع) امور مردم مصر را بدون هیچ محدودیتی به مالک اشتر تفویض نفرمود؟ مگر اطاعت او را در همه فرمانها و دستورهايش واجب نکرد؟ آیا در طول تاریخ تشیع و در همه رساله‌ها و کتب فقهی، بلکه فتاوای پیشوایان مذاهب چهارگانه اهل سنت، فقها را به عنوان حکام شرع ذکر نکرده‌اند؟

۱- از حکومت بپرهیزید؛ زیرا که حکومت از آن امام عالم به قضاوت است که در بین مسلمین عادل است (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۷، روایت ۳).

۲- و در حوادثی که رخ می‌دهد به راویان حدیث ما مراجعه کنید (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱، روایت ۹).

البته مقصود از حکام شرع به قرینه احکامی که برای آنها ذکر کرده‌اند، مسلماً قضات شرع نیستند؛ زیرا فقها را مرجعی برای گرفتن زکات مال و فطره و هزینه کردن آن و گرفتن خمس و صرف آن در مصارفش شمرده‌اند. همچنین آنها را مرجع جنگ و دفاع، قضاوت و فصل خصومت، اجرای حدود الهی، لقطه، طلاق غایب و بسیاری از امور در کتب فقهی و ابواب آنها قرار داده‌اند.

آقایان اگر به رساله‌های عملیه سه بزرگوار که نام برده‌اند، یعنی شیخ انصاری و آخوند خراسانی و مرحوم نائینی (رحمة الله علیهم) مراجعه نمایند، ملاحظه خواهند کرد که در کمتر بابی است که فقیه عادل را به عنوان حاکم شرع ذکر نکرده باشند و اذن در امری را به او محول ننموده باشند. به عنوان مثال کتاب «منهاج الصالحین» آیه الله العظمی حکیم و خوئی (قدس سرهما) را ملاحظه فرمائید؛ الفاظی که در باره فقیه عادل در مسائل مختلف بکار برده‌اند عبارت است از:

۱- حاکم جامع الشرائط

۲- ولی امر

۳- ولایت عامه

۴- ولی مسلمین

۵- ولایت حاکم

۶- ولایت فقیه

۷- فقیه امین

۸- فقیه امین نایب امام زمان (ع) نیابت عامه

ابوابی که برای حاکم شرع و مرادف آن در رساله‌ها و کتب فقهی استدلالی بکار رفته عبارت است از: تقلید، طهارت، صلوة، زکاة، خمس، امر به معروف و نهی از منکر، مکاسب محرمة، شروط متعاقدين، شرایط عوضین، خیار شرط، ربا، مساقات، شرکت، لقطه (مالی که پیدا می‌شود)، غصب، احیاء موات، مشترکات،

حجر، ضمان، وصیت، وقف، نکاح، عقد متعه، طلاق،ظهار، ایلاء ومیراث. از جمله کتب فقهی فوق الذکر ودر میان رسائل عملیه می توان به حاشیه مرحوم نائینی به عروۃ الوثقی ونجات العباد مرحوم صاحب جواهر وحاشیه مرحوم شیخ انصاری (رحمة الله علیهم) اشاره نمود که در ابواب مختلف آنها از فقیه جامع الشرائط ونایب امام زمان (ع) وحاکم شرع واختیارات گسترده او سخن رفته است. نه تنها هیچیک از مراجع اسلام وفقهای شیعه وسنی ولایت فقیه را رد نکرده اند، بلکه همه آن را قبول کرده اند؛ منتهی برخی دلیل نقلی را برای اثبات آن بکار گرفته اند وبرخی ادله نقلی را تمام ندانسته وبه دلیل عقلی تمسک جسته اند. آیا شیخ انصاری بزرگ وفقهای دیگر که غایبین وقاصرین را تحت سرپرستی فقیه عادل می دانند، چگونه اجازه می دهند که امت اسلامی تحت ولایت وسرپرستی طاغوت ها وفراعنه قرار گیرند؟ ایشان نه فقط ادله نقلیه را بطور حتم مردود نمی دانند، بلکه احتمال صحت واقعی آنها را نیز می دهند^۱. ما انشاء الله در جایگاه خود، نظرات این سه بزرگوار را در رابطه با ولایت فقیه بطور کامل نقل ونقد می نمائیم.

منکر ولایت فقیه، منکر ضروری فقه است

اگر کسی ولایت فقیه را مردود بداند، مرحوم آیه الله العظمی بروجردی (قده) اورا منکر ضروری فقه اسلام ونه تنها فقه تشیع، می داند. مرحوم صاحب جواهر نیز در این زمینه می فرماید: «استوانه های مذهب به ولایت فقیه حکم کرده اند وکسی که در ولایت فقیه وسوسه کند طعم فقه را نچشیده است ورمزکلمات ائمه معصومین (ع) را نفهمیده است».

البته ما انکار یا تردید بعضی از محدثین و اخباریین وفقهای ساده اندیش را

۱- به کتاب مکاسب شیخ انصاری (ره) در باب ولایت فقیه مراجعه نمایید.

منکر نیستیم، زیرا برخی از آنها بین دین و سیاست تفکیک قائل شده و دخالت علمای دین را در سیاست منکر شده‌اند؛ و یا آهن را نجس دانسته و یا نوشتن «اسماعیل یشهد ان لا اله الا الله» را بر کفن هرکس مستحب دانسته‌اند. و به قول صاحب جواهر باید این افراد را از چشیدن طعم فقه، بیگانه به حساب آورد.

کتاب سرائر ابن ادریس^۱ و کتب محقق حلی^۲ و مفید (رض)^۳ را ملاحظه کنید. در آنجا آمده است که فرموده ائمه (ع) همهٔ اختیارات خود را در زمان غیبت به فقهای شیعه خود تفویض نموده‌اند.

ابن ادریس شکنندهٔ تقلید و تبعیت از علمای سلف است. مرحوم نراقی او را اولین فقیهی می‌داند که ولایت فقیه را مطرح کرده است و نه تنها خود به ولایت فقیه معتقد بوده است، بلکه این موضوع را از موضوعات مسلم نزد فقهای شیعه می‌دانسته است.

آقای شریعتمداری که شما آقایان ارتباط تنگاتنگ با وی داشتید و پیوسته از او دم می‌زدید، ولایت فقیه را قبول داشت و در حضور عده‌ای از اعلام مدرسین حوزه به آن تصریح کرد.

اگر عروة الوثقی را که با حاشیهٔ ده نفر از علمای معاصر چاپ شده است بنگرید، می‌بینید که مرحوم آیه الله العظمی یزدی و ۹ نفر دیگر از فقهای صاحب حاشیه، حکم حاکم شرع را حتی برای مجتهد دیگر واجب الاتباع دانسته‌اند.

اصولاً دلیلی بر این حکم وجود ندارد جز ولایت فقیه، چه از راه نقل ثابت شده باشد و چه از راه عقل؛ البته تنها اثری که ممکن است در فرض دوم وجود داشته باشد، عدم ثبوت منصب است، به گونه‌ای که مثلاً قیمی که از طرف ولی فقیه

۱- السرائر، جلد دوم، ص ۲۵.

۲- جلد اول شرائع، ص ۱۳۸ در زمان غیبت متولی صرف سهم امام (ع) را «مَنْ يَكُونُ إِلَيْهِ الْحُكْمُ بِحَقِّ النَّبَايَةِ» (فقیه) می‌داند.

۳- المقنعه ص ۸۰۵.

منصوب شده است با مردن فرد نصب کننده، آن قیم به خودی خود برکنار می شود و این فقیه بعدی است که او یا غیر او را مجدداً منصوب می کند.

اهل فن می دانند که نظیر این بحث را در دلیل انسداد، که دلیلی عقلی برای ثبوت حجیت ظن در زمان غیبت است، مطرح کرده اند.

حال آیا با این دلیل می توان کشف کرد که شارع مقدس ظن مطلق را حجت قرار داده است؛ یا فقط در صورت امتثال از احکام شارع مقدس می توانیم به ظن مطلق اکتفا کنیم؟

در بین معاصرین تنها مرحوم آیه الله العظمی خوانساری (ره) می باشند که ولایت مطلقه فقیه را مورد تردید قرار داده و بهره مندی از اجرای حدود الهی را به قیام و ظهور حضرت حجة بن الحسن (روحی و ارواح العالمین له الفدا) موکول کرده اند. ایشان در حقیقت فایده دین را به زمان حضور معصوم (ع) محدود نموده و برخلاف ضرورت، ادامه احکام را در زمان غیبت امام عصر (عج)، لغو و منتفی دانسته اند و دلیل این مسأله را محرومیت ما از برکات و جود آن بزرگوار ذکر نموده اند!

البته صحیح است که ما در زمان غیبت آن عزیز، از جهاتی محروم هستیم، ولی آیا به این دلیل می توان به ناقص بودن دین معتقد شد و حجت را از بندگان خدا سلب کرد؟ من نمی دانم چگونه آن مرحوم و افرادی نظیر ایشان در گذشته وجود ولی فقیه را برای ایتمام و قاصرین لازم دانسته اند، لیکن برای ملت اسلام و ایتمام آل محمد (ص) و جامعه مسلمین لازم ندانسته اند؟! و باین بود ولی فقیه، به یغما رفتن عزت و شرف مسلمانان و منافع مادی و معنوی آنها را توسط گرگهای جهانخوار و جهانخواران گرگ نظاره گر باشند!!

آیا خالی بودن جامعه اسلامی از سرپرستی که امور مسلمین را اداره کرده و حجت بین خداوند متعال و امام معصوم باشد، نقص دین نیست؟ به ویژه دینی که می گوید: اگر جز دونفر کسی وجود نداشته باشد، لازم است یکی امام و دیگری

مأموم باشد^۱ حال چگونه می‌توان معتقد شد که چنین دینی در زمان غیبت امام معصوم (ع) مردم را بدون ولی و سرپرست گذارد؟

امام صادق (ع) که در مقبولة عمر بن حنظله اجازه داوری را در حقوق مالی و عرضی به مردم می‌دهد، و شما هم آن را قبول دارید، اجرای آن را در صورت عدم تسلیم محکوم اجازه نمی‌دهد؛ با اینکه انگیزه‌های نفسانی غالباً محکوم را از تن دادن به حکم باز می‌دارد.

حال مختصری در مورد نظر فقیه بزرگوار آیه الله خراسانی که صاحب کتاب کفایة الاصول است، توضیح عرض می‌کنیم:

آیه الله خراسانی که در تحقیق و تتبع کم نظیر بوده و باید از ایشان به عنوان استاد مراجع و فقهای که بعد از مشروطیت آمده‌اند، نام برد، در مورد ولایت فقیه نظرشان شبیه به نظر مرحوم شیخ انصاری (ره) است؛ یعنی اگرچه در مورد ولایت فقیه در جایی همان تردیدی را که شیخ ابراز نموده ایشان نیز آن را آورده‌اند، ولی هرگز با بیان قاطع و واضح اساس ولایت را رد نکرده‌اند؛ بلکه نظر شیخ (قده) را در مورد ولایت فقیه و آنچه که از امور سیاسی، اجتماعی و نظامی مربوط به جنبه امامت است و مشروعیت آن ثابت شده و مرجع در آنها ولی فقیه می‌باشد، پذیرفته‌اند.

در رساله عملیه‌ای که ایشان و ۶ نفر دیگر از مراجع معاصر ایشان به آن حاشیه زده‌اند، از مجتهد جامع الشرائط، با عناوینی چون نایب و جانشین امام یاد کرده و فقیه را به عنوان «ولی» ذکر نموده‌اند.

بنابراین محور اعتقاد مرحوم آخوند خراسانی، رساله عملیه آن مرحوم است که در آن، نظر خود را در مورد نیابت و جانشینی فقیه از امام (عج) بیان نموده‌اند. نکته‌ای را که بد نیست بار دیگر به این آقایان و همفکرانشان تذکر دهیم، مسئله فرق بین بحث طلبگی ورد و اثبات‌های علمی با رساله عملیه‌ای است که مراجع آراء

و نظرات فقهی خود را در آن برای مقلدین خویش ارائه می دهند. اگر این نکته در نظر گرفته نشود، افراد سطحی نگر به اشتباه می افتند و متأسفانه دیگران را نیز به اشتباه می اندازند.

آقایان در همین بخش از ایرادات خود که پیرامون ولایت فقیه است نوشته اند که:
 «آقای خمینی (البته مرادشان حضرت امام (قده) است) در درس نجف صریحاً گفته اند موضوع ولایت فقیه از امور اعتباری عقلانی است و واقعیتی جز جعل ندارد، مانند قیم برای صغارا»^۱.

پاسخ: آقایان تصوّر کرده اند که امر اعتباری یعنی امر خلاف واقع و بیهوده؛ در حالی که امور اعتباری اموری است که برای آثار واقعی و تکوینی جعل و اعتبار شده است. در بعضی از اوقات ارزش و اهمیت امور اعتباری به لحاظ آثار مثبت و مفیدی که دارند از بسیاری از امور تکوینی بیشتر است؛ مانند: سلطنت، ریاست جمهوری، نخست وزیری، وزارت و ولایت که همه اموری اعتباری می باشند و در راه تحصیل آنها بسیاری از امور تکوینی واقعی قربانی می شوند.

آیا همین امور اعتباری منشاء بسیاری از جنایت ها، خسارت ها، جنگ ها، فسادها، ترقی ها، رفاه ها، تکامل ها و... نمی باشند؟ آیا پول، ارز، ریال، دلار و مقام و موقعیت که اموری اعتباری هستند، هزاران امر تکوینی را به وجود نمی آورند و یا آنها را از بین نمی برند؟

پس منظور حضرت امام از اعتباری بودن ولایت فقیه این است که مبدا توهم شود ولایتی که برای فقیه ثابت است از وجود مزیتی نفسانی در نفس او حکایت دارد و یا امامت معصومین (ع) و ولایت آنها قابل مقایسه است، زیرا بین آنها و دیگران تفاوت از زمین تا آسمان و از اعتبار تا حقیقت است.

بنابراین، اصل اوّل در امامت و ولایت، صلاحیت ذاتی است؛ زیرا قرآن

فرموده است:

«اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»^۱.

البته در ولایت اعتباری نیز رعایت صلاحیت ذاتی لازم است، لیکن تقدّم با فرد افضل و برتر است؛ یعنی امامت امت و مقام سرپرستی و حکومت بر جامعه اختصاص به امام معصوم (ع) دارد که جامع و صاحب تمامی کمالات و جودى است و با وجود او، انتصاب هر فرد دیگری قبیح و غیر منطقی است. تنها در صورت نبودن معصوم (ع) و یا در غیبت اوست که فقیه اعلم و افضل و نزدیکتر به معصوم، به این مقام اعتباری و انشایی نصب می شود. اگر خدای ناخواسته چنین مجتهد و فقیهی وجود نداشته باشد، نوبت به مؤمن عادل می رسد و اگر مؤمن عادل نیز نباشد، مؤمن یا غیرمسلمان مورد وثوق مدیر و مدّبر عهده دار سرپرستی می شود.

البته مصلحت جامعه اسلامی با غیر فقیه عادل و حتّی با فقیه عادل نیز حاصل نمی شود، امّا حد ناقص آن، بر هرج و مرج ترجیح دارد. چنانچه امیرالمؤمنین علی (ع) فرمودند: «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ»^۲.

پس معنا و جهت سخن حضرت امام (قده) در ارتباط با اعتباری بودن ولایت فقیه از این رو است.

بنابراین اگرچه فقیه از نظر صفات و ملکات قابل مقایسه با امام معصوم (ع) نیست، اما اعتبار ولایت برای او محذوری ندارد؛ زیرا ارزش این امر اعتباری براساس نتایج و آثاری است که بر آن مترتب می شود، نه چیز دیگر؛ چرا که تفاوت بین امامت تکوینی و اعتباری به مانند پیوند نسبی و سببی است که اوّلی قطع شدنی نیست، ولی پیوند دوّم قطع شدنی است؛ بلکه می توان گفت که امام معصوم نیز دارای ولایت حقیقی و اعتباری است که فقهاء در جهت دوّم نائب او هستند.

۱- خداوند از همه آگاهتر است که رسالت خود را در کدامین وجود مستعدی قرار دهد (انعام: ۱۲۴).

۲- مردم ناگزیرند که امیر و حاکم داشته باشند، چه نیک باشد چه فاجر. (نهج البلاغه، خطبه ۴۰)

ولایت فقیه

در کلمات مشایخ ثلثه:

۱- انصاری

۲- آخوند خراسانی

۳- ونائینی (قدس اسرارهم)

مرحوم شیخ انصاری و ولایت فقیه

مرحوم شیخ انصاری (رضوان الله علیه)، که از بزرگترین فقهای چند صد سال اخیر می باشد، در کتاب مکاسب خود در مسأله تصرف در مال صغیر، بعد از بیان مناصب سه گانه فقیه (۱- منصب فتوا، ۲- منصب مرجعیت در مرافعات و مخاصمات، ۳- منصب ولایت یعنی تصرف در اموال و انفس)، در باره منصب سوم چنین فرموده است:

ولایت فقیه به دو گونه متصور است:

اول: ولی فقیه در تصرف مستقل باشد؛ قطع نظر از اینکه تصرف غیر، منوط به اذن او باشد.

دوم: غیر ولی فقیه در تصرف مستقل نباشد و تصرف وی منوط به اذن فقیه باشد. صورت اول استقلال فقیه در تصرف اموال و انفس را به حکم قاعده اولیه، از تمامی افراد نفی نموده و به عدم ثبوت آن تصریح کرده است و در روایاتی که گمان شده بر ولایت فقیه دلالت دارد، کلاً به عدم دلالت آنها تصریح کرده می فرماید: «اگر روایات شریفه از روی انصاف مورد توجه قرار گیرد، مشخص می گردد که سیاق و صدر و ذیل آنها در مقام بیان وظیفه فقهاء از نظر احکام شرعیه می باشد، نه چیز دیگر. پس اگر فقیه زکات و خمس را از مکلف مطالبه نماید، دلیل شرعی بر وجوب دادن آن به فقیه وجود ندارد».

ضمناً در آخر بحث چنین آمده است:

«اقامه دلیل بر وجوب اطاعت از فقیه به آن گونه که اطاعت از امام معصوم

واجب است، از کندن خارهای بسیار سخت درخت خاردار بادست لخت، دشوارتر ورنج آورتر است».

این تعبیر کنایه‌ای است از اشکال یا عدم امکان بر اقامه دلیل بر ولایت فقیه به شکل اول.

وامّا ولایت فقیه به صورت دوم، که تصرّف دیگری موقوف به اجازه او باشد، لکن ولی فقیه مستقلاً حق تصرّف نداشته باشد (به عبارت دیگر اقدام صاحب خمس و توافق ولی فقیه لازم است)، شیخ (قده) برای آن و مواردش ضابطه‌ای بیان کرده می‌گوید:

امور بر دو قسم است:

۱- بعضی از آنها مانند جهاد ابتدائی یا اقامه حدود و نماز جمعه، مشروعیتشان در زمان ما مشکوک و مورد تردید است؛ زیرا ممکن است در زمان غیبت، اذن امام معصوم (ع) لازم باشد؛ یعنی برخی از علماء به عدم مشروعیت آنها در زمان غیبت نظر داده‌اند و بعضی مانند حضرت امام (قده) فقط در باب جهاد ابتدائی در اعتبار اذن امام معصوم تردید کرده‌اند؛ لذا مرحوم شیخ در این فرض، جهاد ابتدائی و اجراء حدود و اقامه نماز جمعه و امثال آنها را غیر جایز و نامشروع می‌داند؛ زیرا تا زمانی که دلیل بر جواز آنها نباشد مقتضای عمومات ادله و یا اصل عملی، عدم مشروعیت آنها است.

۲- بعضی از امور، اموری است که شارع مقدّس اسلام راضی به ترك و عدم انجام آنها نیست؛ مانند تدفین جنازه میت مسلمان، تعیین سرپرست برای صغیر و مجنونی که سرپرست و متکفلی ندارد و مرجعیت در فتواء و قضاوت برای مردم، که ضرورت دارد.

قسم دوم خود نیز بر دو نوع است:

نوع اول: اموری است که باید توسط افراد و اشخاص یا صنفی خاص که

توانایی انجام آن را دارند، انجام پذیرد و دخالت و اذن فقیه هیچ تأثیری در کیفیت اجراء آن ندارد؛ زیرا تکلیف مشخص است و این اشخاص یا اصناف مستقلاً و بدون دخالت فقیه و هر فرد دیگری این امور را انجام می دهند.

نوع دوم: اموری است که انجام آنها مشروع است؛ ولی در نحوه برگزاری آن و اینکه آیا اذن فقیه نیز لازم است، تردید وجود دارد. اینجاست که ولایت فقیه به معنای دوم مطرح می شود. به عنوان مثال اگر یقین داریم که خمس و زکات در زمان غیبت مشروع است ولی احتمال می دهیم که باید با اذن فقیه انجام شود، زیرا به موارد و مصارف آن آگاه تر است؛ در این صورت صاحب خمس و زکات یا آنها را مباشرتاً در مواردی که فقیه تعیین می کند، مصرف می نماید؛ یا به ولی فقیه تسلیم می کند تا او خود صرف موارد آن نماید. اگر بعداً فقیه از روی ادله خود، مشروط نبودن آن را به نظر امام معصوم یا نایب خاص او بدست آورد، خود شخصاً یا به کمک دیگران (البته اگر استفاده از کمک غیر را جایز بداند) آن را انجام می دهد و در غیر اینصورت هیچ کاری را انجام نمی دهد؛ زیرا معروف بودن امر مفروض، با موقوف بودن انجام آن به نظر امام (ع) منافات ندارد. یعنی گاهی اذن امام معصوم (ع) شرط مشروعیت است، مانند جهاد ابتدائی و گاهی اذن امام شرط صحت است، مانند اذن امام یا ولی فقیه در دفاع.

پس شیخ انصاری (رضوان الله علیه) ولایت فقیه را در مواردی نظیر مخاصمات و رسیدگی به اموال صفار، در صورت نبودن ولی (پدر) و همچنین اموال غایب و نظائر آن مورد بحث قرار داده، ادله آن را، مانند مقبوله عمر بن حنظله و توقیع شریف و غیره ذکر می نماید.

بنابراین، از آنچه بیان کردیم واضح گردید که ادله ای که بر ولایت فقیه اقامه شده اموری است که مشروعیت آن قبلاً به ثبوت رسیده باشد، به گونه ای که بر فرض نبودن فقیه در جامعه، انجام آن برای مردم نیز بطور کفائی واجب خواهد بود. اما اگر

مشروعیت وجود آن در خارج مشکوک باشد - مانند اجرای حدود برای غیر از امام (ع) و تزویج صغیری که پدر و جد ندارد و ولایت معامله بر مال غایب به وسیله بستن عقد و فسخ عقد خیاری از صغیر و غیره - مشروعیت آن برای فقیه از ادله مقبوله عمر بن حنظله و توقیع نامبرده و جمله «مَجَارِی الْأُمُور بِأَيِّدِ الْعُلَمَاءِ» و نظیر اینها ثابت نمی‌گردد.

آقایان در جزوه خود می‌نویسند:

«از سخنان مرحوم شیخ انصاری به خوبی روشن می‌شود که ولایت فقیه حتی در موارد محدود نیز مردود است و یا لا اقل مورد شك می‌باشد، تاچه رسد به ولایت مطلقه فقیه»^۱.

پاسخ: متأسفانه آقایان تصور کرده‌اند که شیخ انصاری (ره) منکر ولایت فقیه است و آن را مردود می‌شناسد؛ لذا بدون تأمل و دقت این فقیه بزرگ را باشتابزدگی و خوشحالی زیادی، که گویا شخصیت بزرگی را پیدا کرده‌اند تا خواسته خود را از زبان او بازگو کنند، منکر ولایت فقیه حتی در موارد محدود معرفی نموده و یا لا اقل مردود قلمداد کرده‌اند.

البته مخالفتی که آقایان با ولایت فقیه و کلاً روحانیت و اسلام و انقلاب مقدس اسلامی دارند، موجب گشته که حتی در واژه «ولایت» نیز کلمه «لا» را که به معنی «نه» است جستجو کنند؛ لذا می‌بینیم به کلمات و فرموده‌ها و نظرات شیخ انصاری هم که می‌رسند، نه به قرینه‌های داخلی توجه دارند و نه به قرینه‌های خارجی و کتابهای دیگر او؛ حتی به رساله عملیه فارسی ایشان نیز مراجعه نمی‌کنند و معمولاً با عبارات یا جمله خاصی از ایشان کار دارند، نه با جمع فرموده‌های او، که این خود عدم اعتقاد آنها را به شیخ و نزدیکان او می‌رساند.

درست است که او را بزرگترین فقیه سده اخیر می‌دانند، ولی برای چه منظور؟

۱- تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه، نهضت آزادی، ص ۶۳ و ۶۲.

برای آنکه او را منکر یا مردد جلوه دهند و اگر انکار و تردیدی در کار باشد از آن به نفع مقاصد سیاسی خود بهره برداری کنند؛ ولی غافل از اینکه مزیت عمده شیخ مرتضی انصاری (رضوان الله علیه) تحقیق، استقلال و ابتکار علمی و عدم تقلید از بزرگان و نامداران علماء در اصول فقه می باشد. اگر نظر فقهی یا اصولیش به نقطه ای خلاف نظر آنها منتهی می گشت، وحشتی از ابراز نظر خود نداشت، پس وقتی که خود شیخ و دیگر بزرگان فقه این چنین هستند، قطعاً فقهای دیگر نیز این اجازه را دارند که اگر به نظری مخالف نظر شیخ رسیدند، بدون پروا نظر خویش را اعلام دارند و از عظمت شیخ و امثال او هراسی به خود راه ندهند؛ زیرا اگر لازم بود دقت نظر و آراء شیخ، راه بررسی و اظهار نظر را بر دیگران ببندد، می بایست راه اظهار نظر بعد از شیخ طوسی و محقق حلی برای شیخ نیز بسته می شد و اساساً لازم می بود حوزه های علمیه بعد از فقهای اول تعطیل شود و باب اجتهاد مسدود گردد و مانیز مانند برادران اهل سنت بر سر سفره اجتهاد ائمه چهارگانه مذاهب می نشستیم و فقط سعی خود را در فهمیدن کلمات بزرگان بکار می بردیم و در نتیجه از بوجود آمدن امثال شیخ انصاری، میرزای شیرازی، صاحب جواهر، آخوند خراسانی، نائینی، حائری، بروجرودی و امام راحل (فدّه) محروم بمانیم.

به هر جهت اگر اهل تحقیق به سستی و بی پایگی استدلال آقایان دسترسی پیدا نمی کردند، حضرات می توانستند طرفی ببندند و احیاناً عده ای را به سوی خود جلب کنند.

خوش بود گر محک تجربه آید به میان تاسیه روی شود هرکه در او غش باشد
آخر در کجای عبارت شیخ، ولایت فقیه مورد انکار یا تردید قرار گرفته است؟
شیخ هزاران امور جامعه را در اختیار ولی فقیه می داند و بعد از نزدیک ساختن استدلال به حدیث حضرت حجت (ع) می فرماید:

«وَالْخَاصِلُ أَنَّ لَفْظَ الْحَوَادِثِ لَيْسَ مُخْتَصّاً بِمَا أَشْتَبَهَ حُكْمُهُ وَلَا

بِالْمُنَازِعَاتِ^۱.

در چند سطر بعد می‌فرماید:

«وَعَلَىٰ آئِي تَقْدِيرٍ فَقَدْ ظَهَرَ مِنَّا ذِكْرُنَا أَنَّ مَا دَلَّ عَلَيْهِ هَذِهِ الْأَدِلَّةُ هُوَ بُيُوتُ
الْوِلَايَةِ لِلْفَقِيهِ فِي الْأُمُورِ الَّتِي يَكُونُ مَشْرُوعِيَّةً وَإِبْجَادَهَا فِي الْخَارِجِ مَفْرُوعاً عَنْهَا
بِحَيْثُ لَوْ فُرِضَ عَدَمُ الْفَقِيهِ كَانَ عَلَى النَّاسِ الْقِيَامُ بِهِ كِفَايَةً»^۲.

حال از این آقایان جزوه نویس که شیخ انصاری را منکر ولایت فقیه می‌دانند
سؤال می‌شود که در این گستره وسیع، نه محدود که از شیخ نقل شد، آن بزرگوار چه
تردید یا انکاری را ابراز فرموده است؟

شگفتا! نویسندگان غیر منصف جزوه، حتی زحمت مراجعه به قسمتهای دیگر
کتاب مکاسب شیخ را به خود نداده است؛ زیرا اگر بخش دیگر کتاب مکاسب را
می‌خواند، می‌دید که برپا کردن نظام اسلامی و صنایعی که تحقق نظام به آنها توقف دارد،
از نظر شیخ از واجبات کفایی است؛ پس شیخ (قده) مشروعیت آنها را محرز می‌شمارد
و با اضافه کردن این صغری به آن کبری، ولایت فقیه در نظام و اقامه نظام و مقدمات
آن، مانند صنعت، قیام مسلحانه و مبارزه با دشمنان و مخالفین اسلام، ثابت می‌گردد.
آیا حفظ مال فرد غایب در صورتی که در معرض تلف شدن قرار گیرد، مشروع نیست؟
اگر چنین است، روایاتی که حفظ گوسفند یا مواد غذایی فرد غایب را که در
معرض تلف شدن است واجب می‌داند، چیست؟

مرحوم شیخ در صفحه ۵۸ مکاسب، قبول ولایت را از طرف فرد جائز
در صورت زمین ماندن امر به معروف و نهی از منکر، جایز یا واجب می‌داند و در

۱- نتیجه اینکه، لفظ حوادث فقط به مواردی که حکم آن مشتبّه است و یا به رفع خصوصیات تنها اختصاص
ندارد (مکاسب شیخ انصاری، ص ۱۵۴).

۲- به هر حال با توجه به آنچه بیان شد، روشن است که در پرتو این ادله، ولایت فقیه در عهده‌داری امور
جامعه امری اجتناب ناپذیر است؛ به گونه‌ای که در صورت عدم دست یابی به فقیه، بر مردم است که به
عنوان يك واجب کفائی، عهده‌دار آن گردند. (مکاسب شیخ انصاری، ص ۱۵۴).

صفحه بعد، ادله امر به معروف و نهی از منکر را مطلق می شناسد.

بنابراین از نظر شیخ مشروعیت امر به معروف و نهی از منکر بطور مطلق، با قطع نظر از ولایت فقیه نیز ثابت است. پس ولایت فقیه در تمامی واجبات و محرمات ثابت خواهد بود.

به عبارت دیگر، ما مشروعیت و وجوب کفائی واجبات و محرمات را در زمان غیبت کبری با اطلاق و عموم ادله آنها اثبات می کنیم. به عنوان مثال اجرای حد زنا را از آیه شریفه ذیل استفاده می نمائیم که می فرماید:

«الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةٍ»^۱.

اجرای حد سرقت را از آیه شریفه ذیل استنباط می کنیم که می فرماید:

«وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِّنَ اللَّهِ»^۲.

با کبرای کلی که از توقیع شریف امام زمان (عج) استفاده می شود، ولایت فقیه را در اجرای حدود الهی ثابت می نماییم؛ زیرا اساساً فایده بپا داشتن نظام، اجرای حدود الهی و حفظ مرزهای اسلام و حفظ حقوق صغار و غیب و قُصْر، کودکان بی سرپرست و غائبین و قاصرین و گرفتن مالیات و هزینه کردن آن و اقامه تمامی معروفها و زدودن همه زشتی ها و منکرات است.

قرآن کریم درباره کسانی که در زمین مکانت و حکومت الهی می یابند می فرماید:

«الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ غَايِبٌ عَنِ الْأُمُورِ»^۳.

پس بابیان مرحوم شیخ انصاری (قده) کلیه آنچه که به اجرای حدود الهی و حفظ حقوق افراد و اقامه معروف و زدودن منکرات مربوط است، مشروط به اجازه

۱- زنان و مردان زناکار را به صد تازیانه مجازات و تنبیه کنید. (نور: ۲)

۲- دست مرد وزن دزد را به کیفر عملشان ببرید، این عقوبتی است که بر آنان مقرر شده است. (مائده: ۳۸)

۳- آنان کسانی هستند که اگر در روی زمین به ایشان اقتدار دهیم نماز را بپا می دارند و زکات را به مستحقان

تقدیم می کنند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند. (حج: ۴۱)

ولی فقیه بوده و از مجرای ولایت فقیه عادل انجام می‌گیرد.

اگرچه معظم‌له ولایت فقیه را در قسم اول، یعنی در صورتی که استقلال در تصرف باشد، مشکل دانسته و اثبات آن را از کندن خاها بادیست عربان سخت‌تر شمرده است، ولی در کتاب زکات و خمس که ملحق به کتاب طهارت چاپ شده است، صریحاً آن را ثابت دانسته و به آن رأی داده است و فرموده است:

«الْمَتَوَلَّى لِأَخْرَاجِ الزَّكَاةِ إِلَى مَصَارِفِهَا إِنْثَانٍ: أَلْمَالِكُ وَفِي حُكْمِهِ نَائِبُهُ وَلِيًّا أَوْ وَكِيلًا أَوْ وَصِيًّا وَيَتَوَثَّبُ عَنْهُ السَّاعِي، أَمَّا أَلْمَالِكُ وَنُؤَابُهُ فَلَا خِلَافَ فِي جَوَازِ تَوَلِّيهِمْ فِي الْجُمْلَةِ خِلَافًا لِلْمُفِيدِ وَالْحَلْبِيِّ فَأَوْجَبَا الدَّفْعَ إِلَى الْإِمَامِ مَعَ حُضُورِهِ وَإِلَى الْفَقِيهِ مَعَ الْغَيْبَةِ (إِلَى أَنْ قَالَ) لَا رَيْبَ فِي اسْتِخْبَابِ دَفْعِهَا إِلَى الْإِمَامِ وَإِلَى الْفَقِيهِ مَعَ الْغَيْبَةِ... وَلَوْ طَلَبَهَا الْفَقِيهِ فَمَقْتَضَى أَدْلَةُ النِّيَابَةِ أَلْعَامَّةِ وَجُوبُ الدَّفْعِ لِأَنَّ مَنَعَهُ رَدُّ عَلَيْهِ وَ الرَّادُّ عَلَيْهِ رَادٌّ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى كَمَا فِي مَقْبُولَةِ عُمَرُ بْنُ حَنْظَلَةَ وَقَوْلِهِ (ع) فِي التَّوْقِيعِ الشَّرِيفِ الْوَارِدَةِ فِي وَجُوبِ الرُّجُوعِ فِي الْوَقَائِعِ الْخَادِئَةِ إِلَى زَوَاةِ الْأَخَادِيثِ قَالَ: فَأَتَتْهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ».

در اینکه مالک و نایب او می‌توانند عهده‌دار این کار گردند، فقهاء اتفاق نظر دارند؛ مگر مرحوم شیخ مفید و حلبی که معتقدند در زمان حضور امام معصوم، باید زکات را به امام داد^۲ و در عصر غیبت این ولی فقیه است که باید به او پرداخته شود... پرداخت زکات در دوران حضور، به امام معصوم و در عصر غیبت به فقیه، مستحب است. حالا اگر فقیه، خود دستور بدهد که زکات را به او بپردازند، با توجه به ادله نیابت عامه فقیه از امام، پرداخت زکات به وی لازم است؛ زیرا امتناع ورزیدن از دستور وی رد بر اوست، و رد بر او، رد بر خدای تبارک و تعالی است. همان مضمونی

۱- آنکه عهده‌دار می‌شود که زکوة را به مصارف آن برساند یا خود مالک است و یا کسی که حکم مالک را دارد، چه ولی او باشد و چه وکیل و وصی او و نیز ساعی (پادو) در امر زکات می‌تواند به نیابت از مالک زکات را به مصارف آن برساند. (کتاب زکات، ص ۴۷۶، شیخ مرتضی انصاری، کتاب الخمس، ص ۵۱۶ مانند آن)

۲- قول مفید (فده) به نظر حقیر اقوی می‌باشد.

که در مقبوله عمر بن حنظله آمده است و حضرت صاحب (عج) نیز در توقیع شریف فرموده است که در رویدادهای عصر غیبت باید به فقیه مراجعه نمود؛ چراکه او حجت من است بر شما و من نیز حجت خدا بر آنانم.

مفهوم عبارت فوق بطور خلاصه این است که اگر فقیه از مالک، مطالبه زکات نماید، باید به او پردازد و چنانچه نپرداخت، او را رد نموده است و رد بر خدای متعال است. ضمناً می‌رساند که در نظرشان سند حدیث صحیح است و بر نیابت عامه، دلالت دارد.

مرحوم شیخ (قده) همچنین در کتاب خمس فرموده است:

«...وَرَبَّمَا أَمَكَنَّ الْقَوْلُ بِوُجُوبِ الدَّفْعِ إِلَى الْمُجْتَهِدِ نَظَرًا إِلَى عُمُومِ نِيَابَتِهِ وَكَوْنِهِ حُجَّةً الْإِمَامِ عَلَى الرَّعِيَّةِ وَ أَمِينًا عَنْهُ وَ خَلِيفَةً لَهُ كَمَا اسْتَفِيدَ ذَلِكَ كُلُّهُ مِنَ الْأَخْبَارِ، لَكِنَّ الْإِنْصَافَ أَنَّ ظَاهِرَ تِلْكَ الْأَدِلَّةِ وَلَايَةُ الْفَقِيهِ عَنِ الْإِمَامِ عَلَى الْأُمُورِ الْعَامَّةِ لَا بِمِثْلِ خُصُوصِ أَمْوَالِهِ وَأَوْلَادِهِ نَعَمْ يُمْكِنُ الْحُكْمُ بِإِلَافَةِ نَظَرًا إِلَى إِحْتِمَالِ مَدْخَلِيَّةِ خُصُوصِ الدَّفْعِ فِي رِضَاءِ الْإِمَامِ حَيْثُ أَنَّ الْفَقِيهَ أَبْصَرَ بِمَوَاقِعِهَا بِالنَّوْعِ وَإِنْ فَرَضْنَا فِي شَخْصِ الْوَأَقِيعِ تَسَاوِي بَصِيرَتَيْهِمَا أَوْ أَبْصَرِيَّةِ الْمُقَلِّدِ»^۱.

خلاصه این که دادن خمس (سهم امام) به مجتهد، حتی در صورتی که مطالبه نکرده باشد، واجب است؛ زیرا این مطلب بطور کامل از اخبار نیابت عامه و حجت امام بر رعیت و امین امام و جانشین آن حضرت، استفاده می‌شود.

۱- یعنی سهم امام (ع) را.

۲- باتوجه به اینکه مجتهد و فقیه براساس اخبار، نایب عام امام (ع) و حجت و امین و جانشین اوست می‌توان گفت پرداخت خمس به فقیه واجب است، اما انصاف این است که بگوئیم از ظاهر ادله بدست می‌آید که ولایت فقیه در امور خاص مانند ولایت وی بر اموال و اولاد امام (ع) نیست، بلکه فقط در امور عامه ثابت است؛ گرچه ممکن است پرداخت خمس به فقیه واجب باشد؛ چراکه احتمال دارد نفس پرداخت خمس به فقیه در رضایت امام مؤثر باشد، زیرا فقیه به مصارف آن نوعاً آگاهتر است؛ هرچند تصادفاً ممکن است فرقی نکند و یا حتی در مورد خاص مقلد آشناتر باشد. (کتاب خمس، بحث تحویل دادن سهم امام ص ۵۱۶).

توجه کنید الفاظ نایب عام، حجت امام، امین امام و جانشین امام بیانگر قسمتهایی است که تمامی شئون و اختیارات اعتباری امام (ع) را دربردارد. و این است معنای ولایت مطلقه، نه شئون تکوینی آن بزرگوار.

البته مرحوم شیخ در کتاب مکاسب پرداخت خمس را در صورت مطالبه فقیه الزامی نمی داند، لیکن در کتاب خمس، پرداخت آن را به فقیه ابتداءً و بدون مطالبه واجب می داند.

جالب توجه این است که سمت های ذکر شده، یعنی نیابت، خلافت، حجیت، حکومت و مرجعیت، سمتهایی است که از اخبار ولایت فقیه استفاده می شود.

البته در کتاب مکاسب استفاده ولایت فقیه را از آنها مردود دانسته و اثبات آنها را چون کندن خار بادست لخت می داند. لیکن در باب زکات و خمس و در رساله عملیه خود، موارد مختلف و احکام متعددی را برای مجتهد جامع الشرائط و نایب امام زمان (عج) در زمان غیبت، که جز فقیه جامع الشرائط نیست، ذکر نموده است. به عنوان مثال در کتاب نجات العباد که مورد قبول مرحوم شیخ قرار گرفته و بر آن حاشیه دارد آمده است:

«وَلَوْ كَانَ بِإِذْنِ الْفَقِيهِ مَعَ وُجُودِ الْمُسْتَحِقِّ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ ضِمَانٌ فِي الْأَقْوَى وَأَوْلَى مِنْهُ لَوْ وَكَلَهُ فِي قَبْضِهَا عَنْهُ بِأَوْلَايَةِ الْعَامَّةِ»^۱.

همچنین در چند سطر دیگر آمده است:

«وَأَخْوَطُ مِنْ ذَلِكَ إِنْ لَمْ يَكُنْ أَقْوَى بِإِضَالِهِ إِلَى نَائِبِ الْغَيْبَةِ»^۲.

همچنین می فرماید:

«وَلَوْ فَتَحَ سُلْطَانُ الشَّيْعَةِ أَرْضاً مِنْ أَهْلِ الْحَرْبِ فَلَا خَوْطَ إِنْ لَمْ يَكُنْ أَقْوَى

۱- نجات العباد، ص ۲۷۶.

۲- واحوط از این اگر نگوئیم اقوی، دادن او به نایب زمان غیبت است. (نجات العباد، ص ۲۷۸)

الرُّجُوعُ فِيمَا اسْتَوْلَى عَلَيْهِ مِنَ الْأَرْضِ وَغَيْرِهَا إِلَى نَائِبِ الْغَيْبَةِ إِنْ لَمْ يَكُنِ الْفَتْحُ بِإِذْنِهِ
وَالْأَجْرُ عَلَيْهِ حُكْمُ الْجِهَادِ الصَّحِيحِ...^۱

جمله اخیر عبارت فوق می‌رساند که نایب امام (ع) در زمان غیبت حق دخالت در جهاد ابتدایی و اذن در آن، و حکم جهاد صحیح و اذن امام معصوم (ع) را دارد.

لازم به تذکر است که این معانی مورد تأیید مجددین بزرگواری همچون آیات عظام میرزای شیرازی، آخوند خراسانی، سید اسماعیل صدر، میرزا محمد حسین نائینی، حاج میرزا خلیل تهرانی و سید محمد تقی نجفی اصفهانی (رحمة الله عليهم اجمعين) نیز می‌باشد.

نتیجه اینکه اگرچه شیخ مرتضی انصاری (ره) از بزرگان اصولیین و فقهای نامور سده اخیر است و در این تردیدی نیست، اما آنچه که در فقه نقش سازنده ایفا می‌کند، احاطه هر شخص بر جمیع ابواب فقه و اقوال و آراء و نظرات فقهای گذشته است که استاد شیخ یعنی مرحوم آیه الله شیخ محمد حسن نجفی (صاحب جواهر اعلی الله مقامه) به مراتب بهره کاملتری از او داشته که نقش وی در این زمینه به چیزی چون معجزه شباهت دارد؛ خصوصاً آراء و نظرات او در مسأله ولایت فقیه که در فقه جنبه کلیدی دارد. لذا اگر مرحوم شیخ انصاری در مورد ولایت فقیه تردید داشته و آن را به مستقل و غیرمستقل تقسیم نموده است و احتیاط آن مرحوم سبب شده که بعضی اقسام آن را قبول نماید و در بعضی موارد تردید کند و سرانجام در هنگام حاشیه نوشتن برنجات العباد نظرات صاحب جواهر (قده) را تأیید نماید، هیچ مشکل خاصی را بوجود نمی‌آورد؛ زیرا استاد او مرحوم صاحب جواهر در این مورد

۱- اگر سلطان شیعه زمینی از کفار حربی را فتح نمود در استیلاء خویش بر زمین، اگر رجوعش به فقیه لازم نباشد، لاقلاً مقتضای احتیاط چنین است؛ البته این در صورتی است که فتح بدون اذن فقیه باشد و گرنه حکمش، حکم جهاد صحیح است... (کتاب نجات العباد، ص ۲۷۸)

پافشاری خاصی داشته تا جایی که می‌فرماید: «استوانه‌های مذهب به ولایت فقیه حکم کرده‌اند»، و نیز می‌فرماید: «هرکه در ولایت فقیه وسوسه کند، طعم فقه را نچشیده و رمز کلمات ائمه معصومین (ع) را نفهمیده است».

شاگردان بزرگ او مانند مرحوم مجدد بزرگ آیه‌الله شیرازی، آخوند خراسانی، حاج میرزا حسین، حاج میرزا خلیل و آیه‌الله یزدی و نیز نه تنها هیچگاه تردیدی در این زمینه ننموده‌اند، بلکه پیوسته بر روی آن پافشاری هم داشته‌اند. ما معتقدیم آن فقیه بزرگ و معجزه قرن، نه تنها هرگز در ثبوت ولایت فقیه وسوسه نفرموده است، بلکه راه استنباط و لزوم دقت و نحوه برخورد با مسائل فقهی، به‌ویژه مسأله ولایت فقیه را، که از مسائل اصلی فقه است، به ما و شاگردان خود آموخته است، لیکن در مقام فتوا برای مقلدین خویش از دغدغه‌ها و قیل و قال‌های علمی که مخصوص مجالس درس و مجامع تعلیم و تعلم است صرف‌نظر فرموده و احتیاط در احاطه امور به مجتهد جامع الشرایط را ترجیح داده است.

البته کسانی که به روش حوزه‌های علمیه آگاهی ندارند نمی‌دانند که در آن مجامع بین فتوا، که بنای آن بر ارائه طریق روشن برای مردم است، با درس و بحث، که بنای آن بر تحقیق و تدقیق و رد و اثبات است، تفاوت بسیاری وجود دارد. پس کسی که سَر این کار را نداند پیوسته در انکار می‌ماند و بهانه جوئی می‌کند و برای اثبات نظر خویش جمله‌ای را از فقهی گرفته و بقیه مطالب او را نادیده می‌گیرد.

بر فرض اگر مرحوم شیخ انصاری (رضوان الله تعالی علیه) نیز به شبهات وارده معتقد بوده و در مورد ولایت فقیه تردید یا انکار کلی داشته باشد، بر سر راه تحقیق ما مشکلی ایجاد نمی‌کند؛ زیرا همان‌گونه که گفتیم شخصیت فقهای بزرگ قبل از او نیز نتوانست مانع تحقیقات شیخ شود؛ پس شخصیت عظیم شیخ نیز نباید مانع تحقیق و بررسی آیندگان پس از وی شود.

به نظر ما شیخ انصاری (فده) از قوی ترین فقهای است که در اثبات ولایت فقیه سخن گفته است؛ زیرا معظم له نه در سند توقیع شریف خدشه کرده است و نه در دلالت آن بر ولایت فقیه، چنانچه می فرماید:

«فَقَدْ ظَهَرَ أَنَّ مَا دَلَّ عَلَيْهِ هَذِهِ الْأَدِلَّةُ هُوَ ثُبُوتُ الْوِلَايَةِ لِلْفَقِيهِ فِي الْأُمُورِ الَّتِي يَكُونُ مَشْرُوعِيَّةً اِبْجَادِهَا فِي الْخَارِجِ مَفْرُوعاً عَنْهَا بِحَيْثُ لَوْ قُرِضَ عَدَمُ الْفَقِيهِ كَانَ عَلَى النَّاسِ الْقِيَامُ بِهَا كِفَايَةً»^۱.

ایشان ولایت فقیه را به نحوی اثبات کرده اند که شامل تمامی آن مواردی است که حضرت امام (فده) مدعی ثبوت ولایت فقیه در آنها بودند؛ با این تفاوت که ممکن است مورد یا مواردی یافت شود که دلیلی بر اصل مشروعیت عملی آن یافت نشود؛ که در این صورت ولایت فقیه در آنجا جریان نخواهد داشت؛ و حال آنکه خود شیخ این مشکل را در همین بحث (در مورد توقف بعضی امور بر اذن امام معصوم (ع)) و در بحث واجبات کفائی و امر به معروف و نهی از منکر حل نموده است.

اما در این بحث فرموده اند:

«وَكَيْفَ كَانَ فَلَا إِشْكَالَ فِي عَدَمِ جَوَازِ التَّصَرُّفِ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأُمُورِ الْعَامَّةِ بِدُونِ إِذْنِهِمْ وَرِضَاهُمْ لَكِنْ لَا عُمُومٌ يَفْتَضِي إِصَالَةَ تَوْقُفِ كُلِّ تَصَرُّفٍ عَلَى الْإِذْنِ نَعَمَ الْأُمُورُ الَّتِي يَرْجِعُ فِيهَا كُلُّ قَوْمٍ إِلَى رَبِّسِهِمْ لَا يَتَعَدُّ الْأَطْرَادُ فِيهَا بِمُقْتَضَى كَوْنِهِمْ أُولَى الْأُمُورِ وَوَلَايَةِ وَالْمَرْجِعُ الْأَصْلِيُّ فِي الْحَوَادِثِ الْوَاقِعَةِ وَالْمَرْجِعُ فِي غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ مَوَارِدِ الشُّكِّ إِلَى إِبْطَالَاتٍ أَدِلَّةٍ تِلْكَ التَّصَرُّفَاتِ إِنْ وَجَدَتْ عَلَى الْجَوَازِ أَوْ الْمَنْعِ وَالْأَفَالَى الْأَصُولِ الْعَمَلِيَّةِ لَكِنْ حَيْثُ كَانَ الْكَلَامُ فِي إِعْتِبَارِ إِذْنِ الْإِمَامِ أَوْ نَائِبِهِ الْخَاصِّ مَعَ التَّمَكُّنِ مِنْهُ لَمْ يَجَزْ إِجْرَاءُ الْأَصُولِ لِأَنَّهَا لَا تَنْفَعُ مَعَ التَّمَكُّنِ مِنْ

۱- تحقیقاً روشن است که دربر تو این ادله، ولایت فقیه در عهده داری امور جامعه، امری اجتناب ناپذیر است بگونه ای که در صورت عدم دست یابی به فقیه، بر مردم است که به عنوان يك واجب کفایی، ازان غفلت نورزند و خودشان عهده دار شوند. (مکاسب شیخ انصاری، ص ۱۵۴).

الرُّجُوعُ إِلَى الْحُجَّةِ وَ إِنَّمَا تَنْفَعُ مَعَ عَدَمِ التَّمَكُّنِ مِنَ الرُّجُوعِ إِلَيْهَا لِبَعْضِ الْعَوَارِضِ^۱.

لکن از آنجا که بحث ما در این است که در صورت امکان، اذن امام یا نایب خاصش معتبر است، اجراء اصول عملیه جایز نیست؛ چرا که در صورت دسترسی به امام، اجراء اصل نافع نیست. بله در صورتی که دسترسی به امام ممکن نباشد، در شرایط خاصی، اجراء اصل اجتناب ناپذیر است.

خلاصه مطلب این عبارت، این است که در امور عامه و اموری که مردم و ملتها به رئیس خود مراجعه می کنند، باید به امام معصوم (ع) مراجعه کرده و از او اجازه دریافت کنند و در مواردی که دلیل نقلی وضع آنها را روشن نمی کند، باید به اصول عملیه ای متوسل شد که دلالت بر جواز عمل بدون اذن امام داشته و مبین عدم شرطیت اذن او برای تصرف می باشند؛ به عنوان مثال، اگر شك کنیم که آیا خانه سازی بخش خصوصی بدون اذن امام جایز است یا نه؟ اصل عملی «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ»^۲ باید جاری شود. با اجرای این اصل از مراجعه به امام مستغنی می شویم، ولی شیخ اجرای این اصل را در صورت تمکن از مراجعه به امام و سؤال از حکم شرعی و استیذان، مورد منع قرار می دهد؛ زیرا معتقد است این مورد، شبهه حکمی است نه موضوعی.

طبق قاعده کلی تأسیسی شیخ انصاری (قده) مراجعه به فقیه و کسب اجازه

۱- به هرحال، بدون تردید تصرف در بسیاری از امور عامه بدون اذن و رضایت فقهاء جایز نیست گرچه دلیلی هم نداریم که بطور عام و فراگیر هرگونه تصرفی را منوط به اذن بدانیم. البته منظورمان از امور عامه اموری نیست که مردم طبعاً در آن به رئیس و بزرگ خویش مراجعه می کنند؛ چرا که بدون تردید در این امور، براساس اخبار، ولات امر و مرجع رویدادها فقهاء هستند. و در موارد خاص اگر تردید کردیم، در صورتی که دلیل مطلق بر جواز یا منع داشته باشیم به آن رجوع می کنیم والا باید سراغ اصول عملیه برویم. (مکاسب شیخ، ص ۱۵۳)

۲- همه چیز بر تو حلال است مگر اینکه حرمت آن عیناً به اثبات رسد. (وسائل الشیعه ج ۱۲، ص ۶۰، ح ۴)

از او لازم است. بنابراین اقامه حدود الهی مانند قطع دست دزد و اجرای حد تازیانه بر مرد وزن زناکار و حکم سنگسار نمودن زنای محصنه، که هم از آیات و هم از روایات استفاده می شود، مطلق است و مشروعیت آن، بلکه وجوب اجراء آن در هر زمان، قطع نظر از توقیع شریف، مسلم و ثابت است. تزویج صغیره به همسر مناسب و حفظ مال فرد غایب در صورتی که خطر و ضرری آن را تهدید کند، قطعاً مطلوب است، خواه ولی او (پدرش) آن را انجام دهد، خواه ولی فقیه، خواه مؤمنی عادل. اینگونه مطالب چیزی نیست که از نظر تیزبین شیخ بزرگوار (ره) دور باشد.

حال چگونه می توان قبول کرد که اسلام به حفظ منافع صغیر، سفیه و مجنون دستور داده است؛ لیکن جامعه بزرگ اسلامی و منافع، منابع، سرزمین، اقتصاد، جنگ و دفاعش را بدون مسؤل و سرپرست رها ساخته باشد و یا امور سیاسی اقتصادی جامعه اسلامی و روابط پیچیده آن را به دست غیر فقیه و غیر عادل سپرده باشد؟

آیا روایاتی که علت و فلسفه امامت را بیان می کند، شامل امت اسلامی نمی شود؟ آیا اقامه حدود الهی، اجرای کیفرهای اسلامی، حفظ ایتم، حفظ منابع کشور اسلامی، عمران، آبادی، تنظیم اقتصاد، اقامه نماز جمعه و جماعات، احیای جهاد و دفاع از مرزهای مقدس کشور اسلامی ضرورت ندارد؟ آیا می توان آنها را بدون سرپرست رها کرد؟! اگر چنین نیست چه دلیلی بر لزوم تعیین امام، بعد از پیامبر وجود دارد؟

فرض کنیم محرومیت از برکات اجرای حدود احکام الهی به خود ما مربوط باشد، که هست؛ آیا نباید خداوند حجت را به نوعی بر ما نیز تمام کند تا حیات و هلاکت ما به حجت و دلیل، مستند باشد؟ درست است که محرومیت صد درصد ما از وجود معصوم (ع) معلول عدم قدردانی ما است؛ ولی آیا بخشی از این محرومیت را نمی توان با وجود فقیه عادل، تأمین نمود؟ مسلماً بله! زیرا در زمان

غیبت ولی الله الاعظم نیز به نوعی باید حجت بر ما تمام شود، چراکه قرآن کریم می‌فرماید:

«وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِن قَبْلِ أَنْ نَّذِلَّ وَنَخْزَىٰ»^۱.

مانیز به آنچه که شیخ (فده) بین ولایت امام معصوم (ع) و ولایت فقیه قائل است، معتقدیم؛ زیرا تصرف معصوم در اموال و نفوس مردم، مشروط به مصلحت برای اشخاص مردم نیست؛ بلکه از تکامل نفس و قدرت و عصمت معصومین (ع) سرچشمه می‌گیرد؛ زیرا این ولایت هدیه‌ای است الهی که تنها به معصومین اهداء شده است. خداوند سبحان می‌فرماید:

«هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۲.

تصرفات مالکانه است که مالک الملوك اجازه داده است و این از عظمت مقام آنها سرچشمه گرفته است؛ لذا بطور نادر و بسیار محدودی همچون داستان زینب (س)، که برحسب قرائن موجود هم اتفاق افتاده است، مربوط به ولایت اعتباری از علامت ولایت فقیه است؛ اما ولی فقیه به جهت آنکه از آن درجه از تکامل (عصمت) برخوردار نیست، لذا آن ولایت نیز در او وجود ندارد.

ولایت فقیه امری اعتباری است و از مصلحت سیاست و اداره جامعه اسلامی نشأت می‌گیرد؛ درحالی که تصرف معصوم به هیچیک از این امور بستگی ندارد، لذا مفهوم آیه قرآنی که می‌فرماید: «الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»^۳ همین مبنا را می‌رساند و احتمال اینکه ولایت اعتباری مراد باشد هم می‌رود.

به عبارت دیگر ولایت ویژه امام معصوم (ع) به فرمان خدای مالک الملوك

۱- اگر ما قبل از فرستادن پیامبر، آنها را به نزول عذاب هلاک می‌کردیم، می‌گفتند: پروردگارا، چرا رسولی بر ما نفرستادی تا از او پیروی کنیم که این ذلت و خواری برای ما پیش نیاید. (طه: ۱۳۴).

۲- این نعمت و ولایت، عطای ماست اینک بی حساب به هر که خواهی عطا کن و از هر که خواهی بازدار. (ص: ۳۹)

۳- ولایت پیامبر بر مؤمنین بیش از خود آنان است نیز به همین معنا است. (احزاب: ۶)

است و ولایت فقیه مربوط به شرائط اجتماعی است که خداوند متعال برای اداره و سیاست عباد به فقهاء اجازه فرموده است.

به هر جهت آنچه در کلام شیخ قابل تأمل است و تصوّر نمی‌شود بر روی آن پافشاری داشته باشد، محدود نمودن ولایت فقیه در قسم دوم است؛ که در نتیجه فقیه نمی‌تواند مستقلاً و ابتدائاً تصرف نماید؛ ولی توقیع شریف، اصالت را برای فقیه قائل شده و او را حجت امام زمان (عج)، که از حجیت آن روح عالی و اعلی انسانیت سرچشمه گرفته است، می‌داند و لازمه آن جواز تصرف مستقل، ولو با واسطه است که این نیز به دلیل عدم قدرت ولی فقیه بر مباشرت تمامی امور مربوط به نظام است، نه عدم جواز مباشرت.

بنابراین باید گفت: این فقیه بزرگ و افتخار فقه تشیع از اثبات کنندگان ولایت فقیه است و عالمانه‌ترین بحث را در این زمینه انجام داده است؛ نه از نفی‌کنندگان ولایت فقیه.

یکی دیگر از فرق‌های مهم این است که پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) ولایت تکوینی دارند؛ یعنی به اذن پروردگار بزرگ، حق دخالت و وساطت در امور عالم را دارند «...يَكُنْ فَتَحَ اللَّهُ وَ يَكُنْ يَخْتِمُ»^۱. و به وسیله آنان امور تکوینی جهان انجام می‌پذیرد؛ یعنی در موقع لزوم به اذن خدا می‌توانند در امور تکوینی دخالت کنند؛ لیکن این شأن و مرتبت برای فقیه نیست، زیرا مقام سیاسی که به او یا ولی مؤمن عادل و درجات بعدی به ترتیب، بعنوان مقدار ممکن و میسر از امامت معصوم، احاله شده است، در ارتباط با سیاست و اداره جامعه است و ربطی به مقام معنوی و کمالات نفسانی فرد ندارد و تنها رکن مهم مدیریت و مدیریت حاکم است؛ لذا حضرت امام (قده) می‌فرمایند:

«بعضی از مردم چون دنیا چشمشان را پر کرده است، خیال می‌کنند که

۱- خداوند به شما ابتداء می‌کند و به شما ختم می‌کند. (مفاتیح الجنان، چاپ اسلامیه، ص ۵۴۸).

ریاست و حکومت برای ائمه (ع) شأن و مقامی است که اگر برای دیگری ثابت شود، دنیا به هم می خورد.

همانطور که قبلاً گفتیم، مرحوم شیخ انصاری (رضوان الله علیه) در عموم نیابت و جانشینی از امام معصوم (ع) ابراز تردید نموده^۱ است ولی در صفحات بعد، آن را قابل قبول دانسته، در کتاب زکات و خمس و رساله عملیه خویش آن را ثابت می شمارد. البته واضح و روشن است که نایب عام امام (ع) در اموری نیابت دارد که به علت ریاست عامه به امام معصوم (ع) تفویض شده است؛ نه به دلیل خصوصیات تکوینی مانند علم و قدرت و احاطه و تصرف، که به نیابت عامه ارتباطی ندارد.

پس خراب کردن خانه مردم که در خیابان واقع شده، در راستای سیاست و اداره جامعه بوده و مصلحت عموم در آن ملاحظه شده است، لذا مشمول نیابت عامه می شود. همچنین تعطیل نماز و روزه به دلیل مزاحمت با نظام الهی اسلامی، از اموری است که در راستای امامت و سیاست جامعه است و مشمول نیابت عامه می گردد؛ ولی اگر خراب کردن خانه شخص برای او و جامعه مصلحتی در بر نداشته باشد، امام معصوم (ع) می تواند در آن تصرف کند لیکن ولی فقیه خیر! زیرا این اختیار و قدرت به او منتقل نشده است و با ملاحظه نوشته های متفرقه شیخ، چه در مکاسب و چه در کتابهای دیگر، تمامی این مسائل به وضوح منعکس شده است. اما آنچه مرحوم شیخ (قده) را بر این دقت و تحقیق وادار کرده، دو جهت است:

اول: اعتقاد بعضی از مردم، همچون آقایان، به اینکه پیشوایان الهی، از پیغمبر (ص) گرفته تا علماء و فقهاء اسلام، به طور یکسان مأمور تبلیغ احکام الهی و تعلیم آنها می باشند و امر به معروف و نهی از منکر که از فرائض مهم الهی است، فقط در رابطه با نماز و روزه و حج و امثال آنها کاربرد دارد و اما در موارد دیگر مثل ساختن سد و راهها، جنگ و صلح، اقتصاد و بالاخره مسائل زندگی مادی، ولو غیر شخصی

وفردی، حق دخالت، حتی بطور غیر مستقل - به این صورت که مردم با مراجعه و استیذان از آنان کار را انجام دهند - ندارند. پس اگر بخواهند خانه‌ای که در مسیر خیابانی واقع شده علی‌رغم کراهت مالکش، خراب کنند؛ یا تجارت و خرید و فروش را محدود کنند؛ یا مالکیت دولتی و خصوصی و تعاونی یا یکی از آنها را برقرار کنند، پیغمبر (ص) و امام معصوم (ع) و فقیه، ولو بعنوان نیابت از امام (ع) حق دخالت در آن را ندارند و این امور به خود مردم واگذار شده است و معصوم (ع) و فقیه تنها یک رأی دارند که به رأی اکثریت ضمیمه شده مسئول مشخصی انتخاب می‌شود و این مطلب به وضوح و صراحت در جزوه آقایان آمده است:

«اما در «موضوعات» یعنی مسائلی که مربوط به زندگی جامعه بود؛ می‌دانیم پیامبر (ص) برای خود تنها یک رأی همچون ساده‌ترین مسلمانان قائل بود و طبق نظر مرحوم نائینی اکثریت آراء را ملاک تصمیم‌گیری قرار می‌داد. باید دید مسائل مبتلا به زمان ما از جمله حقوق کار و کارگر، اختیارات دولت و غیره از جمله احکام‌اند یا موضوعات؛ و اگر دومی است به چه دلیل حکم ولی فقیه باید بالاتر از مصوبات نمایندگان مردم و شورای نگهبان قرار گیرد؟»^۱

ملاحظه می‌فرمائید اشکال آقایان به ولایت فقیه مربوط نمی‌شود، بلکه به اصل دین و پیامبر (ص) مربوط می‌شود؛ یعنی می‌خواهند بگویند حاکمیت دین و رسول شامل امور سیاسی و اجتماعی نیست و هیچکس حتی رسول الله (ص) حق دخالت در امور سیاسی کشور را ندارند؛ یعنی همان تز استعماری جدائی دین از سیاست؛ گرچه در این تفکیک از اصطلاح «موضوعات» استفاده کرده‌اند^۲ و این خلاف قرآن و سنت و ضرورت است. در تمام موارد اسلام حکم دارد و پیغمبر اسلام (ص) به عنوان امام و حاکم مسلمین مأمور اجراء و پیاده کردن آنها می‌باشد.

۱- تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه ص ۳۸.

۲- اهل فن می‌دانند موضوعات غیر از احکام است. مثالهایی که آقایان زده‌اند مربوط به احکام است نه موضوعات. آنها خواسته‌اند مغالطه کرده و از اینکه در فقه و اصول تعیین موضوعات و تقلید در آنها را به عهده خود مکلف گذاشته شده است، سوءاستفاده نمایند.

همانگونه که قبلاً نیز اشاره شد، روایت فضیل بن یسار که در آن امام صادق (ع) فرموده‌اند: **وَإِنَّ اللَّهَ قَوَّضَ أَمْرَ دِينِهِ وَأَمَّتِهِ إِلَى نَبِيِّهِ لِيَسُوَسَّ عِبَادَتَهُ** دلالت دارد بر اینکه خداوند متعال امر دین و امتش را به پیغمبر (ص) تفویض نموده است تا ایشان بندگان را در این جهان اداره کنند. اتفاقاً سیاست و اداره به موضوعات اصطلاحی هم مربوط می‌شود و هیچ چیز از امور سیاسی و اجتماعی از حیطة مأموریت حکام الهی بیرون نیست. بنابراین فقیه هم به نیابت پیغمبر (ص) و امام (ع) در این امور حق دخالت را خواهد داشت. پس مرحوم شیخ انصاری (قده) به دنبال این مطلب است که در انکار ولایت مطلقه فقیه دست‌درازی به حریم پیغمبر (ص) و امام معصوم (ع) شدیداً ممنوع است. ایشان می‌فرمایند:

«وَالْمَقْصُودُ مِنْ جَمِيعِ ذَلِكَ دَفْعُ مَا يَتَوَهَّمُ مِنْ أَنَّ وَجُوبَ طَاعَةِ الْإِمَامِ مُخْتَصٌّ بِالْأَوَامِرِ الشَّرْعِيَّةِ وَأَنَّهُ لَادِلِيلٌ عَلَى وَجُوبِ طَاعَتِهِ فِي أَوَامِرِهِ الْعُرْفِيَّةِ أَوْ سُلْطَانَتِهِ عَلَى الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَبِالْجُمْلَةِ فَالْمُسْتَفَادُ مِنَ الْأَدِلَّةِ الْأَرْبَعَةِ بَعْدَ التَّبَيُّحِ وَالتَّأَمُّلِ أَنَّ لِلْإِمَامِ سُلْطَانَةً مُطْلَقَةً عَلَى الرَّعِيَّةِ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ تَعَالَى وَأَنَّ تَصَرُّفَهُمْ نَافِذٌ عَلَى الرَّعِيَّةِ مَاضٍ مُطْلَقاً»!

یعنی مقصود از تفصیل و تحقیق دفع این فکر باطل است که اطاعت از امام را فقط در اوامر شرعی واجب می‌داند و دلیلی بر لزوم اطاعت اوامر عرفیه (و بقول آقایان در موضوعات) یا سلطنت امام (ع) بر اموال و نفوس مردم نمی‌بیند. و بالاخره آنچه بعد از تتبع و تأمل تام از ادله اربعه (قرآن، سنت، اجماع و عقل) استفاده می‌شود این است که امام معصوم (ع) سلطنت مطلقه بر رعیت خود را از جانب خداوند متعال دارد و هرگونه تصرف او در هر امری از امور (شرعی و عرفی) مطلقاً و بدون استثناء نافذ است.

ولایت مطلقه حاکم اسلامی، بلکه غیر اسلامی، یک ضرورت اجتماعی

است و بستگی به جنبه معنوی حاکم ندارد. به این معنا که امام معصوم (ع) هم اگر نباشد چاره‌ای از وجود حاکم غیر معصوم نیست؛ بحدی که مؤمن عادل مدیر، ولو بالنسبه، و سپس مؤمن فاسق هم می‌تواند و باید حاکمیت را بپذیرد و در حدّ توان از مصالح جامعه اسلامی دفاع و حمایت کند. پس اشکال دیگر که گفته یا می‌گویند فقیه معصوم نیست و با هم فرق بسیار دارند، صحیح است. اگر فقیه را در عرض وجود امام معصوم (ع) قرار بدهیم، باطل است و اگر در طول او و در فرض عدم تمکن بخواهیم او را بعنوان میسور انتخاب کنیم، صحیح می‌باشد. عقل و نقل گواهان صادقی بر این مطلب هستند.

در مورد اشکال کسانی که برای پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) ولایت تکوینی قائل نیستند نیز بارها توضیح داده‌ایم که اگر کسی اندک آگاهی از متون روایات و احادیث این بحث داشته باشد، بی‌پایگی این اشکال را تصدیق می‌کند؛ زیرا تمامی روایات، زیارات، احادیث، تاریخ تشیع و بخشی از روایات اهل تسنن ولایت تکوینی را برای پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) اثبات می‌کند که ما برای نمونه، تنها به بخشی از توقیع مبارک امام زمان (عج) که درباره صاحبان امر الهی وارد شده است، اکتفا می‌کنیم. امام زمان (عج) آن بزرگواران را معادن کلمات الهی و ارکان توحید و آیات خداوندی معرفی می‌کنند و درباره آن حافظان سرّ الهی، که خود یکی از ایشان هستند، می‌فرمایند:

لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ^۱.

بحث ولایت تکوینی پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) از نظر احادیث و روایات شیعه و سنی آنچنان روشن است که نیازی به شرح و بسط ندارد.

۱- خدایا هیچ فرقی بین تو و بین آن آیات و نشانه‌های علم و حکمت و قدرت تو نیست؛ مگر آنکه آنها بندگان تو و مخلوق تو هستند؛ زیرا که تمامی قدرت و علم و حکمتشان از منبع لایزال تو سرچشمه می‌گیرد. (مفاتیح الجنان، چاپ اسلامی، ص ۱۳۴)

لازم به توضیح است که مقصود از ولایت تکوینی پیغمبر و امام مباشرت و وساطت آنان در خلقت، روزی، شفای دردها و همه امور تکوینی بطور حتم و دائمی نیست؛ گرچه بعضی قائل به لزوم واسطه فیض بین مبدء و آفرینش و موجودات بعدی می باشند و مراد از عقل اول را رسول الله (ص) می دانند و به قاعده «الْوَالِدُ لَا يَصْدُرُ مِنْهُ إِلَّا الْوَلَدُ» تمسک می کنند. ما این قاعده را در این جا صادق نمی دانیم. خداوند سبحان می فرماید:

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۱.

طبق اراده و سنت الهی و اذن او ائمه معصومین هم به این کار قدرت دارند؛ همانطور که در روایات آمده است که برای هر قطره ای از باران ملکی خلق و موکل شده است و همچنین حدیثی از حضرت صادق (ع) وارد شده که فرموده اند:

«أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأَشْيَاءُ إِلَّا بِأَسْبَابٍ»^۲.

بلکه ولایت تکوینی، که اختیار دخالت و تصرف در امور است، از طرف خداوند متعال به آنها داده شده و در صورت لزوم و مصلحت، می توانند کور مادرزاد و ابرص را شفا داده، مرده را زنده کنند؛ به طوری که اراده آنها در امور تکوینی واسطه فیض و افاضه وجود از طرف خدای تعالی باشد.

کسی که با قرآن آشنائی داشته و اندک مراجعه ای به روایات و تاریخ پیغمبران و امامان معصوم داشته باشد، این معنا را به وضوح قبول دارد.

همانطور که افعال اختیاری و ساخته های دست انسانها، هم به خداوند و هم به خود آنها نسبت داده می شود، این امور نیز هم به خداوند تعالی و هم به انبیاء و امامان نسبت داده می شود؛ اگرچه اصل افاضه، الهی باشد که خداوند سبحان می فرماید:

۱- فرمان نافذ خدا این است که هرگاه خلقت چیزی را اراده کند به محض اینکه بگوید موجود باش، بلافاصله موجود خواهد شد. (پس: ۸۲)

۲- مشیت الهی تنها بر این اساس است که جریان امور از مسیر علل و اسباب آن باشد. (اصول کافی عربی، چاپ آخوندی، ج ۱، ص ۱۸۳، روایت ۷)

«وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»^۱.

«أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ»^۲ «أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ»^۳.

پس اینکه بعضی به ولایت تکوینی اشکال تفویض را وارد کرده‌اند، صحیح نیست و ما (انشاء الله) در فرصت مناسبی که پیش آید راجع به ولایت تکوینی و اشکالات و اقسام آن بحث خواهیم کرد.

اما پاسخ ما به مطلب دومی که آقایان در جزوه خویش بدان اشاره نموده‌اند و گفته‌اند که فقها برای ولایت مطلقه، مدیریت و نظم و انتظام امور سیاسی، نظامی، اجتماعی و اقتصادی جامعه صلاحیت و تخصص ندارند، این است که ما صغرای قضیه مطرح شده را که عدم تخصص فقهاء در علوم مختلف است، قبول داریم؛ لیکن آنچه را که برای ولایت و سرپرستی جامعه لازم می‌دانیم مدیریت و مدیریت است، که فقهای اسلام با توجه به قانوندانی، عدالت، شناخت اسلامی و اتصال و ارتباط با منابع اصیل اسلام، از قدرت و توان سرپرستی جامعه و حرکت دادن مردم به سوی مصالح الهی و سوق دادن جامعه به سوی رشد و تعالی کاملاً برخوردار می‌باشند.

البته ما مدعی آن نیستیم که فقهاء می‌توانند جای خالی مدیریت ائمه معصومین (ع) و امام زمان (عج) را پر کنند؛ بلکه همواره در انتظار ظهور و طلوع مدیریت و ولایت آن خورشید جهان آرا بسر می‌بریم.

حال ما از این بهانه جویان سؤال می‌کنیم که در کجای دنیا، مردم افرادی مانند رهبر، رئیس جمهور، نخست وزیر و... را که تعیین کرده‌اند در تمامی امور تخصص لازم را دارند؟

و نیز سؤال می‌کنیم که آیا برای اداره کردن يك مؤسسه، سازمان و یا نظام،

۱- آنگاه که تو تیر افکندی این تو نبود که تیر افکندی بلکه خدا بود که تیر افکند. (انفال: ۱۷)

۲- آیا دیدید تخمی را که در زمین کشتید. (واقعه: ۶۳)

۳- آیا شما آن تخم را رویانیدید یا ما هستیم رویاننده آن. (واقعه: ۶۴)

مدیریت و مدیریت لازم است یا داشتن انواع تخصص‌ها؟

و نیز می‌پرسیم، کدام مکتب و کدام انقلابی با از دست دادن پیامبر یا رهبرکبیر انقلاب خود به دلیل نبودن فرد جانشین مساوی با رهبر، از سرپرستی و رهبری نفرات بعد صرف‌نظر کرده و یا می‌کنند؟!

امیدواریم اگر کسی اشکال می‌کند، انصاف را رعایت نماید و امیدواریم اگر کسی سؤال می‌کند به فرموده روایت، سؤالش برای فهمیدن باشد نه بهانه جوئی و اشکال تراشی، زیرا حضرت علی (ع) فرموده است:

«سَلِّ تَفَقُّهًا، وَلَا تَسْأَلْ تَعَنُّتًا»^۱.

۱- از علماء پیرس آنچه را که نمی‌دانی و پرهیز از اینکه برای اشکال تراشی بپرسی. (نهج البلاغه، کلمات قصار، رقم ۳۲۰)

آخوند خراسانی و ولایت فقیه

یکی دیگر از مراجعی که آقایان به گمان خود مخالف با ولایت فقیه قلمداد کرده‌اند، مرحوم آیه‌الله خراسانی صاحب کتاب «کفایة الاصول» است. ما مختصری از نظرات این فقیه بزرگوار را نقل کرده سپس به توضیح آن می‌پردازیم.

مرحوم آخوند خراسانی در تحقیق کم‌نظیر بوده است. باید از ایشان در بین فقهای که بعد از مشروطیت آمده‌اند، به عنوان استاد و مرجع نام برد. معظم‌له همان تردیدی را که شیخ در مورد ولایت فقیه ابراز نموده است، در کتب خود آورده‌اند، ولی هرگز بابیان قاطع و واضح اساس ولایت را رد نکرده‌اند؛ بلکه نظر شیخ (قده) را در مورد ولایت فقیه و آنچه که از امور سیاسی، اجتماعی و نظامی مربوط به جنبه امامت است و مشروعیت آن ثابت شده و مرجع در آنها ولی فقیه می‌باشد، پذیرفته‌اند.

بنابراین محور اعتقاد مرحوم آخوند خراسانی رساله عملیه‌اش می‌باشد که نظر خود را در مورد نیابت و جانشینی فقیه از امام زمان (عج) بیان نموده است. نکته‌ای را که لازم است بار دیگر تذکر دهیم این است که بین بحث طلبگی ورد و اثبات‌های علمی با رساله عملیه‌ای که مرجعی در آن آراء و نظرات فقهی خود

را برای مقلدین خویش ارائه می دهد، تفاوت بسیاری وجود دارد که اگر این نکته در نظر گرفته نشود، افراد سطحی نگر به اشتباه می افتند و متأسفانه دیگران را نیز به اشتباه می اندازند.

نائینی و ولایت فقیه

مرحوم میرزا محمدحسین نائینی در حاشیه مکاسب (بنا به تحریر منیه الطالب) در ذیل عبارت شیخ انصاری که گفته است: «مِنْ جُمْلَةِ أَوْلِيَاءِ التَّصَرُّفِ فِي مَالٍ مَنْ لَا يَسْتَقِلُّ بِالتَّصَرُّفِ فِي مَالِهِ الْحَاكِمُ»^۱، در مقام توضیح چنین آورده است: «برای ولایت سه مرتبه است:

۱- مرتبه اول که بالاترین مراتب است، مختص به انبیاء و اوصیاء بوده و اصلاً قابل تفویض و واگذاری به کسی نیست ۲- مرتبه دوم مرتبه‌ای است که قابل تفویض و واگذاری به سایرین بوده و خود بر دو قسم می‌باشد. قسم اولش همان مرتبه‌ای است که آیه شریفه: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»^۲ به آن اشاره فرموده است. این مرتبه نه قابل سرقت است و نه کسی می‌تواند پیراهن آن را به زور برتن کند. اما قسم دوم مرتبه‌ای است که مربوط به سیاست و نظم و انتظام امور امت، استحکام مرزها، جهاد با دشمنان، دفاع و نظائر اینها است، که مربوط به والیان و امرا می‌باشد.

۳- مرتبه سوم هم مرتبه‌ای است که مربوط به قضاوت و دادرسی و فتوا دادن است و این دو منصب در عصر پیامبر (ص) و حضرت امیر (ع)، بلکه در عصر خلفای

۱- منیه الطالب ج ۱ ص ۳۲۵.

۲- پیامبر اولی و سزاوارتر است به مؤمنان از خود آنها. (احزاب: ۶)

سه گانه به دو صنف مختلف از افراد امت واگذار می‌گردید و در هر ناحیه و شهرستان والی شخصی غیر از قاضی و مفتی بود. صنفی فقط به قضاء و افتاء منصوب می‌شدند و صنفی دیگر برای اجرای حدود، نظم بلاد و نظارت بر مصالح مسلمین منصوب می‌گردیدند. گاهی اوقات نیز به جهت اهلیت فردی، هر دو منصب به او واگذار می‌شد، ولی غالباً قاضی و والی دو فرد مختلف بودند.^۱

ایشان در ادامه سخن خود اضافه می‌کنند:

«در ثبوت منصب قضاء برای فقیه و همچنین اموری که از توابع قضاوت شمرده می‌شود.^۲ تردیدی نیست؛ آنچه محل اشکال است ثبوت ولایت عامه برای فقیه است که روشن‌ترین وظائف آن استحکام مرزها و نظم شهرها و جهاد و دفاع است».^۳ آیت الله نائینی بعد از بیان مطالب فوق به بررسی ادله‌ای که طرفداران ولایت فقیه آورده‌اند می‌پردازد. ما در بحث‌های گذشته ادله ولایت فقیه را مورد بررسی قرار دادیم، اما برای زیادت بصیرت خوانندگان، ابتداء به طرح استدلال‌ها و سپس به توضیح نظر مرحوم نائینی اشاره می‌کنیم:

۱- ایشان پس از طرح روایت نبوی «قَالَ النَّبِيُّ (ص): عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ»^۴، بر ولایت عامه فقیه استدلال نموده و فرموده‌اند:

«بیان اینکه علماء به منزله انبیاء بنی اسرائیل هستند به لحاظ تبیین احکام است؛ چنانچه اغلب پیامبران بنی اسرائیل مبین احکام حضرت موسی (ع) بوده‌اند».^۵

۱- جلد اول منیة الطالب ص ۳۲۵.

۲- توابع قضاوت مانند: گرفتن اموال مورد دعوی از محکوم علیه، زندانی نمودن بدهکاری که در ادای دین خود مسامحه می‌کند و تصرف در بعضی امور حسبیّه نظیر حفظ مال غایب و صغیر و امثال آن.

۳- جلد اول منیة الطالب ص ۳۲۵.

۴- دانشمندان امت من چون پیامبران بنی اسرائیلند.

۵- (بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲، ح ۶۷).

۲- در مورد عناوینی که در بعضی از کلمات ائمه (ع) وارد شده، مانند:
 «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»^۱.
 و«قَالَ الْحُسَيْنُ (ع): مَجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ»^۲، و برای اثبات
 ولایت عامه فقیه به آنها استدلال شده است، چنین فرموده است:

«مراد از علماء، ائمه (ع) می باشند که امان حلال و حرام خدا هستند»^۳.
 ۳- و اما دلالت توقیع شریف بر ولایت عامه فقیه از طرق ذیل مطرح شده
 است:

الف: کلمه «حوادث واقعه» که گفته شده در مطلق وقایع ظهور دارد و فرقی بین
 احکام و سیاست و اجرای حدود و اخذ زکات و غیره وجود ندارد.

ب: امام (ع) نفس حوادث را به راویان حدیث - که فقهاء هستند - ارجاع
 فرموده اند نه حکم آنها را؛ پس معنای حدیث اعتبار اذن و اجازه فقهاء، بلکه استقلال
 آنها است.

ج: امام (ع) در توقیع مزبور، راویان حدیث (فقهاء) را به گونه ای که خود
 حجت خدا هستند، از سوی خود حجت قرار داده اند؛ پس به مقتضای این عبارت
 هرگونه اختیار برای امام (ع) وجود دارد و هر وظیفه ای که برعهده اوست قابل
 تفویض بوده و برای فقهاء نیز ثابت می گردد.

د: اسحق بن یعقوب که در توقیع شریف از امام (ع) سؤالاتی کرده است، خود
 از بزرگان فقهای دوره غیبت صغری است و شأن وی اجل از آن است که از مسأله ای
 مانند رجوع نمودن به فقهاء در مسائل و احکام شرعیه در صورت عدم دسترسی به
 امام (ع) که حکمش خیلی واضح است، سؤال کند.

۱- علماء و ارثان انبیاء هستند. (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴، ح ۱ «باب ثواب العالم والمتعلم»)

۲- زمام امور و احکام به دست باکفایت علما است. (تحف العقول، ص ۲۳۸). «انتشارات اسلامی وابسته به
 جامعه مدرسین حوزه علمیه قم»

۳- منیه الطالب، ج ۱، ص ۳۲۶.

پس واضح است که اسحق بن یعقوب می خواسته بداند که در امور عامه مانند: امور سیاسی، انتظامی، جزایی، نظامی و غیره، در زمان غیبت امام (ع) باید به کدام مرجع رجوع کرد. امام (ع) نیز در جواب او مطلقاً راویان حدیث یعنی فقهاء را برای این منظور تعیین فرموده اند.

مرحوم نائینی پس از نقل استدلال های فوق، آنها را مورد نقد و بررسی قرار داده و چنین می گوید:

در قسمت الف سؤال غیر معلوم است و احتمال دارد سؤال از حوادث بین سؤال کننده و امام (ع) بوده باشد و اگر فرض شود حوادث عمومیت دارد، باید گفت که قدر مسلم مراد از آن در حدیث شریف، احکام و فروع جدید است که مربوط به افتاء (فتوادادن) می شود.

در قسمت ب مناسبت بین حوادث و احکام آنها؛ کافی است؛ لذا اشکالی ندارد که در سؤال از حکم حوادث، کلمه «حکم» حذف شود؛ زیرا فقیه در احکام شرعی مرجعیت دارد نه حوادث.

در قسمت ج معتقد است حجت بودن با مبلغ احکام بودن و رسانیدن تکالیف و وظائف شرعی به مردم مناسبت دارد؛ چنانکه از آیه «فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ»^۱ نیز این معنا استفاده می شود.

در قسمت د جلالت مقام اسحق بن یعقوب مانع از آن نیست که از امور بسیار روشن و ظاهر سؤال نماید، چنانکه زراره و محمد بن مسلم با آن جلالت فقهی که داشته اند، از حکم اموری که بسیار ظاهر و روشن بوده است از امام (ع) سؤال می کرده اند.

مضافاً بر اینکه معلوم نیست آیا سؤال اسحق بن یعقوب از تکلیف مردم در زمان غیبت کبری بوده است، یا اینکه ظاهر سؤال، عموم وقایع زمان غیبت کبری را

برسانند؟ بلکه ممکن است سؤال مربوط به بعضی از راویان حدیث مثل عمروی نایب خاص در زمان غیبت صغری بوده باشد.

پس احتمال قوی می‌رود که سؤال سائل از تعیین مرجع، مربوط به احکام و فروع جدید در دوره غیبت صغری باشد نه در امور عامه.

مرحوم نائینی برای این نکته شاهی نیز از راویان توقیع شریف بیان کرده است که طالبین می‌توانند به عین عبارت ایشان در منیة الطالب مراجعه نمایند.

۴- اما در روایت ابی خدیجه که در آن آمده است: «فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ قَاضِيًا»^۱، ظهور روایت در اختصاص به قضاوت و محاکمه، قابل تردید نیست. به علاوه روایت ابی خدیجه ضعیف شمرده شده است.

۵- اما روایت مشهور که امام (ع) فرموده‌اند: «الْأُسْلُطَانُ وَلِيُّ مَنْ لَا وَلِيَّ لَهُ»^۲ دلالتی بر مرجعیت سلطان در امور عامه ندارد و علاوه بر این، روایت در باره کسی است که فوت نموده ولی ندارد.

۶- اما روایت ابن حنظله که در آن فرموده‌اند: «فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ قَاضِيًا»^۳، منحصرأً مربوط به مرافعات و محاکمات است و بس. در خاتمه این بحث مرحوم نائینی می‌فرماید:

«وجوب اداء سهم امام (ع) به فقیه فقط به دلیل آن است که فقیه به موارد آن بصیرت بیشتری دارد، نه به دلیل ولایت اوست»^۴.

متأسفانه نویسنده یا نویسندگان جزوه به مقتضای «الْفَرِيقُ يُشَبِّهُ بِكُلِّ حَشِيشٍ»^۵، به هر دلیل وسند و قول ضعیف و بی‌پایه‌ای تمسک نموده و به دنبال

۱- پس به درستی که اورا قاضی قرار دادیم. (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۰، روایت ۶)

۲- سلطان، ولی کسی است که ولی ندارد. (سنن بیهقی، ج ۷، ص ۱۰۵)

۳- پس به تحقیق او را بر شما حاکم قرار دادیم. (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۰، روایت ۶)

۴- منیة الطالب، ج ۱، ص ۳۲۷.

۵- شخص غریب به هر خار و خاشاکی متوسل می‌شود.

سراب حرکت کرده‌اند. اینان در جزوه خویش ولایت فقیه را مربوط به يك قرن ونیم قبل دانسته و گناه این استبداد حرام را به گردن مرحوم نراقی (قده) انداخته‌اند!!! و در زمان معاصر تنها آیه‌الله بروجردی (قده) و امام راحل (قده) را معتقد به آن می‌دانند؛ در حالی که نظرات روشن و آشکار یکصد فقیه بلند پایه دیگر را نادیده گرفته و از نظرات فقهای بزرگواری همچون شیخ انصاری، آخوند خراسانی، علامه نائینی نیز به آنچه که خود پسندیده‌اند تمسک کرده‌اند و آنچه را که مخالف خواسته خود دیده‌اند رها نموده‌اند.

اینان فقیهان نامداری همچون آیه‌الله سید عبدالهادی شیرازی، آیه‌الله حکیم، آیه‌الله سید محمد تقی خوانساری، آیه‌الله گلپایگانی، آیه‌الله آملی، آیه‌الله حمامچی، آیه‌الله اصفهانی، آیه‌الله حاج آقا حسین قمی، آیه‌الله زنجانی (میرزا محمد باقر)، آیه‌الله گلپایگانی (سید جمال)، آیه‌الله حائری یزدی (شیخ عبدالکریم)، آیه‌الله مجدد شیرازی، آیه‌الله محمد تقی شیرازی، آیه‌الله شریعت اصفهانی، آیه‌الله شریانی، آیه‌الله خوئی، آیه‌الله حاج میرزا خلیل تهرانی، آیه‌الله حاج شیخ فضل الله نوری، آیه‌الله حاج سید اسماعیل صدر، آیه‌الله نجفی اصفهانی، آیه‌الله آل یاسین و عدهٔ بیشمار دیگری از حجج و آیات دو قرن اخیر را مورد بی‌مهری خویش قرار داده‌اند و متأسفانه سخنان شیخ انصاری فقیه بزرگ قرن اخیر و آخوند خراسانی و مرحوم نائینی (قدس الله اسرارهم) را نیز بر طبق خواستهٔ خویش تفسیر کرده و به خیال خود، آنها را منکر ولایت فقیه قلمداد نموده‌اند؛ در صورتی که اینان همچون سایر فقهاء و مراجع شیعه از مدافعین سرسخت ولایت فقیه می‌باشند.

حضرات آیات عظامی که نظرات آنان را ذکر کردیم، خواسته‌اند برابری فقها با ائمه معصومین (ع) را در مالکیت و اولویت پیغمبر (ص) و معصومین (ع) نسبت به نفوس و اموال و اعراض اشخاص، که از آیه شریفه «الَّذِينَ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»^۱ و امثال آن برمی‌آید، دفع کنند؛ نه اینکه ولایت عامهٔ فقهاء را نسبت به

۱- پیامبر اولی و سزاوارتر است به مؤمنان از خود آنها. (احزاب: ۶)

اموری که در همه جا و همه ملت‌ها دردست رؤسای آنها است نفی کنند؛ زیرا احدی از فقهای شیعه وستنی و دانشمندان اسلامی به وراثت فقهاء نسبت به اموال شخصی و یا خصوصیات تکوینی امامان معصوم قائل نیست. اما متأسفانه افرادی که کمترین آشنائی به وضع حوزه ندارند و جلسات درس و فلسفه بحث‌های فقهی و آزادی بی حد و حصر اساتید و شاگردان را نمی‌شناسند، تفاوتی را که بین درس و رساله، حاکم بوده و هست نمی‌دانند و لذا پیشتازان فقه و فقاقت را مورد اهانت قرار داده و آنان را منکر امری بدیهی و اصلی اسلامی و عقلانی قلمداد نموده‌اند و حال آنکه این امر در فقه شیعه وستنی اصلی مسلم است.

مرحوم آخوند خراسانی، مرحوم نائینی، مرحوم شیخ عبدالله مازندرانی و مرحوم شیخ فضل الله نوری از بنیانگذاران مشروطیت بوده‌اند و مشروطیت را به عنوان مرتبه نازله ولایت فقیه و نیابت عامه فقهاء و ریاست عامه ائمه معصومین (ع) مطرح کرده و از آن حمایت نموده‌اند.

مرحوم آیه الله نائینی (قده) در کتاب «تنبيه الامة و تنزيه الملة» تمام همت و تلاش خود را بر سر اثبات این نکته گذاشته و می‌نویسد:

«حال که دست ما از حکومت معصوم (ع) و فقهای عادل که نائب عام معصوم هستند، کوتاه است و بدان دسترسی نداریم و دنیا پرستان و استعمارگران هم مانع حکومت فقهای اسلام هستند، به حکم عقل باید درجه نازله حکومت صالحان را برقرار کنیم و مستبدین را مهار کرده، ظلم آنها را تا حد ممکن تقلیل دهیم. تصدی سلطنت ظلمی بزرگ بوده استبداد و خود رأیی نیز ظلمی دیگر است.

پس ما اگر نتوانیم آنها را از تخت پائین کشیده، حکومت را به فقهاء تحویل دهیم، لا اقل می‌توانیم ظلم و استبداد را از بین برده، تا حدی به مصالح واقعی جامعه اسلامی نزدیک شویم.

به هر جهت دودسته از مردم با مشروطیت مخالف بودند: يك دسته مستبدین

واطرافیان آنها که مقام و منافع خود را در خطر می دیدند؛ دسته دیگر مذهبی های خشک و عالم نماهای مقدّس که معتقد بودند یا باید معصوم و فقیه عادل زمام امور را در دست گیرد؛ و یا باید حکومت را رها کرده، سیاست را به مستبدین و سیاست بازان واگذار نمود؛ که البته خطر دسته دوم به مراتب بیش از خطر دسته اول می باشد؛ زیرا مبارزه با دسته دوم، که به مخالفت خود رنگ مذهب می دادند، همیشه مشکل تر بوده است.

قاعده «الْمَيْسُورُ لَا يَنْقُطُ بِالْمَعْسُورِ»^۱ قاعده ای عقلانی و غیر قابل تخصیص است؛ البته واضح است که حکومت صالحان، اعم از معصوم و غیر معصوم که فقیه عادل در زمان غیبت امام زمان (عج) می باشد، حکومتی ایده آل است، گرچه فاصله بین آن دو زیاد است، اما فاصله سلطنت مشروطه نیز با هرج و مرج و سلطنت استبدادی زیاد و زیادتر است؛ زیرا به فرموده علی (ع): «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ»^۲. امیر فاجر بر هرج و مرج ترجیح دارد و باید در نبودن امیر عادل و عدم برقراری حکومت عادل به سراغ امیر فاجر رفت نه هرج و مرج.

اگر نویسنده یا نویسندگان جزوه یاد شده با کمی انصاف و حقیقت گرایی به کتاب مرحوم نائینی که با مقدمه مرحوم آیه الله طالقانی چاپ شده مراجعه می کردند، درمی یافتند که آن فقیه بزرگوار لبه تیز حملات شمشیر خود را متوجه علمای سوء درباری و مقدّس مآب هایی نموده که به مخالفت خود با مشروطیت رنگی مذهبی داده و با استبداد دینی به جنگ مصالح اسلام و مسلمین رفته اند.

مرحوم نائینی هرگز ولایت فقیه را که به معنای ولایت الهیه است، مصداق استبداد دینی ندانسته است، بلکه برعکس برداشت نویسنده جزوه، تقدّس ویژه ای

۱ - قاعده فقهی است و ترجمه آن چنین است: «بر اثر سختی و عسر، انجام وظیفه به اندازه ای که در توان است از گردن انسان ساقط نمی شود».

۲ - مردم ناگزیرند که امیر و حاکمی داشته باشند خواه نیک باشد، خواه فاجر. (نهج البلاغه، خطبه ۴۰)

برای آن قائل بوده است؛ لیکن آن گونه که گفته شد، حملات خود را متوجه علمایی نموده است که هم اکنون نیز در دار و دسته های سیاسی وجود داشته و متأسفانه در مقابل مجتهد جامع الشرایط و فقیه عادل قد علم کرده اند و ولایت مطلقه او را استبداد دینی می دانسته اند.

برای اینکه سستی و بی پایگی ادعای آقایان رامشاهده فرمائید، در اینجا به چند قسمت از کتاب شریف مرحوم نائینی اشاره می کنیم تا واضح گردد که آن بزرگوار چگونه به ولایت و نیابت عامه فقهاء تصریح نموده و تاجه پایه از عدم تحقق آن نگران بوده است. و نیز روشن شود که آن مرحوم چگونه به زشتی و کج اندیشی علمای سوء و مستبد دینی که مانع تحقق مرتبه نازل ولایت معصوم یعنی ولایت فقیه و نیابت عامه مجتهد جامع الشرایط هستند، حمله ور شده است.

اینک ذکر قسمتهائی از نظرات مرحوم نائینی:

۱- در عصر غیبت که دست امت از دامن عصمت کوتاه و مقام ولایت و نیابت نواب عام در اقامه وظائف مذکوره هم منصوب و انتزاعش غیر مقدور است، آیا ارجاعش از نحوه اولی که ظلم زائد و غصب اندر غصب است به نحوه ثانیه و تحدید استیلاء ظلم به قدر ممکن واجب است؟ و یا آنکه مفصوئیت موجب سقوط این تکلیف است؟^۱

۲- از جمله قطعیات مذهب ما طائفه امامیه این است که در این عصر غیبت، آنچه از ولایات نوعیه را که عدم رضاء شارع مقدس با اهمال آن حتی - در این زمینه - معلوم باشد وظائف حسبیه نامیده و نیابت فقهاء عصر غیبت را در آن قدر متیقن و ثابت دانستیم حتی با عدم ثبوت نیابت عامه در جمیع مناصب، و چون عدم رضاء شارع مقدس به اختلال نظام و ذهاب بیضه اسلام بلکه اهمیت وظائف راجعه به حفظ و نظم ممالک اسلامی از تمام امور حسبیه از اوضح قطعیات است، لهذا ثبوت نیابت

فقهاء ونواب عام عصر غیبت در اقامه وظائف مذکوره از قطعیات مذهب خواهد بود.^۱

۳- ... در باب وظائف حسبه دو امر دیگر هم مسلم و از واضحات است: اول: عدم لزوم تصدی شخص مجتهد و کفایت اذن او در صحت و مشروعیت آن، و این مطلب از فرط وضوح و کمال بداهت مستغنی از بیان، حتی عمل عوام شیعه هم مبتنی بر آن است.

دوم: آنکه عدم تمکن نواب عام بعضاً و کلاً از اقامه آن وظائف موجب سقوطش نباشد، بلکه نوبت ولایت در اقامه عدل به عدول مؤمنین و با عدم تمکن آنان به عموم، بلکه به فساق مسلمین هم به اتفاق کل فقهاء امامیه منتهی خواهد شد.^۲

۴- مقام اول: شرائط معتبره در صحت و مشروعیت مداخله مبعوثان ملت در این وظائف حسبه و عمومیه از آنچه سابقاً گذشت ظاهر و مبین شد که جز اذن مجتهد نافذ الحکومه و اشتغال مجلس ملی به عضویت یک عده از مجتهدین عدول عالم به سیاسات برای تصحیح و تنفیذ آراء (چنانچه فصل دوم دستور اساسی کاملاً متضمن و بحمدالله تعالی در تمامیت هم فوق مأمول است) شرط دیگر معتبر نباشد....^۳

ملاحظه می فرمائید صدر و ذیل عبارت حق اولویت را در باب ولایت بر امور حسبه یعنی همه اموری که دولتهای مستبد در آن دخالت می کردند و در آن زمان سلطنت مشروعه می خواست جانشین مستبدین شود، بعد از امام معصوم برای مجتهدین ونواب عام بقیه الله (روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء) می داند.

۵- ... همین طور در عصر غیبت هم ترجیحات نواب عام و یاماذونین از جانب ایشان لامحاله به مقتضیات نیابت ثابته قطعیه علی کل تقدیر ملزم این قسم است...^۴.

۱- تنبیه الامه و تنزیه المله، ص ۴۶.

۲- تنبیه الامه و تنزیه المله، ص ۷۹.

۳- تنبیه الامه و تنزیه المله، ص ۸۶-۸۷.

۴- تنبیه الامه و تنزیه المله، ص ۱۰۱.

۶-...شعبه استبداد دینی به اسم حفظ دین و شاه پرستان به دست آویز دولتخواهی و سایر چپاولچیان و مفت خواران هرکس با هر سلاحی که داشت حمله ور گردیدند...!

ملاحظه می فرمایید که مقصود مرحوم نائینی از شعبه استبداد دینی، علمایی است که به عنوان دین از شاه مستبد حمایت کرده و به حرکت سلطنت طلبانه خود رنگ دینی می دادند. فقهاء و علمایی که به کمک دربار شاهان مستبد برخاسته و حفظ دین را به باقی ماندن آنان برمسند خویش می دانستند و از مردم نیز به عنوان فریضه ای دینی انتظار اطاعت و فرمانبری از آنان را داشتند و چون و چرا در مقابل اراده مستبدانه شاه و حکم سلطنت طلبانه خویش را از دین می دانستند.

مرحوم آیه الله نائینی حتی برای یکبار هم ولایت مطلقه فقیه را در این کتاب رد نکرده و یا آن را مصداق استبداد دینی ندانسته است.

ایشان در قسمت های متعدد کتاب خود، مالکیت مطلقه را از ولایت در امور حسبیه جدا کرده اند و فقط سلطانی که خود را مالک مردم و اموال خاص و عام آنها می داند سلطان مستبد دانسته است.

او معتقد است مالکیت بر عام و خاص، حق پروردگار متعال است و اگر ما برای پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) نیز چنین مالکیتی را قائل هستیم، به اعتبار اجازه و تصرف آنها از سوی مالک الملوک است؛ زیرا همان گونه که خداوند متعال از مالکیتش نفعی نمی برد، پیامبر بزرگوار و ائمه اطهار نیز هرگز نفعی شخصی، در این تصرفات نداشته اند. تاریخ هرگز چنین منفعت طلبی را از آن بزرگواران نشان نداده است و نشان هم نخواهد داد، زیرا آنان از این گونه سودجویی ها دور بوده اند.

بطور خلاصه مرحوم میرزا محمد حسین نائینی در باره رژیم سلطنتی جائر

می فرماید:

«لهذا همان شعبه استبداد دینی به اقتضای همان وظیفه مقامیه خود که حفظ شجره خبیثه استبداد را به اسم حفظ دین قدیم و حدیثاً متکفل بوده و هست»^۱.
 «در جای دیگر کتاب استبداد را به سیاسی و دینی منقسم و تخلص از این رقیب خسیسه که وسیله آن فقط بالتفات و تنبیه ملت منحصر است در قسم اول اسهل و در قسم دوم در غایت صعوبت و بالتبع موجب صعوبت علاج قسم اول خواهد بود»^۲.

مرحوم نائینی در ارتباط با دفاع از مشروطیت و محدود ساختن ظلم و جور پادشاهان با چنین مستبدان دینی روبرو بوده است و لذا خطر این مزدوران را بیشتر از خطر مستبدین سیاسی (که خود نیز بدتر از پادشاهانند) می داند.
 او از علمای ترکیه که در نامه خود به مرحوم آیت الله آخوند خراسانی کوشیده بودند برای استبداد طلبی خویش محملی بسازند و در عین حال سنگ دین و مذهب را به سینه بزنند، شدیداً انتقاد نموده است.

او در کتاب تنبیه الامه خویش عمروعاص ها و ابوموسی اشعری ها و حسن بصری ها و نظایرشان را بزرگترین نمونه استبداد دینی می داند که با جنگ یا سکوت و انزوای خویش در کار مقام منبع ولایت امیرالمؤمنین علی (ع) به کارشکنی پرداختند و طبیعی است که باید هر فرد دیگری را که بخواهد در هر زمانی به این ولایت ضربه زده و در راه تحقق آن کارشکنی نماید نیز چنین بداند^۳.

معاویه در تاریخ اسلام، نخستین فردی بود که برای درهم شکستن نیروهای حق و فضیلت و محو اصول اسلام قد علم کرد. او با رسمیت دادن به شعبه مستبدین دینی و تشکل جمعی از دنیاپرستانی که چند روزی محضر رسول گرامی (ص) را درك

۱- تنبیه الامه و تنزیله الملة، ص ۳۶.

۲- تنبیه الامه و تنزیله الملة ص ۲۷.

۳- تنبیه الامه و تنزیله الملة، ص ۱۰۸-۱۰۹.

کرده بودند و با نقل چند حدیث خود را در نظر مردم ساده لوح مرجع دینی مطرح کرده بودند، با خود هم دست و هم داستان کرد و آنها نیز با تأویل آیات و جعل اخبار به گمراه کردن مردم و استحکام بنیان بنی امیه و ازین بردن شجره طیبه اسلام مشغول شدند.

سمرة بن جندب صد هزار درهم از معاویه دریافت کرد تا با حدیثی ساختگی، دو آیه از قرآن کریم را در شأن او تأویل کند. این نمونه‌ای از اعمال شعبه استبداد دینی است که مورد حمله مرحوم نائینی قرار گرفته است که هر عالم دنیا پرست و ریاست طلبی را نیز که دین را وسیله پیشبرد مقاصد شوم خود و مقاصد حاکمان زر و زور قرار دهد، دربر می‌گیرد.

مرحوم نائینی نوع دوم سلطنت را ولایتیه می‌نامید که در این صورت حاکم و سلطان سرپرستی امور سیاسی جامعه را به عهده گرفته و فقط در ارتباط با منافع و مصالح مردم عمل می‌کند و هرگز منافع شخصی خود را در نظر نمی‌گیرد. پس ولایت مطلقه به معنای ولایت رها و بی قید و شرط و غیر مقید به مصلحت مردم نیست بلکه به این معنا است که اختیارات ولی فقیه و دولت اسلامی به امری مقید نیست، به عنوان مثال: نمی‌توان گفت: فقیه در قضاوت و تعیین قاضی حق دخالت دارد ولی در جنگ و تعیین فرمانده آن و تعیین نخست وزیر، حق دخالت ندارد.

سلطنت مالکیه و سلطنت مشروطه در گستردگی اختیارات (اختیارات تمامی امور کشور) هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند؛ البته اطلاق که در اولی و معنای اولی وجود دارد به استبداد منتهی می‌شود، زیرا هر مستبدی جز نفع و دلخواه خود چیز دیگری را در نظر ندارد، اما دومی (ولی فقیه) جز نفع و مصلحت مردم چیز دیگری را در نظر ندارد. لذا مستبد دینی چون نفع خود را در حمایت از شخص شاه و اقدامات او می‌بیند بدین جهت چیز دیگری را در نظر ندارد.

ملاك شعبه استبداد سیاسی و شعبه استبداد دینی، خودپرستی و بهره‌گیری از دیگران است، بنابراین مجوز شعبه اول زور و قلدری و مجوز شعبه دوم بی‌دینی در قالب و رنگ دین است.

**نقدی بر نظرات
مشایخ ثلاثه**

نقدی بر نظرات مشایخ ثلثه

در ادامه بحث پیرامون نظرات آخوند خراسانی و شیخ انصاری و نائینی (رحمه الله علیهم) لازم می‌دانیم نقاط ضعفی را که در استدلال‌های این بزرگان مشاهده می‌کنیم، یادآور شویم. البته همانطور که بارها گفته‌ایم تمامی ما این عزیزان را از استوانه‌های فقه و اصول می‌دانیم.

ما در گذشته اثبات نمودیم که این بزرگوران و سایر فقهای متقدم و متأخر قائل به ولایت فقیه بوده و هستند، منتهی عده‌ای از آنها دلیل آن را آیات و روایات دانسته و برخی دیگر از باب حسبه.

به هر جهت لازم است برای اینکه باب تحقیق و پژوهش بسته نشود، عظمت مقام و شخصیت علمی کسی نباید سبب شود که اگر آیندگان نقاط ضعفی در استدلال گذشتگان دیدند بازگو ننمایند.

از آنجا که در بعضی از گفته‌های آقایان ابهاماتی وجود دارد باید مورد نقد و بررسی قرار گیرد، زیرا همانطور که یادآور شدیم، عظمت گوینده دلیل بر حقیانیت گفتار او نیست؛ در غیر این صورت هرگز نباید متأخرین راه بحث و نقد را در مسأله‌ای پیش گیرند. علاوه بر این مطلب، اگر دونفر از این بزرگان در نقطه‌ای مقابل یکدیگر نظر داشته باشند، تکلیف چه خواهد بود؟

به هر صورت نکاتی را باید از این بزرگوران سؤال کنیم که به آنها اشاره می‌کنیم.

سؤالات ما از شیخ (قده)

كداميك از فقهای شیعه و سنی متقدم و متأخر، ولایت را استقلال در تصرف اموال و نفوس و اعراض مسلمانان و مالکیت آنها دانسته است تا شما مجبور به دفاع و نفی این توهم گردید؟! بدون آنکه این تصرف در راستای مصلحت جامعه یا خود فرد باشد، و اگر مقصودتان از عدم استقلال این باشد (همانطور که ظاهر عبارت شیخ (قده) است) که فقیه باید منتظر زکات دهنده باشد و پس از مراجعه او تنها می تواند به او اجازه صرف در مورد یا مواردی را بدهد، آن هم در صورتی که مجتهد بر حسب ادله حق دخالت برای خود قائل باشد، حقاً کم لطفی کرده اید؛ زیرا اگر قبول دارید که اقامه نظام و تأسیس فروشگاهها و تعمیرگاهها از واجبات کفائیه و امور حسبيه است، سیرکردن شکم فقرا و محرومین و ساختن سد و صنایع کشاورزی و تأسیس بیمارستانها و آموزش پزشکی و خرید و تهیه سلاحهای سبك و سنگین و... آیا از آنها نیست؟

آیا این کارها بدون نظم و انتظام و انسجام و تشکیل حکومت و دخالت مستقیم فقهای مورد اعتماد امام زمان (عج) و مردم، امکان پذیر است؟

آیا جنگ و دفاع بدون يك فرمانده کل قوا ممکن است؟ آیا فقهاء می توانند منتظر باشند تا هريك از مردم یا هريك از گروه ها به فقیهی یا فقهائی رجوع کرده از همه اذن موافق یا مخالف دریافت نمایند؟

آیا می توان با جنازه مؤمن اینچنین عمل کرد و مؤمنی به فقیهی برای نماز میت

و مؤمن دیگر به فقیه دیگر برای نماز و دفن و غسل و کفن مراجعه کرده و با اختلاف در محل دفن و کفن روبرو گردند؟! درجنگ و دفاع چطور؟! در قراردادهای سیاسی نظامی، اقتصادی چگونه؟! اگر حدیث اسحق بن یعقوب را معتبر می دانید و اگر می فرمائید همه حوادث که مردم دنیا به رؤسای خود مراجعه و با اجازه آنان انجام می دهند را نیز شامل می شود، چرا از اول فقهاء مستقلاً نتوانند در این امور دخالت کنند؟! مگر سلاطین و رؤسا و شیوخ اقوام و ملل که زندگی اجتماعی داشته و دارند امور مربوط به سلطنت را مستقلاً انجام نمی دهند؟ البته چون مباشرت میسر نیست؛ الزاماً به دیگران واگذار می نمایند. اگر فقهاء بخواهند فقط به اجراء امور مشروعۀ اولیه اکتفاء کنند، آنگاه که اجراء امور حسیبه اهم متوقف بر انجام کار حرامی بوده و یا اصل آن امر مشروعیتش ثابت نباشد ولی از امور حسیبه و لازم الاجراء باشد، چه باید بکنند؟

از همان مثال یا مثالهایی که شیخ (علیه الرحمه) می زند، شروع می کنیم:

اجراء حدود در زمان غیبت، تزویج صغیره توسط غیر پدر و جد، فروش مال غایب، فسخ عقد خیاری از طرف او که می فرماید: مادر مشروعیت این امور برای فقیه شك داریم، پس حق تصرف و دخالت در این امور را ندارد. آیا اجراء حدی که برای اصلاح جامعه است و فایده آن به مانند فایده چهل روز باریدن باران است، مشروعیتش مورد تردید شما است؟ اگر اصل هر مورد یا تصدّی فقیه، مورد تردید باشد، این موضوع بدان معنا نیست که بنشینیم و انجام فسادها و جرمها را نظاره گر باشیم و مجرم آزادانه برای خود جنایت کند؟ کدامین امتی چنین اجازه ای را می دهند؟! آیا فقهاء، می توانند ناظر اجراء حدود غیر الهی باشند؟ پس امر به معروف و نهی از منکر کجا است؟! آیا فقهاء می توانند ناظر احکام و قوانین فرانسه و یا آمریکای جهانخوار باشند؟

اگر حالت دوّمی است و می گوید حدود الهی باید جاری شود اما بدست

دیگران، آن دیگری چه کسی می تواند باشد؟ آیا منتخب مردم است؟ پس انتخابات به چه نحوی و تحت نظارت چه کسی انجام شود؟ آیا اگر مردم در اثر جو مسموم، جاهل به احکام اسلام یا فقیه فاسقی را انتخاب کنند، چه باید کرد و تکلیف چیست؟ آیا دختر بچه‌ای که شوهر بسیار مناسبی برای او پیدا شده و احتمال اینکه بعداً با مشکل روبرو شود، نباید مرجعی مثل فقیه عادل برای اذن و اجازه تزویج او وجود داشته باشد؟ و اگر احتمال معتنا بهی در بهتر پیدا شدن باشد، که هیچ فقیه و دولتی و پدر و جدی اجازه چنین ریسکی را نمی دهد، و اینچنین است مال غایب که اگر فروخته نشود در معرض خطر موقت قرار می گیرد یا فاسد شدنی است و فاسد می شود و یا اگر فسخ نشود حق او ساقط و ضرر مهمی به او می خورد آیا باز هم در مشروعیت خرید و فروش و فسخ در این موارد تردید وجود دارد؟!

آیا پیغمبر (ص) و امامان معصوم (ع) به ویژه علی بن ابیطالب (ع) چیزی جز مقام ولایت و سرپرستی را برای مردم مطرح فرموده اند؟
و آیا مورد ادعای فقهاء، مالکیتی است که ائمه نسبت به اموال و نفوس و اعراض مردم داشته اند؟

آیا طلاق زینب بنت جحش همسر زید بن حارثه از این قبیل است؟ و اگر چنین است چرا قرآن کریم علت اقدام پیغمبر (ص) را رفع زشتی و ایراد مردم در باره ازدواج با همسر فرزند خوانده خود، ذکر نموده است؟! قرآن می فرماید:

«وَرَزَوْنَا كَهَا لَكِنِّي لَا يَكُونُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فَبِئَازْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ»^۱. چیزی در راستای مصلحت عامه مسلمین و جاافتادن نفی فرزندی فرزند خوانده است.

آیا تعیین اختیارات امام معصوم (ع) و اثبات آنها برای فقهاء چه سودی دارد؟
آیا خلافت و جانشینی فقهاء و نیابت آنها شامل وظائف خاص و شخصی ائمه

۱- او را به نکاح تو درآوردیم تا بعد از این مؤمنان در نکاح همسران پسر خوانده خود بر خویش حرج و گناهی نهندارند. (احزاب: ۳۷)

معصومین (ع) است، یا به وظائف و اختیارات امامت و ولایت امت اختصاص دارد؟ آیا خمس به طور کلی و سهم امام بالخصوص از امور شخصی امام (ع) است که شیخ انصاری (قده) در کتاب خمس نیابت عامه فقیه را شامل آن نمی‌داند؟ و آیا می‌توان باور کرد که خمس درآمد غیر خالص کشورمان (که در حال حاضر گفته می‌شود ۴/۶ تریلون تومان است)^۱ و دیگر کشورهای اسلامی، مخصوص هزینه‌های شخصی امام معصوم (ع) باشد؟!

با جرأت می‌توان گفت بخش مهمی از مالیات و هزینه‌های کشور از خمس و سهم امام (ع) تأمین می‌شود و به‌طور مسلم اختیار آن به دست فقهای عادل است که این خود از قرائن واضح و قطعی ولایت فقیه عادل می‌باشد؛ به ویژه اینکه اگر خمس را در زمان غیبت امام زمان (عج) ساقط ندانسته و دفن و امانت و دیعه آن را صحیح ندانیم و بلکه اختیار گرفتن و صرف آن را به مجتهد عادل محول کرده و نظر و علم به رضای معصوم (ع) را شرط بدانیم، چگونه می‌توان قبول کرد مالیات کلانی که در زمان حضور، در اختیار امام و پیشوای قدرتمند مسلمین است و برای اداره کشور و هزینه فرزندان پیغمبر (ص) در سراسر نقاط گیتی صرف می‌شود، به قوت خود باقی باشد، اما حکومت اسلامی منتفی و به زمان حضور امام عصر (ع) محول شود. جمع بین این دو امر نیز چیزی عجیب و غیر معقول و دور از انتظار است.

۱- بر طبق آماري که در سال ۷۱ در روزنامه اطلاعات وجود داشت.

برمی گردیم به سؤال از شیخ (قده)

حال سؤال می شود، چه فرقی بین خمس واقامه حدود الهی وجود دارد که شیخ انصاری (ره) مشروعیت، بلکه وجوب خمس را در زمان غیبت صغری قطعی وثابت دانسته و آن را غیرقابل عفو و اغماض شمرده است، لیکن در مورد مشروعیت اقامه حدود تردید فرموده است؟ اگر دلیل خمس، آیه مبارکه خمس در سورة انفال و روایات وارده از جانب معصومین است و همچنین حلال کردن تمام یا بعضی از آن به علت عدم قدرت و نبودن بسط ید و نظارت آنها است، حد زنا و سرقت و مشروب خواری نیز اختصاص به زمان نزول قرآن کریم و حضور معصوم (ع) ندارد. و اگر اقامه حدود، دخالت فقیه در ابدان مردم است، آن سان که مرحوم آیه الله خوانساری فرموده است، «گرفتن خمس و هزینه کردن آن نیز در مصارف خودش، دخالت فقیه در اموال مردم است» سؤال می کنیم، آیا مطلق بودن ادله حدود که شامل زمان حضور و غیبت است، برای مشروعیت کافی نیست؟ آیا مطلق بودن دلائل امر به معروف و نهی از منکر، خود دلیلی بر مطلق بودن اقامه حدود الهی که در قرآن کریم ذکر شده، نیست؟

اسلامی که برپا داشتن حدی از حدود الهی را برای جامعه از باریدن ۴۰ روز باران، پربرکت تر می داند، چگونه است که آقایان به مشروعیت اجرای آن حدود در زمان غیبت علم ندارند؟! آیا برای وجود رهبری فلسفه ای بالاتر از مقابله با

ستمکاران و متجاوزان سر راه توحید چیز دیگری وجود دارد؟ آیا این عزیزان، خود، روایت علل فضل بن شاذان را در ارتباط با این موضوع نقل نکرده‌اند؟!

فرض می‌کنیم آنچه که در مورد جهاد ابتدائی در روایات آمده است، مشروط به نظر امام باشد، آیا در آن روایات به عصمت امام هم اشاره‌ای شده است؟ یا خیر، آن رابا رهبر و امام غیر معصوم که ولی واجد شرائط باشد نیز می‌توان انجام داد؟ آیا مطلق بودن جهاد را می‌توان مقید ساخته تخصیص بزنیم؟ هرگز! چنانچه خود این فقهای بزرگوار، در اصول به آن تصریح فرموده‌اند.

اگرچه مصداق اعلای امام مطلق، امام معصوم (ع) است، اما هرگز برای رهبری، به معصوم مقید نشده است، لذا ولی فقیه نیز از مصادیق آن است.

آیا در زمان غیبت، دفاع از کشور اسلامی و حفظ کیان مسلمین واجب نیست؟ آیا دفاع بدون فرماندهی امکان دارد؟ آیا قوای اسلامی نیازی به فرماندهی کل قوا ندارند؟

آیا مسلمانان به امنیت نیازی ندارند؟ آیا امنیت نظامی، اقتصادی، قضائی، شغلی و ناموسی برای مسلمانان واجب نیست؟ آیا برقراری این امنیت‌های گوناگون و حفظ کیان اسلام و مسلمین جز به دست فردی عادل و آگاه و قانوندان امکان‌پذیر است؟ آیا او کسی جز مجتهد جامع‌الشرائط می‌تواند باشد؟

آیا حفظ خانواده‌ای بی سرپرست واجب است، لیکن در حفظ ملت و منابع اقتصادی و ملی و مالی آن می‌توان تردید نمود؟

روایاتی را که مرحوم شیخ (قده) برای مورد دوم به آن استدلال فرموده است چنین قیدی از آن استفاده نمی‌شود، زیرا توقیع شریف امام زمان (عج) و مقبولة عمر بن حنظله و روایت فضل بن شاذان به وضوح بیان می‌کند که راویان احادیث، خلیفه رسول خدا و حجت معصومند آن گونه که معصوم (ع) حجت خداست. یعنی اگر حجت خدا ابتداء خمس و زکات را مطالبه نمود باید به او تقدیم کرد؛ پس فقیه

نیز این چنین است، خصوصاً که خود شیخ (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) در کتاب خمس به آن تصریح کرده است و حتی برای اثبات مالکیت و ولایت امام معصوم به مقبولة عمر بن حنظله استناد نموده است.

انصاف این است که صدر و ذیل مطلب ایشان کاملاً منسجم نیست و از مقام این فقیه بزرگ و محقق عالی مقام بسیار عجیب و بعید است که سخنان ایشان در این زمینه از انسجام کافی برخوردار نباشد، زیرا همان‌گونه که عرض شد مرحوم شیخ بارها و بارها در دیگر کتب خویش، مجتهد جامع الشرائط رانایب عام امام زمان (عج) دانسته است^۱.

سؤال دیگری که مطرح است این است که بین واژه وراثت در آیه شریفه «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ»^۲ و آیه شریفه «يَرْثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ»^۳، با واژه «ورث» در حدیث شریف «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»^۴ چه تفاوتی وجود دارد که حضرات آقایان در آیات یادشده وراثت را شامل مال و منصب و تبلیغ دین و خدا و تعلیم و قضاوت و... می‌دانند و به استدلال حضرت زهرا (س) که در احتجاج خود با خلیفه اول در مورد ارث بردن فداك از پیامبر (ص) استناد می‌کنند، لیکن در مورد حدیث «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» قائل به این گستره و تعمیم نیستند؟!

مشخص نیست که مرحوم آخوند خراسانی و مرحوم نائینی (اعلی‌الله‌درجاتهما) به چه دلیل واژه «العلماء» را در روایاتی مانند روایات ذیل به معصوم (ع) تفسیر کرده‌اند. «الْفُقَهَاءُ أُمَّةُ الرُّسُلِ»^۵.

۱- دفع این اشکال و نظیر آن با مطلبی که در این بحث مکرراً به آن اشاره نمودیم می‌باشد، بویژه بزرگان و محققینی که دارای ذهن حوال می‌باشند مثل شیخ طوسی، علامه، شهید اول و شیخ انصاری.

۲- سلیمان وارث داوود شد. (نمل: ۱۶).

۳- وارث من و آل یعقوب گردد. (مریم: ۶).

۴- دانشمندان وارث پیامبرانند. (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴)

۵- فقهاء امین پیامبرانند. (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶)

«مَجَارِی الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِإِذْنِ الْأَمْنَاءِ عَلَى خَلَالِهِ وَخِرَائِهِ»^۱.

«عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيل»^۲.

«مَنْزِلَةُ الْفَقِيهِ فِي هَذَا الْوَقْتِ كَمَنْزِلَةِ الْأَنْبِيَاءِ فِي بَنِي إِسْرَائِيل»^۳.

«أَوَّلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاؤُوا بِهِ»^۴.

دلیل وقرائن داخلی و خارجی براین تفسیر از سوی آن دو بزرگوار مشخص نشده است.

آیا اگر مراد از علماء، امیرالمؤمنین علی (ع) و فرزندان گرانقدر آن حضرت باشد، آنها که از انبیاء اولوالعزم برتر می باشند، تاجه رسد به اینکه با انبیاء بنی اسرائیل مساوی باشند؛ پس مراد از علماء در احادیث یادشده، فقهای بزرگوار اسلام است که به جهت اهمیت اسلام، آنان هم ردیف انبیاء بنی اسرائیل شمرده شده اند.

بنا بر آیه شریفه: «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَتُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَنْبِيَاءُ بِمَا اسْتُخِفُّوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءً»^۵ علماء بنی اسرائیل حق حکم و حکومت را بر طبق تورات انبیاء

۱- جریان امور و احکام به دست علمای الهی است که امینان واقعی بر حلال و حرام خداوند هستند. (تحف العقول، ص ۲۳۸ چاپ انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم).

۲- علمای امت من همانند انبیای بنی اسرائیل هستند. (بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲، ح ۶۷)

۳- منزلت و ارزش فقیه در این زمان همانند ارزش پیامبران در بین قوم بنی اسرائیل است. (بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۶، ح ۴).

۴- سزاوارترین مردم به پیامبران، عالم ترین آنان به سخنان پیامبرانند. (فهرست غرر و درآمدی، ص ۲۶۶، روایت ۳۰۵۶)

۵- ما تورات را که در آن هدایت و روشنایی (دلها) است فرستادیم تا پیامبرانی که تسلیم امر خدا هستند بدان کتاب حکم کنند و نیز خداشناسان و عالمانی که نگاهبان احکام کتاب خدا هستند و بر صدق آن شاهد و گواهند. (مائده: ۴۴)

بنی اسرائیل دارا می‌باشند. آیا فقهای اسلام که آشنا به کتاب خود یعنی قرآن می‌باشند حق حکومت ندارند؟! و آیا فقهای ما از احبار و رهبانیون کمترند؟ فرض کنید مقصود از علماء و فقهاء در حدیث، ائمه معصومین (ع) باشند؛ ولی در آیه، ربانی و حبر مثل نص در غیر نبی و وصی نبی آمده است و مقامی چون انبیاء بنی اسرائیل برای آنان ثابت نموده است.

خلاصه عرض ما نسبت به شیخ انصاری (قدس نفسه الزکیه...) این است که امور امت اسلامی اعم از امور بندگان چه اموال و چه انفس و حتی واجبات اولیه، محرمات، مکروهات، مستحبات، انفال، طرق، شوارع، مساجد و موقوفات واقعه در کشورهای اسلامی در اختیار فقهای اسلام است و مسؤول و سرپرست کشور آنها می‌باشند. نه فقط مستقلاً قادر به تصرف در همه امور هستند، بلکه باید دخالت کنند تا نظم لازم برقرار شود والا همین نماز جمعه و جماعت اگر تحت نظم درنیاید به شکل دیگری خواهد بود و مسائل دیگر. پس نه اینکه اگر فقیهی حکم کرد مثلاً سرپرستی برای صغیری قرار داد فقهای دیگر نمی‌توانند آن را نقض کنند بلکه همه امور به فقیه حاکم محول است و حتی در صورت عدم نصب قاضی و امام جمعه برای دادگاه شهری دیگران نمی‌توانند دخالت کنند، زیرا همانطور که خود اشاره فرموده‌اند اقامه نظام واجب کفائی عقلی است و جز به این صورت یعنی وحدت حاکم قانوندان عادل مدیر و مدبر و دارای اختیارات مطلقه، نظام اقامه نخواهد شد. چنانچه در برخی روایات هم بدان اشاره شده است که اگر تنها در روی زمین دونفر زندگی کنند باید یکی رهبر و دیگری مأوم باشد و دلیل ولایت فقیه منحصر در روایاتی که بدان اشاره فرموده‌اید نیست که در سند یا دلالت آنها خدشه نمائید روایات باب امامت و آیاتی که در این کتاب خواهد آمد از اعتبار اصطلاحی سند روایات ما را مستغنی می‌سازد.

کلمه خلافت و جانشینی پیغمبر بر ولایت مطلقه فقهاء وارثین پیغمبر (ص)

دلالت دارد که به همین مختصر در اینجا اکتفا می‌کنیم. مؤید ولایت مطلقه حتی حاکمیت فقیه بر احکام دین و مساجد و موقوفات و اموال صحیحۀ فضیل بن یسار است که می‌فرماید:

«ثُمَّ قَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَالْأَمَّةِ لَيْسُوْسَ عِبَادَهُ» .

یعنی سیاست عباد علت این تفویض است و باهمین علت مفوضه به ائمه (علیهم السلام) و فقهاء و ولات نیز تعدی می‌کنیم. اگر سیاست جامعه و مصلحت آن اقتضاء نماید در مال کسی که بر حسب ادله اولیه تصرف در آن حرام و غیر مشروع است پیغمبر یا حاکم دیگر دست روی دست نمی‌گذارد و هرگز مصلحت جامعه را واگذار نمی‌نماید. آیا می‌توان گفت اگر اموری واجب کفائی باشد و به قول خودتان اگر فقیه هم اجراء نکند، اجراء آن بر سایر مردم واجب است، دخالت مستقل فقیه در آن جایز نیست؟! آیا تنها قیدی که می‌توانیم در اینجا داشته باشیم و بین امام معصوم و ولی فقیه تفاوت قائل شویم جز وجود مصلحت و اهمیت آن امر بر حکم اولی، چیز دیگری وجود دارد؟ انشاء الله در فرصت مناسب به تحقیق در اصل ولایت و ولایت مطلقه و قیود و شرایط و مورد آن خواهیم پرداخت.

۱- خداوند امر دین و امت را به پیامبرش واگذار نموده تا سیاست و تدبیر بندگان را به عهده گیرد. (اصول

کافی، عربی، ج ۱، ص ۲۶۶، ح ۴)

شیخ و جمهوری اسلامی

ما نظر روشنفکران را به این نکته مهم در سخن شیخ انصاری (قده) جلب می‌کنیم. نکته‌ای که امام راحل‌مان چه در نوشتارها و چه در سخنرانی‌ها بر آن تأکید می‌فرمودند: و آن نکته این است: آنجایی که آن استاد و نادره دهر، ولایت فقیه را پذیرفته است اقامه نظام، امریه معروف و نهی از منکر و کل اموری که ملت‌ها به رؤسای خود مراجعه می‌نمایند، فقیه را مستقل در تصرف و دخالت ندانسته است؛ یعنی نظر هردو (هم فقیه و هم ملت) را در حل و فصل امور، شرط و رکن دانسته است. بنابراین نظریه، در اقامه نظام اسلامی و سیستم، مردم باید به فقیه جامع‌الشرایط مراجعه نموده، او را به عنوان امام و رهبر انتخاب نمایند و سیستم و رژیم را طبق نظر او ترسیم کنند. رئیس جمهور را مردم پیشنهاد کنند و او آراء مردم را تنفیذ کند، نتیجه اینکه با انتفاء رأی مردم یا رأی رهبر، رئیس جمهور ساقط می‌گردد و با انتخاب نمایندگان و وکلایی، امور اجرایی را حل و فصل و قوانین لازم را تصویب کنند و با موافقت رهبر که توسط شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت غالباً و احیاناً شخص رهبر، او اعتبار خود را بازخواهد یافت و این همان جمهوری اسلامی است که تمامی امور آن و در همه مراحل حتی رهبری آن براساس آراء مردم بنا شده است. این نقش برای مردم، بالاتر از مشاوره است چه اینکه مشاوره با استقلال رهبر و امام منافات ندارد ولی در این نظریه مردم در عرض رهبر و شریک او هستند که طبعاً اذن و رضای هردو معتبر است.

بنابراین نظریه شیخ (قده) باید مورد قبول شما (دموکرات منش ها) باشد چه در این صورت ولایت فقیه و حکومت اسلامی برخاسته از رأی جمهور مردم می باشد و این مردم هستند که فقیه جامع الشرائط را به عنوان حفیظ علیم و قانوندان عادل انتخاب می کنند که در دین مقدس اسلام این شخص، فقیه مدیر و مدبر و عادل (با همه این اوصاف) خواهد بود.

مقتضای نظریه شیخ (قده) لزوم انتخاب فقیه جامع الشرائط برای رهبری است که در صورت نبود چنین فقیهی باید به مراحل بعدی اکتفاء شود، زیرا اقامه نظام واجب کفائی است و گریزی از آن نیست. پس کسانی که نظریه شیخ را اختیار و یا پسندیده اند باید به انتخاب خبرگان مردم که نمایندگان مردم می باشند، تن در دهند و الزاماً رهبری منتخب خبرگان را بپذیرند، گرچه خود اعلم در فقه و مرجع تقلید مردم باشند. برخلاف، نظریه استقلال فقیه که قبل از انتخاب مردم و یا نمایندگان آنها فقیه یا فقهای جامع الشرائط مقام ولایت را دارا می باشند و بر آنها لازم است در صدد تشکیل نظام اسلامی برآمده و رهبری را به یکی از افراد جمع خود که او را اعلم به سیاست و تدبیر می دانند، اعطاء کنند. مردم نیز موظف به کمک و اطاعت از فقهاء می باشند که در این صورت خبرگان باید مجتهدین جامع الشرائط رهبری یا نماینده مجتهدین باشند تا در دایره موظفین به اقامه نظام اسلامی درآمده و رهبر جامع الشرائط را تشخیص و در صورت لزوم انتخاب نمایند و در صورت نبودن چنین فرد یا افرادی باید طبق نظریه دوم عمل شود، زیرا ادله ولایت استقلالی فقیه، متعرض حکم صورت فقدان موضوع نیست، مگر از باب «الْمَيَسُورُ لَا يَنْسَقُطُ بِالْمَعْسُورِ»^۱ جریان آن در امثال این مورد (احکام غیر تعبدی محض) بعید نیست.

نقش مردم بنابر نظریه استقلال، مشاوره و کمک فکری به رهبر و تبعیت از رهبر

۱- قاعده فقهی است که ترجمه آن چنین می باشد: بر اثر عسر و سختی، انجام وظیفه تا اندازه ای که در توان است از گردن انسان ساقط نمی شود.

منتخب فقهاء خبره و اطاعت از او بعد از منصوب شدن به رهبری می باشد. در این نظریه، رهبر در تصمیم گیری مستقل بوده و حق نقض تصمیمات گرفته شده قبل از مشورت و بعد از آن را دارد، البته در صورتی که به صحت تصمیم خود یقین پیدا کند. چنانچه پیغمبر و امام (ع) این گونه عمل می کردند به عنوان مثال در جنگ احد رأی حضرت پیغمبر (ص) پس از مشورت موافق با رأی اصحاب شد و بنای پیغمبر اکرم بر این شد که به رأی آنها عمل کنند، اصحاب تحت تأثیر حضرت قرار گرفته و پیشنهاد عمل به رأی رسول الله (ص) را رد کردند که حضرت قبول نفرمود. از مجموع گفت و شنود و عمل نهائی پیغمبر استفاده می شود که ملاک، دستور رسول الله (ص) است چه مشورت کرده باشد و چه نکرده باشد، چه مشاورین مخالف باشند و چه نباشند. علاوه بر اشکالاتی که قبلاً بر نظریه شیخ وارد شد در صدر و ذیل نظریه ایشان تناقض به چشم می خورد، زیرا از طرفی فرموده اند اقامه نظام و بسیاری از امور حسبیه واجب کفائی است و از طرف دیگر به عدم جواز دخالت مستقل فقیه در امور، حکم کرده اند؛ پس در صورتی که مردم به وظیفه خود عمل نکنند، وظیفه فقهاء یا به علت عدم تمکن یا به علت دیگر ساقط خواهد بود که منجر به ترك قطعی واجب حتمی خواهد شد.

به هر حال جمهوری اسلامی که هدیه بنیان گذار آن یعنی امام فقیه و بی بدیل ما است، بر اساس نظریه شیخ (فده) تنظیم و تشکیل شده است. «رحمت الله علیه و جزاه الله عن الاسلام والمسلمین خیر الجزاء آمین یا رب العالمین».

اشکال بر نائینی (قده)

اما سخن با مرحوم آیه الله نائینی (ره) این است که اگر حدیث اسحق بن یعقوب صحیح باشد، اشکالات شما در معنی «الحوادث» که «الف ولام عهد» اشاره به حوادث خاص و محدود بوده و قابل تعدی به همه حوادث و در همه زمانها نیست و یا مخصوص غیبت صغری است و شامل غیبت کبری نمی گردد و اشکالات دیگر وارد نیست، زیرا با اینگونه احتمالات نمی توانیم از اطلاعات دست برداریم والا در استنباط احکام در بسیاری از موارد با مشکل روبرو می شویم. چرا غیبت صغری مراد باشد؛ بلکه چند سالی که اسحاق بن یعقوب بعد از مفارقت از آن حضرت زنده هست، مراد باشد؟

خوشبختانه همانطور که قبلاً نیز عرض کردیم و بعداً هم عرض خواهیم کرد، مسأله ولایت مطلقه فقیه (مگر در مواردی که دلیل برخلاف آن داشته باشیم) از ضروریات فقه است که اعلام سه گانه (شیخ و آخوند و نائینی (قده) در کتب و رسائل عملیه خود و تنبیه الامه به آن تصریح نموده اند، ولذا اگر به اصول کافی جلد اول مراجعه نمائیم درمی یابیم که کلمه العلماء در اکثر موارد با ائمه معصومین منطبق نیست. البته ائمه اطهار مظهر اعلای علماء اسلامند، لیکن لفظ علماء در بعضی از روایات به گونه ای است که علماء و فقهای غیر معصوم را نیز می رساند و آیات عظام بین مفهوم و مصداق خلط نموده اند.

برای تأیید بیشتر مطلب، به روایتی از حضرت اباعبدالله الحسین (ع) که در کتاب تحف العقول نقل شده است اشاره می‌نماییم. حضرتش خطاب به علمای اسلام می‌فرماید:

«ای جماعتی که به علم و دانش مشهورید و در نزد مردم مقام و منزلتی دارید و در معابر به هیئت پادشاهان حرکت می‌کنید، از حال علمای یهود و نصارا عبرت بگیرید».

آنگاه می‌فرماید:

«وَأَنْتُمْ أَغْظَمُ النَّاسِ مُصِيبَةً لِّمَا غَلَبْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ مَنَازِلِ الْعُلَمَاءِ لَوْ كُنْتُمْ تَشْعُرُونَ ذَلِكَ بِأَنَّ مَجَارِيَ الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى حَلَالِهِ وَحَرَامِهِ فَأَنْتُمْ الْمُسْلَبُونَ تِلْكَ الْمَنْزِلَةَ وَمَا سَلَبْتُمْ ذَلِكَ إِلَّا بِتَفَرُّقِكُمْ عَنِ الْحَقِّ وَاخْتِلَافِكُمْ فِي السُّنَّةِ...»^۱.

مرحوم نائینی در مطالبشان پیرامون ولایت فقیه می‌فرمایند:

«مجتهد با عدم ولایتی که دارد به علت ابصریت و آگاه‌تر بودنش حق گرفتن خمس را دارد، بلکه در صورتی که خمس و زکات را مطالبه کند باید به او تحویل داده شود»^۲.

حال سؤال این است، اگر مجتهد حق دخالت در امور عامه حکومت و مردم را ندارد، ابصریت او چه نقشی می‌تواند داشته باشد؟ از طرفی خود ایشان معتقدند مالیات باید به افرادی تحویل گردد که امور مربوط به مردم را در دست داشته باشند، زیرا که سیاست و جنگ و قضاوت و اجرای سایر مسائل عمومی، نیاز به مالیات دارد.

۱- مصیبت شما از مصیبت دیگران بزرگتر است زیرا منازل علماء را از دست شما گرفته‌اند و حال آنکه اگر شما آگاه باشید جریان امور و احکام باید در دست علماء الهی باشد، کسانی که بر حلال و حرام خداوندی امین هستند، آری از آن روزی که تفرقه و اختلاف بر شما حاکم شد این منزلت را از شما گرفته‌اند. (تحف العقول، ص ۲۳۸ چاپ انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم).

۲- منیه الطالب چاپ مکتبه محمدیه قم ۱۳۷۳ ق جلد ۱ ص ۳۲۷.

حال اگر محدوده اختیارات مجتهد فقط فتوا دادن و بیان احکام و احیاناً قضاوت‌های جزئی باشد و قدرت انفاذ حکم نداشته باشد، ابصرینش به چه کار می‌آید؟! مضافاً اینکه اگر فقهاء حق مصرف خمس را نداشتند، آیا مناسب نبود از گرفتن آن خودداری کنند و آن را به صاحبانش واگذار نمایند؟ چنانچه ائمه (ع) در آن هنگام که بسط ید نداشتند و قدرتشان محدود بود، تمام یا بعضی از آن را بر شیعیان خویش حلال کردند.

به هر حال نقطه نظرهایی که تقدیم شد، اگر صحیح باشد، مشتی از خرمن پرفیض و برکت آفرین همان استادان بزرگ، یعنی شیخ انصاری و آخوند خراسانی و نائینی (رضوان الله علیهم اجمعین) و دیگر استوانه‌های فقه و فقاہت می‌باشد. و اگر نقدی به عمل آمد، شیوه‌ای است که آن طلایه داران کاروان فقه، خود به ما آموخته‌اند. امید است این نقد و بررسی طلبگی سبب نشود تا کسی تصور کند، خدای ناکرده قصد بی اعتبار ساختن آن اعتبار آفرینان در کار بوده است.

استدلال اجمالی بر ولایت فقیه

گفتیم ولایت فقیه بدیهی و ضروری است، زیرا به معنای سرپرستی و مدیریت قانوندان عادل می باشد و این امر مورد پذیرش تمامی افراد جامعه بشر است زیرا: اولاً: هرج و مرج مورد قبول و پذیرش هیچ جامعه ای نیست و باید هر جامعه ای دارای حاکم باشد.

ثانیاً: حکومت فرد نادان و جاهل مورد قبول هیچ جامعه ای نیست، بلکه حاکم باید آگاه و عالم و قانوندان باشد.

ثالثاً: حاکم قانوندان باید عادل و ظلم ستیز باشد، زیرا حاکمیت فرد آگاه، اما ظالم و ستمکار مورد پذیرش کسی نخواهد بود.

لذا اصل ولایت فقیه اصلی ضروری و بدیهی است و اگر آن گونه که شایسته است تشریح شود، تمامی ملل و اقوام در هر جامعه ای که باشند، به جان پذیرای آن خواهند بود. قرآن نیز برانگیخته شدن پیامبران را در همین راستا امری بدیهی و ضروری خوانده است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^۱.

۱- همانا ما پیامبران خود را با دلالتی روشن به سوی خلق فرستادیم و بآنان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم

به راستی و عدالت بگرایند. (حدید: ۲۵)

«فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»^۱.
 «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»^۲.

این آیات و دهها آیه مشابه همه بر ضروری بودن حکومت علم و عدل، گواهی می‌دهند و بسیاری از آیات و روایات اسلامی نیز شاهد بر این موضوع می‌باشند. این حکومت در تمامی زمان‌ها وجود داشته و هیچگاه زمین از حجت عالم عادل، خالی نبوده است، منتهی گاهی این حجت آشکار بوده و بعضاً پنهان. آنگاه که ظاهر بوده است خود حکمرانی می‌کرد. و آنگاه که پنهان و درپس پرده غیبت بوده است، همچون زمان موسی (ع) و زمان ما، به وسیله جانشینان خود چه به صورت خاص و چه به صورت عام، اعمال حاکمیت می‌نموده است.

روایات ذیل مؤید این مطلب است.

۱- اَلْعُلَمَاءُ حُكَمَاءُ (حُكَّامٌ) عَلَى النَّاسِ^۳.

۲- اَلْفُقَهَاءُ حُصُونُ الْإِسْلَامِ^۴.

۳- اَلْفُقَهَاءُ أَمَنَاءُ الرَّسُلِ^۵.

۴- إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ^۶.

نکته دیگر اینکه این‌گونه علماء و فقهاء که وارثان و جانشینان و امنای انبیاء و اوصیاء هستند، در زمان پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) نیز در گوشه و قسمتی از زمین، از سوی ایشان و یا رهنمودهای آنان حاکمیت داشته‌اند، که در زمان غیبت

۱- به تحقیق ما برآل ابراهیم کتاب و حکمت فرستادیم و به آنان ملک و سلطنتی بزرگ عطا نمودیم. (نساء: ۵۴)

۲- ای داوود ما تو را درگستره زمین مقام خلافت بخشیدیم تا بین مردم براساس حق حکم برانی. (ص: ۲۶)

۳- دانشمندان فرمانروای مردمند. (مستدرک الوسائل، ص ۱۸۹، روایات ۳۳)

۴- فقهاء دژ مستحکم اسلامند. (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸)

۵- فقهاء امین پیامبرانند. (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶)

۶- دانشمندان وارث پیامبرانند. (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴)

امام زمان (عج) به طریق اولی باید حاکمیت داشته باشند، زیرا اگر در زمان حضور پیامبر اکرم (ص) وائمه اطهار برای بلاد دور و نزدیک باید نمایندگانی از طرف آنان اعزام شوند و در آن نواحی به امور جامعه اسلامی رسیدگی کنند و کار قانونگذاری و اجراء و قضا و سرپرستی افراد را به عهده گیرند، پس در زمان غیبت نیز چه به صورت خاص و چه به صورت عام تعیین افرادی از سوی حضرتش لازم تر است.

روی این جهت ولایت فقیه امری بدیهی و ضروری است و با مقدمه‌ای که ذکر شد ولایت مطلقه او نیز امری ضروری و بدیهی است و در غیر این صورت هرج و مرج و بی قانونی و حاکمیت ظلم و ظالم در جامعه خواهد بود.

فقهایی که مجتهد جامع الشرایط را مرجع افتاء یعنی قانونگذاری در حوادث مرجع قضاء یعنی داوری و فصل خصومات می‌دانند، در صورت تمکن، آن مجتهد را مرجع سایر امور کشور نیز می‌دانند و اگر در کتب فقهی خود به استناد مقبوله عمر بن حنظله، فتوای دیگری صادر کرده‌اند، به دلیل عدم زمینه دخالت فقهاء در سایر امور کشور در زمان صدور روایت مذکور بوده است، زیرا همه می‌دانیم اختناق و دیکتاتوری خلیفه ستمگر در زمان امام صادق (ع) حتی امکان قضاوت به معنای فصل خصومات و داوری در حقوق را از ایشان سلب کرده بود.

پس عدم صراحت مقبوله، در مورد ولایت مطلقه به دلیل نبودن زمینه اجرائی بوده است، لیکن با توجه به روایت صحیح - که قبلاً یاد آور شدیم - مسأله روشن است، زیرا امر به معروف و نهی از منکر و قیام مسلحانه علیه طاغوت زمان در آن روایت به دلیل اینکه زید بن علی فقیهی راستگو بوده است، حق او شمرده شده است. پس اگر سند روایتی مانند روایت اسحاق بن یعقوب صحیح نباشد، ضرری به اثبات مطلب نخواهد رساند.

بنابراین اگر بعضی از فقهاء فقط بر حق قضاوت و فصل خصومت فقیه تأکید کرده‌اند، نباید آنها را منکر ولایت فقیه بدانیم، زیرا مسلم است زمینه‌ای که در محیط

اسلامی و قدرت خیره کننده زمان امام خمینی (قده) فراهم شد، اگر برای آن بزرگوران مهیا می شد، آنان نیز چون ما به ولایت مطلقه فقیه حکم می کردند؛ زیرا آنان نیز در بحثها و نوشته های خود در باب امر به معروف و نهی از منکر به ولایت مطلقه فقیه تصریح فرموده اند.

بخش دوم:

ولایت فقیه در قرون و اعصار

اکنون به جهت زدودن زنگارهای ابهام و تردید
از این مطلب که اکثر علماء گذشته از بعد از غیبت کبری به
ولایت فقیه معتقد بوده‌اند، دوران‌های مختلف
را بر حسب قرن‌ها و سده‌های مختلف نقل می‌کنیم تا عین
فرموده‌های آنان بررسی شود و معتقدین به ولایت مطلقه
فقیه، استحکام و انسجام و ریشه‌دار بودن مسأله را بهتر
بشناسند و دیرباوران یا ناباوران نیز - اگر انصاف داشته
باشند - دریابند که این بحث، بدعت مرحوم نراقی
نیست و فقط مورد قبول آیت‌الله بروجردی و حضرت
امام (قده) نبوده است، بلکه تمامی علماء به آن اعتقاد
داشته و دارند؛ همان‌طور که مرحوم آیت‌الله العظمی
بروجردی ولایت فقیه را از ضروریات فقه اسلام
دانسته‌اند که این جمله قبول ولایت فقیه را توسط همه
علماء و فقهاء اسلام می‌رساند.

ما در اینجا تاریخ اسلام را به دو دوره تقسیم
کرده‌ایم.

ولایت فقیه از دیدگاه قرآن و امامان

دوره اول: زمان نزول و آغاز وحی است که قسمتی از آن را بیان کرده و می‌کنیم و قسمت عمده آن را به کتاب اثبات ولایت فقیه از دیدگاه قرآن محول می‌نمائیم.

سه قرن اول هجرت به اصالت و حجیت قرآن کریم و سخنان پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) اختصاص دارد که فرمایش آنان در این زمینه بالاترین سند و محکمترین استدلال است چنانچه قبلاً نیز اشاره نمودیم، ولایت فقیه عمری به درازای عمر نبوت دارد و از زمان حضرت آدم (ع) ولایت الهی و مقام تبلیغ و رهبری ادامه داشته است و بنابه نقل روایات اسلامی تا آخرین لحظات حیات بشر و واپسین روزگار انسان نیز ادامه خواهد داشت.

واضح است انبیاء (ع) در صدد رهبری ملتهای خویش بوده و پیشوایی الهی علمای باتقوا و عادل را نیز چه به شکل نیابت خاص و چه به صورت نیابت عام، به عنوان جانشینان خود تأیید کرده‌اند.

حضرت هارون (ع) در حضور و در خدمت پیامبر بزرگ الهی حضرت موسی (ع) سمت وزارت داشت و در مدت ۴۰ روز غیبت آن بزرگوار، خلیفه و جانشین آن حضرت بود و به وظائف رهبری خویش عمل می‌نمود، «یا هَارُونُ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي»^۱.

۱- ای هارون تو اکنون پیشوای قوم و جانشین من باش. (اعراف ۱۴۲)

حضرت لوط پیامبر(ع) در زمان حضرت ابراهیم خلیل الرحمان در شهرها و روستاهای منطقه سدوم عهده دار ولایت و جانشینی آن حضرت بود.

این نمونه‌هایی از جانشینی پیامبری نسبت به پیامبر دیگر است که قرآن در مورد آن سخن گفته و تاریخ نمونه‌های زیادی از جانشینی افراد صاحب صلاحیت و عالمان باتقوا و رهبران خداجوی برای پیامبران و پیامبر اکرم(ص) و ائمه اطهار نقل کرده است. نجاشی زمامدار حبشه، نایب پیامبر اکرم بود چنانچه حضرت جعفر نیز این افتخار را داشت و حتی در تاریخ آمده است که پیامبر اکرم به خسرو پرویز فرمودند: چنانچه اسلام را اختیار کند، به عنوان نماینده آن حضرت در سمت خود باقی خواهد ماند^۱، ولی متأسفانه آن نگون‌بخت نپذیرفت.

افرادی نیز به سمت والی فلان منطقه یا امارت ولایت بر لشکر مشخص می‌گشتند تا جایی که به تعبیر قرآن کریم عده‌ای با عنوان متفقّه در دین به سمت بیانگر احکام و منذر قوم خویش تعیین می‌شدند که این مندریت خود یکی از شئون حکومت بود و یا اقامه حدود و تعزیرات و تنفیذ احکام همراهی داشت «فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»^۲. در این آیه شریفه واژه حذر نیز خود بیانگر آن است که مردم را باید به تقوای الهی و اجتناب از معاصی و انجام فرائض که جز در پرتو رهبری و امامت حاصل نمی‌شود، دعوت نمود؛ زیرا برای اقامه احکام الهی و انذار مردم صرف فقیه شدن و تحصیل علم نمودن کافی نیست، بلکه ابزار مدیریت و رهبری نیز لازم است؛ چون بیان احکام الهی، بدون مجازات متخلف، انذار نیست، بلکه اگر متخلف تعقیب و تأدیب شود پند و عبرتی برای دیگران بوده و از تجاوز به حقوق یکدیگر باز داشته می‌شوند.

۱- محمد و زمامداران.

۲- چرا از هر طائفه‌ای جمعی برای جنگ و گروهی برای تفقه و آموختن علم مهیا نباشند؟ تا آن علمی که آموخته‌اند به قوم خود بیاموزند که قومشان شاید خدا ترس شده و از نافرمانی حذر کنند. (توبه: ۱۲۲)

پس آیه شریفه، لزوم آموزش و تربیت فقهاء و علمائی را که هسته مرکزی اسلام هستند بیان می‌کند تا برای هدایت و رهبری جامعه خویش، عهده‌دار جانشینی امام‌مسلمین در منطقه خود گردند. زیرا با گسترده‌گی قلمرو اسلام، راهی جزاین برای رهبری مسلمانان وجود ندارد ولذا فرمود: **وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ**^۱. اینکه قرآن کریم می‌فرماید:

«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»^۲.

و یا می‌فرماید:

«وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ»^۳.

آیا ازاین جهت نیست که عالم و آگاه و بصیر باید امام بوده، و جاهل و ناآگاه و نادان مأموم باشد؟

آیا این آیات که بالحنی مطابق با فطرت و از پایگاه نور و علم سخن گفته‌است، برای اثبات ولایت فرد عالم و دانا و فقیه بر جاهل و نادان و غیر فقیه، کافی نیست؟
آیا ازاینکه پیامبرگرمی اسلام (ص) جانشینانی خاص در زمان حضور مانند علی (ع) و عمار و ابوذر و... و در زمان غیبت و در جنگ تبوک مانند علی و فرزندانش (ع)، داشت و نیز به عنوان نایب عام در زمان حضور حضرتش افراد فراوانی بودند، فهمیده نمی‌شود که خلافت و جانشینی در قرآن کریم معین شده بود؟ و آیا پیامبر اکرم (ص) آن را به عنوان اصلی موضوعی و ثابت و ازپیش تعیین شده، نمی‌دانست؟ اگرچنین نبود چرا حضرتش برای آنان رحمت الهی و عفو را تقاضا نموده و فرمود:

«اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي»^۴

۱- دانشمندان وارث پیامبراند. (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴)

۲- آیا آنانکه می‌دانند با آنانکه جاهل و نادانند مساویند؟ (زمر: ۹)

۳- هرگز، کور و بینا یکسان نیست. (فاطر: ۱۹)

۴- خدایا خلفای مرا مورد رحمت خویش قرارده. (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱، روایت ۷)

از حضرتش سؤال شد که خلفای شما کیانند؟ حضرت فرمود:

«الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَغْدَى وَيَزُؤُونَ حَدِيثِي وَسُنَّتِي»^۱ ولذا امیرالمؤمنین (علی (ع)

نیز می فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ»^۲.

بعضی تصور کرده اند که مقصود از عالم واعلم فقط امام معصوم (ع) است، زیرا می پندارند که جامعه در هر سطحی از گستردگی که باشد فقط باید يك رهبر داشته باشد درحالی که چنین نیست، بلکه در هر زمان باید رهبران متعدّد در عین حال نمایندگانی رهبر بزرگ واحد به تعداد قبایل، طوائف، کشورها، شهرها و روستاها وجود داشته باشد تا دسترسی مردم به نظام رهبری میسر باشد، البته طبیعی است که کارآیی هريك نسبت به حوزه رهبری خویش می باشد و هر کدام متناسب با آن، چنانچه اکنون نیز شاهد نمایندگانی رهبری در مناطق مختلف می باشیم.

پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (علی (ع) و دیگر ائمه اطهار نیز به همین شیوه عمل می فرمودند. امام حسین (ع) خطاب به علمای زمان خود می فرماید:

«شما اگر راه صحیح اسلام را طی کنید، صاحب مقام و مسئول رهبری امت اسلام هستید»^۳.

امام زین العابدین (ع) در نامه ای به عالم معروف زمان خویش یعنی زهری می فرماید:

«ای زهری تو نزد توده مردم از مقام و منزلت برخوردار هستی، زیرا تو عالمی و آنها به توافق می کنند، و به امر و فرمان تو عمل می نمایند، اگر فعل حلال انجام دهی، آنها نیز انجام می دهند و اگر مرتکب حرام شدی، آنان به حرام و گناه می افتند».

۱- کسانی که بعد از من می آیند و سنت مرا روایت می کنند. (همان مدرک)

۲- سزاوارترین مردم به این امر (رهبری) نیرومندترین آنان برآن وداناترین ایشان به امر خداست.

(نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳)

۳- تحف العقول، ص ۲۳۸.

متأسفانه آن عالم بی عمل، ارزش واقعی خود را شناخت.

امام باقر(ع) به قتاده می فرماید: ای قتاده، تو فقیه اهل بصره می باشی؟

عرض کرد: مردم چنین می گویند:

حضرت فرمود: شنیده ام قرآن را تفسیر می کنی.

عرض کرد: بلی!

حضرت فرمود: آگاه باش اگر قرآن را از پیش خود و به رأی خویش تفسیر کنی،

هم خودت هلاک می شوی و هم دیگران را به هلاکت می اندازی.

این که امام صادق(ع) در مورد داوری و حکمیت قاضیان ظالم می فرماید:

«مَنْ حَكَمَ فِي دِرْهَمَيْنِ بِغَيْرِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ»^۱.

آیا این کلام فقط مربوط به قضاوت کردن طاغوتیان است و به گرفتن زکات و خمس

و مالیات و خراج و جزیه و سرپرستی بر معادن و منابع و هزینه کردن اموال مسلمانان

ارتباطی ندارد؟! و عدالت و تقوای انمی طلبد؟! و آیا مقصود از عهد و پیمان الهی که فرمود:

«لَا يَنْالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^۲، همان فتوا دادن و حکم کردن (افتاء و قضاوت) است؟!

امام هشتم(ع) بنا بر نقل کتاب علل به فضل بن شاذان می فرماید:

«مردم باید به حقوق یکدیگر تجاوز نکنند و در مرز خویش حرکت نمایند»^۳.

حال آیا جزایا ولایت و سرپرستی فرد امین این کار انجام می پذیرد؟!

همچنین امام هشتم(ع) می فرماید:

«من فرقه ای از فرق و ملتی از ملل را نمی بینم که بدون سرپرست و قیم به

زندگی ادامه دهد»^۴.

۱- کسی که در مورد دودرهم به غیر حکم خدا، حکم نماید تحقیقاً کافر گشته است. (وسائل الشیعه، ج ۱۸،

ص ۲، روایت ۱۳)

۲- عهد من هرگز به مردم ستمکار نخواهد رسید. (بقره: ۱۲۴)

۳- عیون الاخبار، ج ۲، صفحه ۱۰۰.

۴- عیون الاخبار، ج ۲، صفحه ۱۰۱.

لذا برخداوند تعالی است که قیم را نصب فرماید.
و نیز در جای دیگر می فرماید:

«اگر برای مردم قیمی امین و امامی حافظ و امانت دار قرار داده نشود، دین و ملت از بین می رود و سنت و احکام خداوندی تغییر پیدا می کند و اهل بدعت، در دین اضافه می کنند و منحرفین از دین می گاهند و مسلمانان را به اشتباه می اندازند»^۱. البته این ویژگیهایی که برای رهبری بر شمرده شد، مسلماً مصداق والای آن پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع) هستند که در صورت غیبت و عدم حضور یا عدم تمکن آنها، فقهای عادل و امانتدار این وظیفه خطیر الهی را به عهده دارند، و لذا امام هشتم (ع) رهبری را برای جامعه امری خطیر و عقلی و بدیهی به شمار می آورند.

محمد بن اسماعیل از حضرت جواد (ع) نقل می کند: مردی از یاران ما از دنیا رفت و وصیت نکرده بود، امر او را به قاضی منصوب از طرف خلیفه ارجاع دادند او عبد الحمید بن سالم (که یکی از فقهای شیعه است) را قیم اموال او قرار داد در حالی که آن مرد (میت) ورثه خرد سال و متاع و کنیزانی داشت و عبد الحمید بن سالم متاع او را فروخت اما وقتی می خواست به فروش کنیزان اقدام کند ترسید زیرا آن مرد میت او (عبد الحمید بن سالم) را وصی خود قرار نداده بود، بلکه از طرف قاضی نصب شده بود و کنیزان ناموس او بودند. محمد بن اسماعیل می گوید: داستان را برای امام جواد (ع) بیان کردم حضرت فرمود: اگر قیم فردی مثل تو یا عبد الحمید باشد مانعی ندارد.

از این روایت استفاده می شود که ولایت فقیه و تصرف در اموال و انفس مسلمین، حکمی است الهی و نیازی به جعل امام معصوم (ع) ندارد و یا اینکه جعل توسط خداوند مالک الملوك یا یکی از پدران بزرگوار آن امام انجام گرفته است یا با همین عبارت حضرت اعطاء ولایت نموده است.

موسی بن جعفر (ع) سالهای متمادی در زندان بسر می برد و لازم بود افرادی از فقها نیابت آن حضرت را به عهده داشته باشند، لذا آنها نیز کارهایی از قبیل فتوا دادن، قضاوت، گرفتن وجوه، تعیین قیم و وصی و دیگر کارهای مملکتی مربوط به ولایت فقیه را انجام می دادند.

البته در این راستا چند نفری مانند علی بن ابی حمزه بطنانی و زیاد بن قندی، از مقام خود سوء استفاده کرده و مذهب وقف را پایه گذاری نمودند.

مسأله ناحیه مقدسه که به اصطلاح امروز دفتر امام معصوم (ع) بود و او امر و نواهی امام از آنجا شرف صدور می یافت در زمان امام هادی (ع) گسترش فراوانی یافت و فقهای بین مردم شیعه و امام (ع) واسطه بودند که مسائل را از آن حضرت دریافت و برای سؤال کنندگان می فرستادند و این وضع تا زمان امام زمان (عج) ادامه پیدا کرد که در این ارتباط نمایندگان مشترکی بین امام هادی و امام حسن عسگری و امام زمان (عج) فعالیت داشتند این وسائط تنها نقل فتوا نمی کردند، بلکه اجازه امر و نهی، نصب قیمها، تحویل وجوه و یا هزینه آنرا به عهده داشته اند که این همان ولایت است.

راوی می گوید: از حضرت ابامحمد (ع) درباره عمروی و فرزندش پرسیدم، حضرت فرمود: عمروی و فرزندش مورد اطمینان هستند و آن چه بگویند از جانب من می گویند، پس به سخن آنها گوش فراده و از آنها فرمانبرداری کن.

البته وجوب این اطاعت و فرمانبرداری از آنها دلیل بر ولایت و سرپرستی و نمایندگی آنان از طرف امام (ع) است، زیرا در فتوا و مرجعیت و نقل حدیث، اطاعت معنا ندارد، چون اطاعت در صورتی است که فرمانروا امر و نهی داشته باشد.

این اصل که سرپرست و رهبر جامعه باید عالم، حقوق دان، عادل و دادگر باشد، امری فطری و بدیهی و عقلی است یعنی هیچ کس نمی پذیرد که رهبری و سرپرستی جامعه را فردی جاهل و ظالم به دست گیرد. امام صادق (ع) بنابر

مصلحت در جمعی، چهارنفر را به عنوان وصی خود معرفی می‌کنند و می‌فرمایند: خلیفه، فرماندار، عبدالله افطح و موسی بن جعفر (ع) وصی من هستند.

بنابراین فوق و موازینی که شیعه در دست دارد، بدون درنگ دریافته که امام واقعی و جانشین راستین حضرتش، کسی جز حضرت موسی بن جعفر (ع) که عالم‌ترین و عادل‌ترین افراد است، نیست لذا امامت حضرتش را به جان و دل خریداری کرده است.

امام دهم (ع) در پاسخ برادر خود سؤال می‌کند: آیا حضرت سلیمان، اطلاع نداشت که آصف برخیا عالم‌ترین و تواناترین فرد در بین افراد اوست؟ حضرت فرمود: چرا او کاملاً می‌دانست، سؤال کننده پرسید: پس چرا فرمود: «أَيُّكُمْ يَا بُنَيَّ بِعَزَائِهِمَا»^۱. حضرت فرمود: سلیمان (ع) می‌خواست با سؤال خود به جن و انس و همه حاضرین بفهماند که آصف برخیا جانشین اوست، زیرا او از همه افراد برای جانشینی سلیمان شایسته‌تر بود چون عالم‌ترین و تواناترین آنها بود.

امام حسن عسگری (ع) در ذیل آیه شریفه «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»^۲، فرمود:

«این مربوط به قومی از یهود است».

تا آن‌جا که فرمود:

کسی که به امام صادق (ع) می‌گوید: وقتی عوام یهود چیزی جز آنچه از علمای خود یاد گرفته بودند نمی‌دانستند، چطور تقلید آنها مذمت شده است؟ زیرا عوام مانیز از علمای خود تقلید می‌کنند، پس آن نیز باید مذموم باشد. حضرت فرمود: خیر! زیرا بین عوام ما و عوام یهود جهتی مشترك و جهت تمایز وجود دارد، اما جهت

۱- کدامیک از شما قادر هستید که تخت ملکه سبا را نزد من آورید؟ (نمل: ۳۸)

۲- پس وای بر آن کسانی که (چیزی به نام) کتاب (تورات) از پیش خود نوشته آنگاه آن را به خداوند نسبت می‌دهند. (بقره: ۷۹)

مشرتک، جاهل هردو و تقلید هردو گروه از علما است که در این جهت هیچ کدام خلافی انجام نمی دهند و اما جهت امتیاز که عمل آنها را مذموم و عمل عوام مارا مقبول می کند، تقلید عوام یهود از علمایی است که دروغ می گویند و رشوه و حرام خواری می کنند و احکام را تغییر می دهند، زیرا آنها فاسق بودند و نمی توان آنها را واسطه بین خلق و خدا قرار داد و لذا اگر عوام ما از علمای خود، فسق ظاهری و حرص بردن و فساد ببینند تقلیدشان به مانند تقلید عوام یهود مذموم خواهد بود. آنگاه امام عسگری (ع) فرمودند:

«قَامَا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ ضَائِنًا لِنَفْسِهِ خَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاءِ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقْلَدُوهُ وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بِغَضِ فَقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا كُلَّهُمْ»^۱.

فقهائی که عادل و خداخواه و دین باور و جامع الشرائط هستند، مردم شیعه از آنها تقلید کنند.

حضرت عسگری (ع) تقلید از فقهایی را که مخالف هوای نفس و مطیع امر خدا باشند جایز می دانند و همین حق را برای عوام یهود نیز قائل هستند، به شرطی که آنها از فقهای جامع الشرائط خود تقلید کنند که البته این مقام برای علمای جامع الشرائط همه ادیان ثابت است و اختصاص به دین اسلام ندارد.

اما امام زمان، حجت خدا (روحی و ارواح العالمین لثراب مقدمه الفداء) به تبعیت و پیروی از پدران گرامی خود، فقهاء و راویان احادیث ائمه (ع) را به نیابت خاصه و نیابت عامه، تعیین کرده و فرموده اند:

«وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ أَحَادِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ»^۲.

۱- پس فقهائی که خویشتر دار و حافظ دین و مخالف هوای نفس می باشند و مطیع امور مولایشان هستند بر عوام است که از آنان تقلید نمایند و مسلماً این صفات فقط در بعضی از فقهاء شیعه است نه همه آنان. (وسائل الشیعه، روایت ۳۳۳۸۵)

۲- در حوادثی که رخ می دهد به راویان احادیث ما مراجعه کنید، زیرا آنان حجت من بر شماست و من نیز حجت خدا. (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱، روایت ۹)

راویان احادیث به عنوان عام و خاص برای مرجعیت در فتوی و قضاوت و سایر مشکلات تعیین می‌شوند.

البته این مسئله تکلیف جدیدی از طرف آن حضرت نبوده که به زمان غیبت صغری یا کبری اختصاص یافته باشد، بلکه این مقامی است که از صدر اسلام برای علمای اسلام و در ادیان دیگر نیز از صدر آن برای علمای ادیان دیگر در جوامع بشری ثابت بوده است.

و از طرف دیگر حضرت صادق (ع) فلسفه ذکر متشابهات را در قرآن چنین بیان می‌فرمایند:

«... تا مردم برای فهم معنای آنها به ائمه (ع) مراجعه کنند و از آنان کسب فیض نمایند و از اوامر و نواهی آنها بهره‌مند گردند».

چنانچه در کلمات بعضی از فقهاء نیز چنین آمده بود که فقهاء، فقط نایب زمان غیبت نیستند، بلکه نایب حضور نیز هستند البته در زمان حضور ولایت آنان در طول حیات ائمه (ع) است و با وجود تمکن ایشان، ولایتی ندارند، بلکه با اجازه عام یا خاص حضرات تصدی بعضی از امور را به فراخور صلاحیت خود دارند و حق تقدم با علم و افضل خلق خداست. ولی در صورت غیبت یا عدم تمکن، ولایت فقیهی که در حد بسیار پایین‌تر از آنها قرار داد، شعبه‌ای از ولایت مطلقه آن سروران و موالی اسلام است.

ولایت و امامت امت اسلامی از آغاز غیبت کبری، که در سال (۳۲۹ ه. ق.) بوده، حتی برای لحظه‌ای قطع نشده و تا پایان آن، که طلوع خورشید فروزان امامت و ظهور موفور السرور حضرت بقیة الله الاعظم (عج) می‌باشد، به خواست خداوند ادامه خواهد یافت؛ چه به فرموده رسول اعظم (ص) زمین هرگز از حجت خالی نخواهد بود؛ «قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ»، و به فرموده فرزند بزرگوارش حضرت امام

خمینی (ره) ما نمی‌توانیم کشور اسلامیمان را بدون سرپرست بگذاریم، زیرا عقل سلیم و نقل متواتر و فلسفه محکم امامت بر این حقیقت صحّه می‌گذارد که علاوه بر لزوم وجود افرادی که قدرت بیان احکام الهی و معارف خدائی را داشته و علم آنها با یک یا بیش از یک واسطه به وحی الهی منتهی گردد، مدیران و متصدیان و سرپرستان لایق نیز باید از طرف خداوند متعال و صاحب شریعت منصوب گردند تا بتوانند از ابتلاء امت به هرج و مرج جلوگیری نموده و مردم را تربیت الهی نمایند، البته با رعایت الاعلم فالاعلم. یعنی اگر فرد شایسته‌ای برای نبوّت و رسالت وجود داشته باشد، بر همه کس، حتّی افراد معصوم و شایسته ولایت و امامت، ترجیح دارد و در صورت فقدان و یا غیبت دائمی یا موقت، نوبت به ترتیب به افراد بعد از او خواهد رسید، از امام معصوم گرفته تا فقیه عادل و تا مقلّد عادل و مؤمن ثقه و پائین‌تر.

مراد از اعلمیّت، بالاترین مقامی است که شامل فقه، تدبیر، مدیریت، قاطعیّت، شجاعت و تقوا می‌باشد.

متأسفانه به‌عللی که کم و بیش از آنها اطلاع داریم خورشید امامت معصومین در سال (۳۲۹ هـ. ق) برای مدّتی طولانی، که جز خدا نمی‌داند، زیر ابرهای غلیظ جهل و کفر و ناسپاسی فرو رفت و امت اسلامی و بشریّت را از فروغ نور خود محروم نمود ولی خوشبختانه از لطف خداوند متعال و حجت معصوم (ع)، باب فقه و اجتهاد و مدیریت و مدبّریت باز است و فقهاء به عنوان رهبران الهی مقام خلافت و جانشینی رسول‌الله (ص) را به خود اختصاص داده‌اند و این رشته حتّی برای یک لحظه هم قطع نشده، بزرگانی همچون شیخ مفید، شیخ طوسی، علامه حلی، مجدّد شیرازی، شیخ انصاری و امام خمینی (ره) زمام امور شیعه را به‌دست گرفته و این جامعه را به‌دست با کفایت خود، تا حدّ امکان، با ائمه (ع) پیوند داده و از طاغوتها جدا نموده‌اند.

واضح است که به‌صرف فقه و فقاہت و بیان احکام، بریدگی از طاغوتها میسر نبوده و نیست، بلکه سلطنت الهی لازم است تا با تنبیه و تشویق بتوان سعادت مادی

و معنوی را برای مردم تهیّه نمود.

بهترین نام برای فقهاء، جانشین پیغمبر و امام (ع) است. بحمدالله در نقاط مختلف جهان اسلام، از ایران و عراق گرفته تا مصر و بسیاری از کشورهای اسلامی، حوزه‌های علمی شیعه دائر بوده و آنان این موهبت الهی را دست به دست داده‌اند و امت اسلامی در هیچ برهه‌ای از زمان دچار خلاء علمی و فقدان فقیه شایسته رهبری نبوده و نیست.

امام زمان (عج) با جمله «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ، فَازْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاةِ حَدِيثِنَا»^۱ این دوره نورانی را پایه‌گذاری فرمود.

به اعتقاد ما مسئله ولایت فقیه در تمام قرون و اعصار مطرح بوده است. مانیز در حدّ توان و قدرت و مجال، آراء و نظرات فقهاء شیعه و سنی را قرن به قرن، با ذکر چند نمونه، تقدیم کرده و اگر مجال و فرصت بیشتری دست داد، در آینده و چاپ‌های بعدی آراء تعداد بیشتری را خواهیم آورد (انشاءالله).

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱، ح ۳۳۴۰، أبواب صفات قاضی.

قرن چهارم هجری

۱- شیخ کلینی

۲- ابن جنید اسکافی

۳- حسن بن علی بن ابی عقیل

۴- شیخ صدوق

شیخ کلینی^۱

ایشان صاحب کتاب مستطاب کافی، یکی از کتب اربعه، که همواره مورد مراجعه و قبول علماء شیعه بوده و هست، می باشند. معظم له روایات زیادی را در کتاب اصول کافی، که در حقیقت رساله عملیه اش هم بوده است، نقل کرده است. ما نیز در مورد امامت و ولایت امام و فقیه به آنها استدلال نموده و می نمائیم؛ یکی از آنها روایت مقبوله عمر بن حنظله است که براین امر، به طریقی که در جای خود ذکر نموده ایم، دلالت می نماید.

ابن جنید اسکافی^۲

ایشان از فقهاء عصر غیبت صغری، معاصر علی بن محمد السیمری، آخرین سفیر خاص امام زمان (عج) می باشند، وی صاحب کتاب «تهذیب الشیعه لاحکام الشریعه»، که (۲۱) جلد است، می باشد. صاحب جواهر (ره) در جلد (۲۱) از کتاب جواهر، از اسکافی (ره) نقل نموده که ایشان و تعدادی دیگر از فقهاء، بنا بر آنچه از آنها نقل شده، اقامه حدود در حال غیبت امام (ع) و حکم نمودن بین مردم را در صورت ایمن بودن از ضرر، برای فقهاء عارف به احکام شریعت مقدسه، جائز می دانند.

۱- متوفای سال (۵۳۲۹ ق).

۲- معروف به اسکافی، متوفای سال (۵۳۸۱ هـ ق).

لازم به یادآوری است که قضاوت با توجه به اجراء حکم و اجراء حدود از لوازم و شئون ولایت فقیه است و معارضه خلفاء و سلاطین وقت با آنان نیز دلیل دیگری بر این مطلب می باشد.

حسن بن علی بن ابی عقیل^۱

ایشان از اساتید ابن قولویه قمی و شیخ مفید بوده است. وی فقیه و متکلم بزرگ، پایه گذار اجتهاد و نظر در ادله و جمع بین مدارک احکام، معاصر واقدم از ابن جنید، فقیه بزرگ دیگر^۲، می باشد.

شیخ صدوق^۳ و علی بن بابویه قمی^۴

شیخ صدوق رئیس المحدثین و از بزرگانی است که عدالتش را از ضروریات مذهب شمرده اند. وی صاحب کتاب «من لایحضره الفقیه»، که یکی از کتب اربعه مورد اعتماد شیعه است، می باشد. پدرش علی بن بابویه قمی است.

رساله ای که علی بن بابویه خطاب به فرزندش نوشته، مرجع فقهاء شیعه و مورد اعتماد آنان می باشد؛ و چنانچه در مسئله ای روایت مستندی در دست نداشته باشند به آن مراجعه نموده و آن را معتبر می دانند.

نامه صادره از ناحیه مقدسه امام حسن عسکری (ع) خطاب به وی و توصیه و تمجید از او، معروف است. در این نامه آمده است: «... یا شیخی و مُعْتَمِدِی وَفَقِیْهِ...»^۵. شیخ یعنی بزرگ و رئیس؛ انتساب این مقام یعنی ریاست به آن حضرت،

۱- معروف به عمانی (به ضم عین و تخفیف میم) و از بلاد بحرین می باشد، تاریخ وفات وی در دست نیست.

۲- این دو بزرگوار معروف به قدیمین می باشند.

۳- متوفای سال (۳۸۰ ه. ق.).

۴- متوفای سال (۳۲۹ ه. ق.)، که پایان غیبت صغری و سال وفات آخرین سفیر حضرت بقیه الله (عج) می باشد.

۵- کتاب ریحانة الادب، ج ۷، ص ۴۰۲.

از نصب عام نشأت گرفته است؛ همان طور که کلمه دوّم یعنی «معتمد» بر صلاحیت وی برای خلافت و جانشینی آن حضرت، در زمان غیبت دلالت می‌نماید.

این القاب افتخاری و در عین حال حقیقی به وضوح حکایت از ولایت و سرپرستی شیعه دارد، چنانکه در همین نامه مأموریت ابلاغ و هدایت شیعه به او واگذار شده است. مؤید این گفتار دخالت ابن بابویه (ره) در اموری است که به فتوا و اظهار نظر در مسائل شرعی مربوط نمی‌باشد مثل برخورد خشن و دستور زدن حلاج. نمی‌توان گفت که این موارد از باب امر به معروف و نهی از منکر، که به گمان باطل عده‌ای یک واجب فردی است، می‌باشد؛ زیرا امر به معروف و نهی از منکر وقتی از حرف و زبان تجاوز نمود، به طور قطع از اختیارات حکومت و ولایت امر می‌شود. شیخ صدوق (ره)، مرحوم شیخ کلینی و شیخ طوسی (ره) روایت مقبولة عمر بن حنظله را، که به نظر ما وعده زیادی از فقهاء شیعه در طول تاریخ فقه، دلیل بر ولایت فقیه می‌باشد، در کتب معتبر خود که حاوی فتاوی ایشان بوده نقل نموده و مورد قبول قرار داده‌اند؛ زیرا در این روایت، فقیه اهل بیت را قائم مقام سلطان و حاکم منصوب از جانب ائمه معصومین (ع) به حساب آورده و اطاعت حکم او را بر شیعه واجب فرموده‌اند؛ همچنین از جمله «فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ فَأَنَّمَا اسْتَحَقَّ بِحُكْمِ اللَّهِ...»^۱ ولایت مطلقه فقیه و وجوب اطاعت مطلقه استفاده می‌شود. واضح است که تعبیر «حاکم» در عرف متشرعه و روایات و کتب فقهی و لغت، حکایت از کسی دارد که دارای حکم و سلطنت می‌باشد، نه خصوص قضاوت بین دو طرف دعوا و تعیین وظیفه شرعی بدون هیچگونه اعمال زور. شاید علت اطلاق «حاکم» بر قاضی همین جهت باشد که قاضی با انفاذ حکم خود دعوا را در عینیت خارج فیصله داده است، نه در مرحله انشاء و اعلام.

در روایت معروف که شیخ صدوق (ره) و دیگران نقل فرموده‌اند آمده است:

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۹، ح ۱ (۲۳۴۰۰) «ابواب صفات القاضی».

«حفص بن غیاث می گوید از حضرت ابی عبدالله (ع) سؤال کردم چه کسی می تواند حدود را اجراء نماید؟ فرمود: «إِقَامَةُ الْحُدُودِ إِلَى مَنْ إِلَيْهِ الْحُكْمُ» یعنی حاکم است که می تواند حدود را اجراء کند»^۱

واضح است که در درجه اول وبالاتر این امام است که حاکم است و حدود را اجراء می نماید؛ بنابراین اگر قاضی منصوب از جانب سلطان، متهمی را به حد محکوم کرد، می تواند به عنوان حاکمیت از طرف امام، حد مقرر را در باره او اجراء نماید؛ هرچند مورد روایت شریفه قضاوت در منازعات و مخاصمات است اما مورد، مقید اطلاق «فَأَنبَى قَدْ جَعَلْتُهُ حَاكِمًا» نیست.

از این گذشته، قضاوت مخصوص مواردی است که تاب عمل به ایمان (سوگند) و گواهاها را داشته باشد و حال آنکه مورد روایت اینگونه نیست (والله العالم)؛ بلکه لازم است سلطان حق و امام عادل حکم کلی الهی را در موردی که موضوعش ثابت و مورد خلاف و منازعه نیست، اعلام و اجراء نماید به نحوی که طرفین منازعه اگر حکم کلی الهی را در مورد دین یا میراث می دانستند، خود هم می توانستند آن را به اجراء گذارند و در مورد عدم تمکین متخاصمین نیازی جز به شمشیر و تازیانه وجود ندارد.

پس در مورد روایت به حاکم نیاز بوده نه به قاضی. امام (ع) نیز فقیه را به عنوان «حاکم نافذالحکم» معین فرموده است؛ البته لازمه حاکمیت و امامت فقیه، جواز قضاوت اصطلاحی هم هست، همچنانکه لازمه نیابت فقیه از امام معصوم (ع) ولایت و حکومت مطلقه می باشد، البته به استثناء مواردی که نص بر عدم جواز دخالت داشته باشیم.

با بیانی که عرض شد بسیاری از اشکالات شیخ (ره) به روایت در رابطه با قضاوت منتفی می گردد. اشکالات ایشان در باب قضاوت به شرح زیر می باشد:

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب اقامة الحدود الى من اليه الحكم، ص ۳۳۸، ح ۳۴۱۶۱.

۱- تعدّد قضاة در عرض هم.

۲- مراجعه به قاضی دیگر بعد از صدور حکم توسط قاضی اوّل.

۳- لزوم تسلیم به قاضی تعیین شده توسط منکر.

این مسائل مربوط به قضاوتی است که موضوع مورد اختلاف باشد نه حکم کلی، زیرا در صورت دوم حاکمی مقدّم است که صلاحیت حکومت، فتوا و حکمش مورد تأیید امام (ع) باشد و هر دو یعنی مدعی و منکر ملزم به رجوع به او هستند و اختیار انتخاب هیچ یک ملاک نیست.

به تعبیر دیگر، از جمله «فَارْضُوا بِهِ حُكْمًا» لزوم تبعیت و اطاعت طرفین دعوا از فقیه استفاده می شود؛ برخلاف نظر شیخ انصاری (ره) در باب ولایت فقیه که فرموده است: «حجّیت رأی و حکم قاضی منوط به انتخاب متخاصمین می باشد». ولایتی که از روایت استفاده می شود ولایت استقلالی فقیه است نه غیر استقلالی.

این جانب اکنون در صدد آن نیستم که تمام جوانب مسئله را در رابطه با روایت مورد بحث قرار دهم، بلکه می خواهم عرض کنم کسانی که روایت را نقل و مورد قبول تلقی نموده اند، چه مشایخ فوق و چه سائر فقهای که در این کتاب به آنها نسبت اعتقاد به ولایت مطلقه را داده ایم، می توانیم در زمره قائلین به ولایت مطلقه قرار دهیم؛ و چنانچه بعضی از علماء فقط در باب قضاوت و یا اجراء حدود به این روایت تمسّک کرده باشند ممکن است از آن باب باشد که قضاوت، اجراء حدود و امثال آن را از شئون ولایت می دانسته اند، نه اینکه روایت را فقط ناظر بر قضاوت و اجراء حدود تلقی نموده و منکر ولایت مطلقه باشند.

برای اینکه نظریه فوق در معنای روایت را طبق نظر خَرِیط فَنّ^۱ فقاہت، مرحوم صاحب جواهر (ره)، تأیید کرده باشیم، عین عبارات ایشان را در ردّ شرایع^۲

۱- استاد فن.

۲- نویسنده متن کتاب شرایع یعنی محقق حلّی (ره) در مسئله ولایت فقیه و اقامه حدود توسط فقیه، تردید نموده است.

نقل می‌نمائیم:

«... بنابراین بعد از قبول صحّت مطالب فوق، توقف نمودن مصنف و بعض کتب فاضل^۱، به‌ویژه با وجود دلیل روشن در مسئله یعنی فرموده امام صادق(ع) در مقبولة عمرین حنظله، غریب و دور است.»

«... يَنْظُرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ فَإِنَّمَا بِحُكْمِ اللَّهِ اسْتَحَقَّ وَعَلَيْنَا رَدُّ الرَّادِّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى حَدِّ الشُّرُكِ بِاللَّهِ»^۲.

ایشان ادامه می‌دهد تا اینکه می‌فرماید:

«... یا به ادعای اینکه اقامه حدّ، حکم است؛ مخصوصاً مثل حدّ قذف^۳، با مرافعه^۴ نزد او وثابت شدن پیش او و حکم نمودن وی به ثبوت حدّ بر قاذف، زیرا مراد از حکم بر او، انفاذ حکمی است که کرده، نه مجرّد حکم بدون انفاذ. یا برای ظهور قول امام(ع) «فَأِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» در اراده ولایت عامّه نظیر کسانی را که برای اطراف و اکناف می‌فرستاده‌اند زیرا نصب خاص‌ها دلالت بر ولایت عامّه دارد.»

همانطور که نواب اربعه نیابت عامّه داشته و امام زمان(عج) بر شیعه امر فرموده‌اند که از آنها اطاعت کنید، در زمان غیبت کبری فقهاء نیابت عامّه دارند، نه فقط حقّ قضاوت یا امر به معروف و نهی از منکر و یا اجراء حدود.

در زمان محمد شاه قاجار، آقاسی معروف که مخالف روحانیت و حاکمیت آنها بوده عمرین حنظله را دشنام می‌داد؛ این مطلب مقبولیت روایت ابن حنظله را نزد فقهاء زمان شاه قاجار ثابت می‌کند.

۱- علامه حلی(ره).

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۹-۹۸، ح ۱ (۳۳۴۰۰) ابواب صفات القاضی و فروع کافی، ج ۷، ص ۴۱۲، ح ۴.

۳- نسبت زنا دادن به کسی.

۴- بردن دعوا و شکایت پیش کسی.

قرن پنجم هجری

۱- شیخ مفید

۲- سید مرتضی (علم الهدی)

۳- حمزة بن عبدالعزیز دیلمی (سلار)

۴- شیخ ابوالصلاح حلبی

۵- شیخ طوسی

۶- قاضی عبدالعزیز حلبی (ابن البراج)

شیخ مفید^۱

ایشان از فقهاء بزرگ شیعه وبه «ابن المعلم» معروف می‌باشد؛ وفات او مورد تسلیت حضرت بقیة الله الاعظم (عج) قرار گرفته ودر مورد او این شعر معروف سروده شده است: «يَوْمٌ عَلَى آلِ الرَّسُولِ عَظِيمٌ».

این بزرگوار متکلمی توانا، واستاد شیخ طوسی (ره) بوده است. کتاب فقهی ایشان «مقنعه» می‌باشد. «تهذیب» که یکی از کتب اربعه می‌باشد، شرح مقدار معتنابهی از آن کتاب است.

ایشان در کتاب شریف مقنعه می‌فرمایند:

«اقامة حدود به سلطان اسلام یعنی ائمة هدی(ع)، که از طرف خداوند متعال منصوب شده‌اند، محول می‌باشد؛ این بزرگواران، فقهاء شیعه خود را منصوب نموده و اظهار نظر در این امور را به آنان تفویض فرموده‌اند؛ البته در صورت امکان باید این مسئولیت را به عهده گیرند».

بنابراین در صورتیکه بتوانند بر بنده یا فرزند خویش اقامه حد کنند واز سلطان جور نهراستند، باید این کار را انجام دهند ودر صورت رسیدن ضرری بر خود آنها ویا دینشان، این عمل از عهده آنان ساقط می‌باشد.

همچنین در صورت ترسیدن از ظالم، باید بر خویشاوندان خود اقامه حد کنند یعنی سارق را دست‌بریده، زانی را تازیانه زده وقاتل را بکشند.

در این رابطه هرکس مقامی اعم از قضاوت وولایت، برگروهی از مردم مسلمان پیدا

کند، اقامه حدود و تنفیذ احکام و امر به معروف و نهی از منکر^۱ و جهاد با کفار بر او لازم می‌شود؛ و تا مادامی که از حد الهی تجاوز نکرده و از سلطان جور اطاعت ننموده است، بر برادران ایمانی او لازم است که او را یاری نمایند.

فقهاء شیعه در صورتی که از ضرر مفسدین در امان باشند، در نمازهای پنجگانه^۲ می‌توانند امامت را خود و یا منصوب آنها به عهده گیرند. آنها می‌توانند بین متخالفین قضاوت نموده و در صورت فقدان یتنات، بین آنها صلح دهند و آنچه را که از طرف اسلام به قاضی محول شده انجام دهند؛ زیرا ائمه (ع) آن را به آنها تفویض فرموده‌اند^۳.

دلیل بر این مطلب اخبار معتبری است که از ائمه (ع) رسیده و متخصصین شناخت آثار و اخبار بر آن صحه گذاشته‌اند؛ تا آنجا که می‌فرماید:

«هرکس از اهل حق که منصوب از طرف ظالم باشد ویر قومی چیره شود، در ظاهر حال از طرف او امیر می‌باشد اما در حقیقت از جانب صاحب الامر (عج) و یا اجازه او منصوب شده است؛ بنابراین در صورت امکان باید حد را بر فجّار و اهل ضلال و اهل گناه از غیر شیعه نیز اجراء نماید؛ این خود از بزرگترین جهادها است»^۴.

از این فراز استفاده می‌شود که منصوب از طرف ظالم اگر فقیه هم نباشد وظیفه دارد حدود را بر مخالف و موافق جاری نماید؛ البته باید احکام را بداند و قدرت مدیریت و مدبّریت و انفاذ احکام را داشته باشد. ایشان در ادامه می‌فرمایند:

«هرکس که برای ولایت، چه از نظر علم و فقاہت و چه از نظر مدیریت و تدبیر و قدرت، صلاحیت نداشته باشد، تصدّی این منصب بر او حرام می‌باشد؛ زیرا او از

۱- این دومورد از وظایف محوله به والی و رهبر می‌باشد؛ امر به معروف و نهی از منکر زبانی هم باید به اجازه او واقع شود، ما این مطلب را در فصل بررسی کتاب شرایع اثبات خواهیم کرد.

۲- نمازهای فطر، اضحی، استسقاء، کسوف و خسوف.

۳- کتاب مقننه، ص ۸۱۰، چاپ انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۴- کتاب مقننه، ص ۸۱۲.

طرف صاحب الامر (عج) مأذون نیست و هر عملی انجام دهد مورد مؤاخذه و حسابرسی خواهد بود و چه بسا کارهای صحیحی را هم که انجام می‌دهد مشمول این حکم باشد^۱.

تذکر چند نکته مهم، لازم به نظر می‌رسد:

۱- شیخ مفید (ره) دلیل ولایت فقیه را اخبار معتبر و آثاری که مورد تصدیق متخصصین فن قرار گرفته است می‌داند، در اینصورت اشکال مطرح شده از سوی برخی از علماء معاصر در باره سند حدیث عمر بن حنظله مردود است؛ زیرا این گونه تعبیرات از شخصی چون شیخ مفید (ره) و همچنین عمل بزرگانی مثل رئیس المحدثین و شیخ طوسی هر چند وثاقت شخص راوی را ثابت نمی‌کند، اما موجب وثوق و اطمینان به صدور روایت می‌باشد؛ وثاقت و اطمینان چنین روایتی حتی بیش از روایتی است که وثاقت راوی آن توسط همین بزرگان تأیید شده است.

۲- ولایت ادّعائی شیخ مفید، ولایت مطلقه نشأت گرفته از ولایت مطلقه صاحب الامر (عج) است که به چند قسمت آن تصریح نموده است: نمازهای پنجگانه، که یا به طریق اولی شامل نماز جمعه می‌شود و یا به دلیل دخول آن در نمازهای پنجگانه، نماز استسقاء، خسوف و کسوف، نماز عید فطر و اضحی، قضاوت از روی قسم و بیّنات، صلح الزامی بین متخاصمین در صورت نبودن بیّنات و اقامه حدود.

۳- ولایت در درجه اول از آن فقهاء عارفی است که قادر به انجام امور محوله باشند، و در صورت عدم تمکّن آنها، افرادی که به نحوی در دولتهای غاصب به مقامی رسیده‌اند از طرف ولی الله (عج) مأذون می‌باشند؛ مسلمانان نیز در این رابطه باید از آنها حمایت کنند.

۱- کتاب مقننه، ص ۸۱۲. البته احتمال می‌رود که اقامه نماز جمعه را در چنین زمانهائی جایز نداند ولی این معنا با قول به ولایت مطلقه فقیه منافات ندارد در این باره توضیح خواهیم داد.

۴- فقیهی ولایت دارد که قدرت تدبیر و انجام امور محوّل از سنخ موارد بالا را داشته باشد؛ در غیر اینصورت، فرد متدین و قادری که بر طبق آراء ائمه اهل بیت (ع) عمل می‌کند بر دیگران تقدّم حتمی دارد، هرچند فرد دیگری بعنوان فقیه اعلم باشد؛ زیرا حکم حاکم حتّی بر فقیه اعلم نیز نافذ است، بلکه می‌توان گفت که دخالت نمودن فقیه فاقد قدرت، به دلیل مأذون نبودن از طرف حضرت صاحب الامر (عج)، غیر جائز، حرام و مستوجب عقوبت الهی است.

توضیح:

به مناسبت هزاره شیخ مفید(قده) کنگره‌ای از جانب جامعه مدرسین برگزار وبه حقیر پیشنهاد شد تا مقاله‌ای در این رابطه تهیه نمایم. این جانب در میان موضوعات پیشنهاد شده موضوع «ولایت فقیه از دیدگاه شیخ مفید» را پذیرفتم. واینک آن مقاله:

ولایت فقیه از دیدگاه شیخ مفید (قده)

اولین فقیه‌ی که به نظام ولایت فقیه در کتب فقهی خود به‌ویژه کتاب «مقنعه»، به عنوان نظامی الهی تصریح فرموده و تمام تلاش خود را برای تحکیم مبانی و مبادی این نظام الهی به کار برده، فقیه بزرگوار و متکلم عالیه در مرحوم شیخ مفید(ره) بوده است، به حدی که مبعوض‌ترین فقهای شیعه امامیه، نزد علماء سایر مذاهب، قلمداد می‌شد و در عین حال، چشم مخالفین را از هیبت و ابهت و جلالت خود پر کرده بود و قبل از بحث و بررسی در مورد نظریه شیخ مفید(ره) پیرامون ولایت فقیه، اشاره‌ای هرچند گذرا به نظرات حضرت امام خمینی(ره) در این زمینه و مبارزات پی‌گیر و طاقت‌فرسای معظم‌له در راستای تحقق آن می‌نمائیم:

امام راحل از اوایل عمر گرانبهای خویش تلاش همه‌جانبه‌ای را برای نجات مستضعفین جهان، به‌ویژه مسلمانان و بالخصوص شیعیان، آغاز نمود. او در سالهای تبعید خود به ترکیه لائیک و عراق کتاب «تحریر الوسيله» را، که رساله عملی انقلاب بوده و برخلاف سایر رساله‌های عملیه آن زمان مشتمل بر مسائل حکومتی اسلام، از

قبیل جهاد، دفاع، امر به معروف ونهی از منکر وروابط اقتصادی وسیاسی با حکومت های اسلامی و غیر اسلامی است، به رشته تحریر درآورد. همچنین بحث ونوشتار «حکومت اسلامی» را در کنار کُهِفِ حَـصِـین و غِیَاثِ مُضْطَرُّ مُسْتَكِـین، مرقد امیر مؤمنان (ع) به عنوان هدف وآرمان مقدس مبارزه با ستم واستکبار، به جهانیان، به ویژه علماء دین، ومسلمانان ایران وعراق ارائه فرمود. از تمام علماء، مراجع، فضلاء واندیشمندان درخواست نمود تا دست به دست هم داده، تز جدائی دین از سیاست را علماً وعملاً ابطال نمایند. وی در این مسیر پُر پیچ وخم، توفیق یافت تا مبنای شرعی وقانونی حکومت جمهوری اسلامی را تبیین نماید؛ نظامی که برخلاف دوگونه دیگر نظام های جهانی، یعنی «شرق وغرب»، بر اساس ولایت وپیوند تنگاتنگ بین مردم وفقیه وبدون امتیاز وسلطه یکی بر دیگری شکل گرفته است، معظم له در این زمینه می فرماید:

«آنچه از اختیارات ومسئولیت ها که برای پیغمبر (ص) وامام معصوم ثابت است، برای او (فقیه) هم ثابت می باشد»^۱

اعتقاد شیعه براین است که خداوند متعال اختیار دین وبندگان خویش را به رسول اکرم (ص) واگذار نموده است وتمام آن اختیارات، بدون هیچ کم وکاستی، به ائمه معصومین -علی وفرزندانش (ع)- تفویض شده است.^۲ در یکی از روایات صحیحه، تفویض به امکان سیاست عباد معلل شده است^۳، که می توان آن را به عنوان یکی از ادله تعمیم آن به فقهای جانشین، که اصل آن به ادله عقلی ونقلی ثابت شده است، قلمداد نمود.

امام راحل (قده) در آن بحث، این منصب را تفویضی از جانب خداوند متعال

۱- کتاب ولایت فقیه امام خمینی (ره).

۲- کافی، ج ۱، ص ۲۶۶، باب التفویض...

۳- کافی جلد ۱ ص ۱۶۶ روایت فضیل بن یسار، باب التفویض...

و پیامبر عظیم الشان او می دانند، نه از سوی مردم و آراء دمکراتیک؛ گرچه در قانون اساسی و برخی از سخنرانی های خود، ذکری از اتکاء و استناد حکومت به آراء مردم هم به میان آورده اند. جمع بین این دو گفتار به نظر من این است که بگوییم: معظم له، اعتماد به مردم در تشکیلات حکومتی را، به استناد اختیارات الهی خود، به مردم مسلمان و ایثارگر ایران هدیه کرده اند.

آن مرحوم مُتعالی المکان، در طول ده سال پس از پیروزی انقلاب، زوایای ولایت مطلقه را نمایان تر کردند. اوج این تفسیر و توضیح مطالبی بود که معظم له در سال ۱۳۶۷، دائر بر قدرت ولی فقیه در تعطیل نماز، روزه، حج، مُزارعه، مُسافات و تصرف در خانه مردم اعلام کردند؛ حتی در آخر بیانیه معروف، مصلحت نظام اسلامی را، که به وحدت همه مردم متکی است، و بقاء نظام را، که موجب بقای همه اصول و فروع دین مقدس اسلام است، بر همه فروع مهم اسلام، که اهم آنها نماز و روزه و حج می باشد ترجیح دادند.^۱

در یکی از سخنرانی ها اشاره فرمودند که:

«ولی فقیه، در صورت اقتضاء مصلحت نظام، می تواند شخص یا شخصیتی را، بدون ارتکاب گناه و جرم و جنایتی، از بین ببرد»^۲.

حقیر، با توجه به فرموده های ایشان و ملاحظه آیات متعدده قرآن کریم در سوره های کهف و طه - داستان های «موسی و خضر» و «موسی و هارون» - و عموم روایات «کافی» و بعض روایات دیگر، و با توجه به این که مصلحت نظام، در حفظ وحدت است؛ طی نامه مفصلی^۳ اعتقادات خویش را در این زمینه به ایشان عرضه داشتم که قسمتی از آن به قرار زیر است:

۱- صحیفه نور صفحه ۱۷۱.

۲- این سخنرانی را از رادیو شنیده ام.

۳- نامه هم اکنون نزد این جانب موجود است.

«آیات سوره کهف دلالت دارد بر این که بنده صالح خدا و مأمور او، می تواند طبق اراده خود و خدا، کشتی کارگران را از کار ببندازد و جوان بی گناهی را کشته، و موسای آزاد و مختاری را، به بیگاری بدون اجرت بگیرد؛ و همچنین آیات سوره طه دلالت دارد بر این که حضرت هارون خلیفه حضرت موسی (ع)، در سکوت نسبی خود در مقابل گوساله پرستان، به دلیل ترس از ایجاد تفرقه و نابودی نظام تأسیسی برادر، معذور و بلکه مأجور بوده است؛ زیرا که حضرت موسی علیه السلام او را در دعای خیر مغفرت، و دخول در رحمت الهی، شریک نموده است». در پایان نوشته، از معظّم له ردّ یا تأیید نظرات خود را خواستار شدم. ایشان در جواب مختصری که مرحمت فرمودند، تلاش حقیر را در هدایت مردم بوسیله مطالب صحیحه ستودند^۱. خبرگان قانون اساسی، در تدوین قانون اساسی گام بزرگی برداشتند، و در رابطه با شرائط ولیّ فقیه، اضافه بر شرائط افتاء عوامل دیگری همچون مدیریت و مدیریت و بینش سیاسی و اجتماعی را شرط دانستند که با تأیید امام راحل (قده) این موارد تثبیت شد. تلاش آن بزرگوار هنگام تأسیس شورای بازنگری قانون اساسی بر این بود که رهبر باید علاوه بر اجتهاد مصطلّح، در امور رهبری نیز مجتهد باشد؛ که لازمه ضروری آن، تفکیک مقام رهبری از مرجعیّت می باشد؛ به این نحو که اگر فردی در اجتهاد مصطلّح، اعلم باشد؛ و دیگری از نظر علمی و عملی در امور رهبری اعلم و اقوی باشد، فرد دوم برای رهبری متعیّن بوده، و اوّلی، ولو در حدّ مرجعیّت و اعلمیّت باشد، بایستی مطیع و فرمانبردار او باشد؛ و تمامی امور کشور، از تعیین مسؤولین سیاسی و قضائی و اجرائی و انفال و خمس و زکات و اراضی خراجیه، همه و همه از اختیارات وی می باشد.

ولایت مطلقه به معنای تصرف در همه امور کشور لدی المصلحه می باشد. همه ارگان ها و نهادها، نظیر: دانشگاه ها، حوزه های علمیّه، مجالس قانونگذاری،

مراجع و مرجعیت و مدرّسین و کُرسی تدریس، مساجد و ائمه جمعه و جماعت، مراکز اقتصادی و سیاسی و غیره، فقط در اختیار رهبر است؛ و حتّی خَلع از مرجعیت، نسبت به کسی که مرجعیت او برای جامعه اسلامی مضرّ است، از وظائف اوست. البتّه طبق تصریح شورای بازنگری، کمال مطلوب در تعیین مقام رهبری، اجتماع هردو اعلّمت است.

در اینجا لازم است به اشکالاتی که در خصوص اختیارات ولی فقیه شده است پاسخ مقتضی داده شود.

گفته شده که «الصلوة لا تُترکُ بِحالٍ» مشهور بین فقهاست و در حال غرق شدن هم تعطیل بردار نیست و بعضی با فرض وقوع، اظهار آن را به مصلحت ندانسته‌اند و برخی امکان تعارض مصلحت نظام و نماز را غیرممکن پنداشته‌اند.

اولاً عبارت مذکور طبق تصریح علمای ما روایت معصوم (ع) نیست بلکه عبارتی اصطیادی است.

ثانیاً موارد موجود در باب اهم و مهم عبارت مذکور را مورد نقض قرار می‌دهد به علاوه در جای دیگر بعضی از فقهای ما به مقتضای «لا صلوة الا بطهور» فتوی به جواز ترک نماز برای فاقد الطهورین داده‌اند.

ثالثاً بر فرضی که عبارت فوق روایت صحیح‌ه‌ای باشد ولی اطلاق آن ناظر به حالات مکلف مانند مریض، مسافر، عاجز از بعض اجزاء، غریق و امثال آنهاست؛ در صورتیکه ادعای ما حکومت ادّله ولایت فقیه بر روایاتی نظیر روایت «النّاسُ مُسَلّطُونَ عَلٰی اَمْوَالِهِمْ وَانْفُسِهِمْ» می‌باشد.

از اینها گذشته این اشکال در صورتی وارد است که امام راحل (قده) را از بعضی صلاحیت‌های بارز علمی و عملی جدا بدانیم و حال آن‌که به تصدیق دوست و دشمن ایشان سیاستمداری حکیم و فقیهی عظیم الشان بودند.

مضافاً بر این آیا می‌توان (العیاذ بالله) گفت پیامبر اکرم نظر به احتمال خلجان

شرک مورد خطاب «لَنْ أَشْرَكَتَ لِيَخْبَطَنَّ عَمَلُكَ» واقع گردید؟! پس برای تأکید در اختیارات ولایت فقیه این گونه سخن گفتن، معنی ندارد.

از سوی دیگر در مواردی ضرورت ایجاب می کند که به صورت مقید و موقت، نظیر غافلگیری سپاه اسلام در حمله ناگهانی دشمن که امکان شکست اسلام می رود، بعضی احکام نظیر نماز تعطیل شود و چه اشکالی بر تعطیل وجود دارد؟! از همه بالاتر مشهور بین مورخین اهل سنت این است که علی (ع) بخاطر رسول الله (ص)، نماز را ترک کرد و سپس خورشید برای ایشان بازگردانده شد تا نماز را بجا بیاورند. آیا تصریح به این مطلب مستلزم سوءاستفاده روشن فکران نیست؟! باید دوطرف قضیه را نگاه کرد، اگر ذکر آن مصلحت مهمتری داشته باشد سوءاستفاده را جبران خواهد کرد.

مطلب دیگری که اشکال می شود این که آیا اساساً امکان تعطیل نماز و عبادت خداوند با توجه به اهمیت والای آن وجود دارد؟

بله، به اعتباری بایستی قائل شد نماز از نظام مهم تر است، چه اینکه همه چیز بخاطر نماز است و نظام هم وسیله بپاداشتن و مقدمه نماز می گردد. ولی به اعتبار دیگری که اهمیت دارد و مدّ نظر ماست، حفظ نظام از عبادت بدنی خدای یگانه هم مهم تر است؛ زیرا با حفظ نظام و تعطیل موقت عبادت ظاهری امکان برقراری آن وجود دارد ولی با از بین رفتن نظام، همه چیز از توحید عملی یا فروع مهم برای همیشه از بین می رود. البته مقصود از توحید همان توحید عملی است نه اعتقادی و ترک آن نظیر شرک عمار یا سر امکان دارد که واقع گردد و احتمال وقوع آن هم می رود و بالاخره طبق روایتی که تواتر معنوی دارد حکومت اسلامی و ولایت بدلیل

۱- بخاطر دارم مرحوم آیت الله العظمی بروجردی (ره) به فردی که برای تبلیغات به آلمان اعزام نموده بودند سفارش کردند که عدم اجتناب از اهل کتاب و روزه نگرفتن روزهای بلند وظیفه شماس است و بعهده من، با اینکه هیچ عنوان ثانوی وجود نداشت جز ترویج اسلام و می توانست آنجا را ترک کند و این همان تقیه مداراتی است.

زمینه سازی آن برای تحقق همه اسلام مهمترین اصل است «مَا تُودِي بِشَيْءٍ مِثْلَ مَا تُودِي بِالْوَلَايَةِ»^۱.

کلام آخر اینکه اشکالات فوق الذکر جز بهانه ای برای منکران این اصل اساسی اسلام نیست.

عَلَّتْ نَقْلَ این مطالب از امام راحل دو چیز است:

۱- این که، این مطالب به حقیر اختصاص ندارد ورأی فقیهی بزرگ و حکیمی سترگ است.

۲- این که، موضوع رساله، خوب روشن شود.

اکنون به اصل بحث، یعنی «ولایت فقیه از دیدگاه شیخ مفید» می پردازیم: پس از اعتراض لیبرال ها به حضرت امام (قده)، در مورد اختیارات ولی فقیه آنچه از کتب فقهیه فقهای شیعه در دسترس را بررسی نموده و مواضعی را که مربوط به ولایت فقیه بود یادداشت کردم و به این نتیجه رسیدم که ولایت مطلقه فقیه را می توان نظر اکثریت قاطع فقهای شیعه دانست.

با این که تعبیرات سه نفر از فقهای بزرگوار ما، مرحوم صاحب جواهر^۲ و مرحوم نراقی^۳ (صاحب عوائد) و مرحوم آیت الله بروجردی^۴ (قده) جامع و نسبتاً رساست، لکن هیچ یک نظیر مرحوم شیخ مفید (اعلی الله مقامه) به نکات وزوایای حساس توجه نفرموده اند و جالب این است که شیخ مفید (ره) بعد از بیان این که: «فقهاء شیعه می توانند امامت نمازهای پنج گانه و اعیاد و استسقاء و کسوف و خسوف را، در

۱- مقدمة وسائل الشیعه جلد اول

۲- «مُتَكِرٌ وَلَايَتِ فُقِهٍ، طَعْمُ فِقْهٍ رَا نَچَشِيْدَه اِسْت.» (جواهر الکلام، جلد ۲۱- ص ۳۹۷).

۳- «إِنْ كَلِمَةُ مَا لِلْفَقِيهِ الْفَادِلِ تَوَلَّيَهُ وَكَهَ الْوَلَايَةُ فِيهِ أَمْرَانِ، أَحَدُهُمَا كُلَّمَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالْإِمَامِ الَّذِي نَهْنَهُم سُلَاطِينِ الْأَنْامِ وَخَصُولِ الْإِسْلَامِ فِيهِ الْوَلَايَةُ وَكَانَ لَهُمْ فَلِلْفَقِيهِ أَيْضًا ذَلِكَ.» (عوائد الايام، ص ۱۸۷).

۴- صلوة الجمعة، ص ۵۲. إِنْفَقَ الْخَاصَّةُ وَالْعَامَّةُ أَنَّهُ يَلْزَمُ فِي مُجِيطِ الْإِسْلَامِ وَجُودُ سَائِسٍ وَزَعِيمٍ يَدْبُرُ أُمُورَ الْمُسْلِمِينَ بَلْ هُوَ مِنْ ضَرُورِيَّاتِ الْإِسْلَامِ.

صورت تمکّن و امنیّت به عهده گیرند و بین مردم قضاوت کنند و در صورت عدم وجود بینات، بین آنها را اصلاح کنند و تمام اموری که در اسلام به قضاوت محوّل شده است را انجام دهند، می فرماید: «دلیل تفویض این امور از جانب ائمه هدی (ع) به فقهاء، اخبار صحیحه و ثابت از ائمه است که صحّت آنها مورد قبول کارشناسان آثار قرار گرفته است»^۱.

قدرِ مُسَلَّم یکی از روایاتی که تقریباً یا تحقیقاً، همه مؤلفین از آن یاد کرده و به آن استدلال کرده اند، مقبوله عمر بن حنظله است. حتّی محقق اردبیلی که نوعاً روایات فاقد سند صحیح را، متهم به ضعف و عدم اعتبار می کند، این مقبوله را معتبر و قابل اتکاء می داند. پس معلوم می شود که شیخ بزرگوار ما، مقبوله را دالّ بر واگذاری همه امور مثل امامت عیدین و قضاوت دانسته، و آن را به قضاوت اختصاص نمی دهد.

در عبارات مختلف، سخن از سلطان اسلام، و فرمانروایی و سلطان ضلال، و منصوبین از سوی آنان به امارت و ولایت و تدبیر عباد، رفته است؛ که پیدا است سلطان جور و سلطان اسلام و والی و حاکم یک استان، نمی توانند متعدّد یا نامشخص و یا متعارض باشند، چون چنین سلاطین و امرائی نمی توانند محور نظام بشوند؛ همان طور که امام هشتم (ع) امامت را نظام ملّت، و دلیل لزوم امام را جلوگیری از تعدی و تجاوز به حقوق یکدیگر دانسته اند.

اینجانب با وجود کثرت مشغله و ضعف مزاج، نتوانستم از نوشتن این رساله در این فرصت مناسب (هزاره شیخ مفید) شانه خالی کنم. مطالبی که در این رساله طرح شده بصورت ۴ سؤال کلی است که با ارائه نظرات مرحوم شیخ مفید (قده) به بسط کشیده شده است.

سؤال اول:

آیا ولایت فقیه، یک نظام حکومتی است، یا هر فقیه عادل می تواند در امور هر منطقه ای که باشد - ولو در یک شهر و استان - دخالت کند و تنها حکم او معتبر، و غیر قابل نقض با حکم حاکم متقدم است، چه اعلم و مدیر و مدبر باشد و چه نباشد؟

پاسخ: حقیقت این است که بهترین تعبیری که در کتب و ابواب مختلفه آنها برای دلالت بر این که: «ولایت، یک نظام حکومتی است» وجود دارد، این است که از فقیه به عنوان سلطان اسلام و حاکم یا نائب سلطان اسلام تعبیر شده است. کلمات «سلطان» و «حاکم اسلام»، باری چون بار ریاست و پادشاه و قدرتمند دارد، که با ملوک الطوائفی یا ملوک و سلاطین مجهول و علی التبدل و قبیله ای و منطقه ای تناسب ندارد؛ همان طور که در مقبوله عمر بن حنظله، امام صادق (ع)، فقیه را به جای سلطان و حداقل به جای قضات منصوب از طرف سلطان قرار داده اند، قضاوتی را که از شئون پیغمبر (ص) و وصی اوست و نشستن دیگران را در آن جایگاه تحریم فرموده اند: «يَا شَرِيحُ قَدْ جَلَسْتَ مَجْلِسًا لَا يَجْلُسُ فِيهِ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ أَوْ شَقِيٌّ»، با این که در زمان رسول الله (ص) و حضرت امیر (ع)، قضات فراوان وجود داشته اند، ولی ریاست عامه و امامت، به آن دو بزرگوار تعلق داشته است که مقتضای جمع بین این روایت و عمل قطعی این است که، منصب قاضی القضاتی و ریاست قوه قضائیه در انحصار امام و پیغمبر است، که این با تعدد امام سازگار نیست و در همان جا می فرماید: «امام باید یک نفر باشد»^۱. در چند جای دیگر «مقنعه»، فقهاء را قائم مقام

سلطان و متولی اموری که به عهده سلطان (اعم از عادل و جائز) است می شمارد:

«وَإِذَا عَدِمَ السُّلْطَانُ الْعَادِلُ فِيمَا ذَكَرْنَاهُ مِنْ هَذِهِ الْأَبْوَابِ كَانَ لِفَقْهَاءِ أَهْلِ
الْحَقِّ الْعُدُولِ مِنْ ذَوِي الرَّأْيِ وَالْعَقْلِ وَالْفَضْلِ أَنْ يَتَوَلَّوْا مَا تَوَلَّاهُ السُّلْطَانُ... الخ»^۱.

«وَلِلْسُلْطَانِ أَنْ يُكْرِهَ الْمُخْتَكِرَ عَلَى إِخْرَاجِ غَلَّتِهِ»^۲.

پیداست در تصویر حکومت فقهاء به طور ملوک الطوائفی، قدرتی برای اکراه
واجبار وجود ندارد.

و یا فرموده است:

«وَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ يُنْفِقُ عَلَيْهَا وَلَا مَالٌ فِي يَدِهَا... رَفَعَتْ أَمْرَهَا إِلَى سُلْطَانِ
الزَّمَانِ»^۳.

و یا در باب ایلاء می فرماید:

«إِنْ شَاءَتْ خَاصَمَتْهُ إِلَى الْحَاكِمِ»^۴.

آیا حاکم مبهم یا متعدّد، قدرت حکومت و اجراء حکم خود را دارا است؟
بالاخره اعتقاد به حاکمیت حکام و امراء و قضات متعدّد و مستقل، مساوی با عدم
حاکمیت اسلام و حاکم اسلام است.

۱- مقنعه، ص ۶۷۵.

۲- مقنعه، ص ۶۱۶.

۳- مقنعه، ص ۵۳۷.

۴- مقنعه، ص ۵۲۲.

دلیل دوم

مسألة لزوم استیذان از سلطان اسلام در امر به معروف و نهی از منکر که مستلزم قتل و جرح است می باشد. در همین جا لزوم نصب سلطان زمان را برای تدبیر و سیاست مردم می داند. مرحوم محقق حلی (ره) در «شرائع الاسلام» تعبیری دارند، که: «وَالْحَاكِمُ مَنصُوبٌ لِلْمَصَالِحِ»؛ واضح است که مصالح اسلام با تعدد سلطان و حاکم، تأمین نمی شود.

در این جا مناسب است نظر خود را در باره امر به معروف و نهی از منکر تقدیم کنم تا نکته ای که از کلام شیخ مفید (ره) در باب وجوب «إِخْرَاجُ الرُّكَاةِ إِلَى الْإِمَامِ»^۱ به نظر می رسد، توضیح داده شود. نظر حقیر در باب امر به معروف و نهی از منکر، وجوب اذن در همه اقسام آن است و مخاطب به خطاب امر به معروف، فقط ولی امر مسلمین است؛ مانند قضاوت که وظیفه امام مسلمین است و او است که باید اذن داده و یا مباشرة انجام دهد. جهاد، اقامه حدود و اجراء احکام و تعزیرات، از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر و در انحصار ولی امر مسلمین است. البته ائمه (ع) اجازه امر به معروف برای عموم را صادر فرموده اند؛ حتی در روایت بردوری کردن و مقداری تنبیه بدنی هم، تصریح شده است؛ زیرا آیات قرآن در باره امر به معروف سه قسم است: یک قسم آن را مطلقاً وظیفه پیغمبر (ص) دانسته و قسم دیگر مطلقاً وظیفه همه، و قسم سوم، آن را وظیفه جماعت مخصوص می شمرد که در روایت مسعدة بن صدقه^۲، مراد از امت را یک فرد، و آن را امام و حاکم مطاع مسلمین می داند، که جمع

۱- مقننه، ص ۲۵۲.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۰۰.

بین آنها بدین صورت است: مسؤول کُلّ و مرجع اصلی و مخاطب به برقراری معروف و قلع منکر به هر وسیله ممکن، امام امت است؛ لکن مردم باید مشارکت داشته باشند و حتی اگر از کسی درخواست قضاوت و امر به معروف و نهی منکر و زیری و ریاست جمهوری را داشته باشد، بایستی بپذیرد.

شیخ مفید (ره)، اقامه حدود و احکام را در عهده امام و جانشین پیغمبر و منصوب از طرف آنها می‌داند^۱ و نتیجه می‌گیرد که حمل زکات و رسانیدن به فقهاء و مأمونین از شیعه و اهل ولایت واجب است^۲. بنابراین، ولایت و سلطنتی که برای فقهاء اثبات می‌کند، همان ولایت مطلقه پیغمبر و امام و سلطنت شامل و عام آنها و اطاعت مطلقه مردم از آنان است.

شبهه‌ای که در این باب وجود دارد و غالباً راه را بر امر به معروف و نهی منکر می‌بندد این است که: اگر لازم باشد مردم معروف و منکر را خود تشخیص دهند و یا تکلیف برای آنها معلوم باشد، همیشه حمل بر صحت هم وجود دارد که معروفی را ترک نکرده و تصمیم به ارتکاب حرام منجزی ندارد، پس غالباً امر به معروف انجام نمی‌گیرد. اما اگر مخاطب، امام باشد، اوست که باید موضوع تکلیف خود را تشخیص دهد و به آن امر کرده، یا از آن نهی نماید. بنابراین، امر به معروف و نهی منکر، تابع تشخیص و یا علم فرد نخواهد بود و تعطیل هم نمی‌شود؛ پس اگر ولی امر مسلمین تشخیص داد که ترک حج در این شرائط مصلحت نظام و معروف است و به آن امر کرد، همه باید اطاعت کنند و مقدسین نمی‌توانند آن را منکر و از آن نهی کنند. البته ثمرات دیگری هم وجود دارد که تعرض به آنها، موجب تطویل می‌گردد.

۱- المقننه، ص ۲۵۲.

۲- توضیح بیشتر در قسمت‌های آینده خواهد آمد.

دلیل سوّم

شیخ بزرگوار ما، اقامه حدود و اجراء احکام و تنفیذ آنها را (که در برگیرنده همه وظائف یک حکومت می باشد) حقّ سلطان اسلام منصوب از جانب خداوند دانسته و فقهاء را جانشین آن حضرت و مفوّض الیه از جانب ائمه (ع) می داند و فرض میسور در زمان خود را، امراء و فرمانداران و والیان منصوب از جانب سلطان می داند و فقط آنها را مجاز به اجرای حدود و احکام - به شرط عمل به سنت موالی خود - می داند. اینان هستند که می توانند در قالب یک حکومت و نظام عمل کنند و غیر اینها، حتّی فقیه غیر منصوب از طرف حکومت جور، حقّ اقامه حدود و اجراء احکام را نخواهد داشت، و حتّی در اجراء حد بر فرزند و بنده و زوجه، با مشکل روبرو خواهد بود در این صورت فقیه می تواند جهاد با کفّار و فُجّار و اقامه حدود و تنفیذ احکام و امر به معروف و نهی از منکر داشته باشد و در عین حال، برادران ایمانی او با اطاعت و تسلیم و یاری او باید موقعیت او را تحکیم بخشند^۱.

از این کلام، آنچه بدیهی است این که در مثل عصر حاضر، فقهاء ما باید نظام مقتدر اسلامی را تشکیل داده و با قدرت هر چه تمامتر در مقابل کفّار و مستکبرین بایستند، که بدون نظام هرگز میسر نیست.

در جای دیگر می فرماید: «وَمَنْ تَأَمَّرَ عَلَى النَّاسِ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ يَتَمَكِّنُ ظَالِمٌ لَهُ وَكَانَ أَمِيرًا مِنْ قَبْلِهِ فِي ظَاهِرِ الْحَالِ فَإِنَّمَا هُوَ أَمِيرٌ فِي الْحَقِيقَةِ مِنْ قَبْلِ صَاحِبِ الْأَمْرِ الَّذِي سَوَّغَهُ ذَلِكَ وَأَذِنَ لَهُ فِيهِ دُونَ الْمُتَغَلَّبِ مِنْ أَهْلِ الضَّلَالِ وَإِذَا تَمَكَّنَ النَّاطِقُ مِنْ قَبْلِ أَهْلِ الضَّلَالِ عَلَى ظَاهِرِ الْحَالِ مِنْ إِقَامَةِ الْحُدُودِ عَلَى الْفُجَّارِ وَإِيقَاعِ الضَّرَرِ

الْمُسْتَحَقُّ عَلَى أَهْلِ الْخِلَافِ فَلْيَجْتَهِدْ فِي إِنْقَاضِ ذَلِكَ فِيهِمْ فَإِنَّهُ مِنْ أَكْثَرِ الْجِهَادِ^۱.
 اگر فردی از اهل حق بر مردم مسلط شود و از طرف ظالمی منصوب گردد در حقیقت از طرف امام زمان امیر است و ایشان به او اذن داده‌اند نه زورگویی گمراه، پس اگر قدرت اجراء حدود و وارد کردن ضرر مستحق را داشته باشد باید کوشش کند، که بزرگترین جهاد است.

نکته جالب توجه در این کلمات، ولایت مطلقه مفروضه فقیه است یعنی در درجه بالا و مورد تأملش، «جهاد با کفار، اعمّ از ابتدایی و دفاعی» که از وظایف مباشری و مسؤولیت‌های مستقیم می‌باشد، و همچنین اذن در جهاد و دفاع با اوست. آیا همه فقهاء یک زمان می‌توانند سر رشته جهاد و دفاع را در دست داشته باشند؟! آیا شکست حتمی نیست؟! اگر فقهاء (رضوان الله علیهم) به تبعیت از روایت، اذن فقیه را در دفاع شرط ندانسته‌اند، اذن در اصل آن است و در جایی است که با انتظار اذن، اسلام از آن سرزمین محو می‌شود و نام پیغمبر اسلام (ص) خاموش می‌گردد؛ والا دفاع کلاسیکی و چریکی هم، بدون فرمانده واحد و قوی و مطاع، امکان‌پذیر نیست؛ هر چند بعضی از فقهاء در بخش اول از اختیارات فقیه، جهاد را مستثنی نموده‌اند^۲.

۱- مقنعه، ص ۸۱۲.

۲- نظیر مرحوم نراقی قدّس سرّه در کتاب عوائد الایام صفحه ۱۹۲.

سؤال دوم:

فقیه مفوض کیست؟

این سؤال مهمی است، که اگر پاسخی صحیح به آن داده نشود، ولایت فقیه، آنهم مطلقه و عام و شامل آن، مورد تأیید عقل سلیم و عقلای عالم قرار نمی‌گیرد. جای تعجب نیست اگر از فقیهی شنیده یا بشنوید که ولایت فقیه را قبول ندارد، چون عمدهٔ مسؤولیت‌های او اقامهٔ حدود، هدایت اقتصادی سیاسی اجتماعی جامعه است، خصوصاً در عصر ماکه کارهای پیچیده‌ای به او محول شده، و این امر خطیری است که حتی از نظر علمی و حکم فعلی آنها (فقهی و شرعی) مشقت بسیار دارد، چه رسد به اجراء که حداقل عده‌ای از فقهای ما، فاقد آن هستند؛ ولو در فقه کلی و مسائل کلی سابقه دار و اعلم باشند.

نکته‌ای که مخالفین لیبرال ولایت فقیه بر آن تکیه دارند این است که: «فقهائِ بِمَاهُمْ فقهاء، در علوم دیگر مورد نیاز، تخصصی ندارند و با تعبد نمی‌توان غیر صالح را مسؤول کارهای بزرگ قرار داد»، گرچه این ایراد برای آنها نانی ندارد، چون مسؤول جامعه بایستی هم عالم به مسائل کلی فقه باشد و هم با تشخیص شرائط و موانع و کارشناسی موضوع (ولو با اعتماد به کارشناسان مورد اعتماد) امور را اداره کند؛ ولی متأسفانه در کلمات فقهاء کمتر به پاسخ این سؤال برمی‌خوریم، چون یا متعرض نشده‌اند و اگر متعرض شده‌اند، فقط شرائط فتوا را اعتبار کرده‌اند، که چیزی جز علم و عدالت نیست و حتی اعلمیّت را ذکر نکرده‌اند؛ مگر بگوئیم که مقصودشان از فتوا احکام فعلیه باشد. این موهم این معنا است که همهٔ فقهاء در عرض هم صاحب ولایت می‌باشند، که تداعی عدم نظام را می‌کند و اساساً یکی از ادلهٔ ولایت فقیه،

وجوب اقامه نظام است که شیخ انصاری (قده) به وجوب اقامه آن تصریح فرموده است و واضح است که قدرت های موازی و مستقل، آفتی برای نظام و موجب نابودی آن است.

شیخ مفید (قده) در زمره اولین فقهای است که در این مورد پاسخ صریح و روشن دارد و می فرماید:

«وَمَنْ لَمْ يَصْلَحْ لِلْوِلَايَةِ عَلَى النَّاسِ لِجَهْلِ بِالْأَحْكَامِ أَوْ عَجْزٍ عَنِ الْقِيَامِ بِمَا يُسْتَدُّ إِلَيْهِ مِنْ أُمُورِ النَّاسِ فَلَا يَحِلُّ لَهُ التَّعَرُّضُ لِذَلِكَ وَالتَّكَلُّفُ لَهُ فَإِنْ تَكَلَّفَهُ فَهُوَ غَايِبٌ غَيْرُ مَأْذُونٍ لَهُ فِيهِ مِنْ جَهَةِ صَاحِبِ الْأَمْرِ الَّذِي إِلَيْهِ الْوِلَايَاتُ وَمَهْمَا فَعَلَهُ فِي تِلْكَ الْوِلَايَةِ فَإِنَّهُ مَا أَخُوذُ بِهِ مُحَاسَبٌ عَلَيْهِ وَمُطَالَبٌ فِيهِ بِمَا جِنَاهُ إِلَّا أَنْ يَتَفَقَّ لَهُ عَفْوٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَصَفَحَ عَمَّا أَرْتَكِبُهُ مِنَ الْخِلَافِ لَهُ وَغَفْرَانِ لِمَا آتَاهُ»^۱.

یعنی: صالح برای ولایت و سرپرستی مردم باید دورکن مهم را دارا باشد:

۱- «علم به احکام الهیه».

۲- «توان انجام امور محوله مردم، شامل مدیریت، مدبّریت، بینش سیاسی

اجتماعی، توان جسمی و...»؛ در جای دیگر این گونه تعبیر می فرماید:

«كَانَ لِفُقَهَاءِ أَهْلِ الْحَقِّ الْمُذَوَّلِ مِنْ ذَوِي الرِّأْيِ وَالْعَقْلِ وَالْفَضْلِ أَنْ يَتَوَلَّوْا مَا تَوَلَّاهُ السُّلْطَانُ فَإِنْ لَمْ يَتِمَّ كُنُوا مِنْ ذَلِكَ فَلَا تَبِعَةَ عَلَيْهِمْ فِيهِ»^۲.

شرایطی که در این جا ذکر می فرماید، عبارت است از: فقاہت، اهل حق،

عادل، صاحب رأی، عقل، فضل، قدرت (همه شرائط امامت).

و در جای دیگر می فرماید:

«بر جاهل یا عاجز، قبول مسؤولیت و تکلف حرام است، و چنانچه قبول

نمود، معصیت کار می باشد؛ زیرا از طرف امام زمان (ع) مجاز نیست و هرکاری در این

۱- مقنعه ص ۸۱۲ چاپ انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم.

۲- مقنعه ص ۶۷۵.

ولایت انجام دهد، مؤاخذ و محاسب و مسؤول دستاوردهای خود است، مگر آن که خداوند از او درگذرد و گناه او را ببخشد^۱.

این عبارت به طور صریح و روشن، شامل مراجعی که توان اداره کشور را ندارند نیز می گردد. این نظر فقیهی بزرگوار و پیشتاز فقه و کلام است، نه نظر شخصی من. کلام فقهاء بعدی که فقط به ذکر شرائط افتاء اکتفاء کرده اند قابل توجیه است؛ زیرا در زمان مؤلفین امکان برقراری نظام اسلامی نبوده و در محدوده رسیدگی به غُیْب^۲ و قُصْر^۳ و متخلفین شیعه، که بسیار محدود بوده اند، مورد و محل دارد؛ و غالباً فقهای شیعه (رضوان الله علیهم) در این حد بوده اند، گذشته از آن که تناسب حکم و موضوع، اقتضاء دارد که متصدی هرکاری، باید توان انجام آن را داشته باشد.

پس ایده آل از نظر شیخ مفید، جامعیت علم و مدیریت است و اگر در زمانی فردی یک شرط و دیگری هر دو شرط را داشت، تقدّم در ولایت با دومی است، هر چند علمیتِ اوّل را نداشته باشد، همان طور که معمولاً در باب اجتهاد و تقلید، فتوای به تبعیض داده اند، بدین معنا که یکی مرجع و دیگری رهبر واجب الاطاعة، حتّی برای مرجع زمان می باشد.



دلیل دیگر این شرائط در کلام مفید این است که این منصب از طرف سلاطین اسلام به فقهاء تفویض شده است و ممکن نیست که آنان قیمی برای مردم تعیین و انتخاب کنند که قدرت اداره نداشته باشد و به علم به احکام کلیّه بسنده کنند.

۱- مقنعة ص ۸۱۲.

۲- جمع غایب.

۳- جمع قاصر. و مراد از آن سفید و مجنون و صغیر می باشد.

اگر گفته شود که: شیخ مفید، سلطان اسلام و زمان را بر امام معصوم اطلاق فرموده، نه بر فقیه مفوض، و معلوم است که مأذون از طرف سلطان، مستحق اسم سلطان نیست. عرض می‌کنیم: اتفاقاً ایشان در مواردی متعدده‌ای، سلطان اسلام و زمان را بر فقیه اطلاق نموده است، نظیر:

۱- «وَإِذَا غَابَ الرَّجُلُ عَنْ إِمْرَأَتِهِ غَيْبَةً لَمْ يُعْرِفْ فِيهَا خَبْرَهُ وَكَانَ لَهُ وَلِيٌّ يُنْفِقُ عَلَيْهَا أَوْ فِي يَدِهَا مَالٌ... وَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ يُنْفِقُ عَلَيْهَا وَلَا مَالٌ فِي يَدِهَا... رَفَعَتْ أَمْرَهَا إِلَى سُلْطَانِ الزَّمَانِ»^۱.

۲- «وَإِذَا لَقِيَ الْمُسْلِمُ لَقِيطاً فَهُوَ حُرٌّ غَيْرُ مَمْلُوكٍ وَيَتَّبِعِي لَهُ أَنْ يَرْفَعَ خَبْرَهُ إِلَى سُلْطَانِ الْإِسْلَامِ لِيُطْلِقَ النَّفَقَةَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ»^۲.

در این جا سلطان اسلام را بر فقیه اطلاق نموده است.

۳- «وَيَتَّبِعِي لِمَنْ وَجَدَ عَبْدًا أَبْقَاً أَوْ بَعِيرًا شَارِداً وَغَيْرَ ذَلِكَ مِنَ الْحَيَوَانِ أَنْ يَرْفَعَ خَبْرَهُ إِلَى سُلْطَانِ الْإِسْلَامِ لِيُطْلِقَ النَّفَقَةَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ»^۳.

۴- «وَلِلْسُلْطَانِ أَنْ يُكْرِهَ الْمُخْتَكِرَ عَلَى إِخْرَاجِ غَلَّتِيهِ»^۴.

در اینجا نیز سلطان را بر فقیه اطلاق نموده است.

معلوم است که سلطان زمان در نظر شیخ (قده)، شخصی جز فقیه نیست؛ چون دیگران را سلطان نمی‌داند و مراد از آن، امام زمان (ع) هم نمی‌باشد؛ چه متأسفانه ما از دیدار آن حضرت محروم می‌باشیم.

* * *

یکی از ادله مهم بر ولایت فقیه در کلام شیخ مفید (قده)، وجوب حمل زکات و رساندن آن به ولی فقیه است. برای زکات - که از مهمترین مالیات‌های اسلامی

۱- مقنعه، ص ۵۳۷.

۲- مقنعه، ص ۵۳۷.

۳- مقنعه، ص ۶۴۹.

۴- مقنعه، ص ۶۱۶.

است و بخش مهمی از بودجه دولت اسلامی را تأمین می‌کند - مصارفی در قرآن کریم تعیین شده که عبارتند از: فقرا، مساکین، عاملین، آزاد کردن بنده‌ها، اداء قروض مدیونین، المؤلفة قلوبهم، جنگ و جهاد، تبلیغات اسلامی و در راه ماندگان. دست حاکم مسلمین در نصاب و نرخ اموال زکوی باز است، و می‌توان با حدس تقریبی گفت که خمس شامل تولید زراعی و دامی و نقدینگی کشور نیز می‌شود، و این رقم بزرگی است. همچنین درآمد اراضی خراجیه به خزانه عمومی دولت واریز می‌شود که مجموعاً در شرائط عادی نیاز دولت را تأمین می‌کند.

در کنار اینها، حاکم اسلامی و خاندان او، یعنی فرزندان پیغمبر (ص)، بودجه اختصاصی دارند تا شخص حاکم و خاندان او از بودجه عمومی مصرف نکنند و عزت و کرامت آنان مخدوش نگردد. بر حسب تصریح روایات، خمس وَصَّفُوا الْمَالَ^۱ وَفَى^۲، جایگزین زکات، یعنی بودجه عمومی است. بدین معنا که اینها درآمدهایی است که در اختیار حاکم است و باید بیشتر صرف مصالح عمومی گردد. نهایتاً، به ملاحظاتی که مخفی نیست، دست حاکم اسلامی در این امور باز گذاشته شده است.

به هر حال شیخ مفید (قده) مجموعه زکات، انفال، خمس و خراج را در اختیار پیغمبر (ص) و حاکم اسلام قرار داده و متصدی مصرف تمامی آن و اذن دهنده در تصرف آنها را در زمان حضور و غیبت، سلطان زمان و حاکم انام قرار داده است و حتی بدون مطالبه امام و حاکم، مردم مکلف به تحویل آنها می‌باشند و چنانچه بدون اذن آنان حمل شده و در راه تلف شود، مالک ضامن است.

مرحوم شیخ انصاری (قده)، از جمله ثمرات ولایت فقیه را لزوم تحویل خمس و زکات عندالمطالبه دانسته‌اند؛ چه رسد به این که بدون مطالبه حمل واجب

۱- قسمت برگزیده غنائم جنگی که از آن حاکم اسلامی می‌باشد.

۲- آن قسمت از اموالی که بدون جنگ بدست آمده و از اختصاصات پیغمبر و حاکم مسلمین می‌باشد.

شده باشد، که شیخ بزرگوار ما به آن فتوا داده است.

مطلب مهمتری که از این فتوا استفاده می شود این است که فقهاء، سگاندازِ نظام اسلامی و در رأس آن هستند و قائم مقام سلطان اسلام، یعنی ولی الله الاعظم و صاحب اختیارات او می باشند و لذا بعید نیست جمله ای که معظم له در باب انفال به کار برده اند، شامل فقیه هم بشود، چون آن جا فرموده اند:

«وَمَا كَانَ لِلرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ ذَلِكَ فَهُوَ لِخَلِيفَتِهِ الْقَائِمِ فِي الْأُمَّةِ مَقَامَهُ مِنْ بَعْدِهِ.»

با توجه به این که ایشان فقیه را در جاهای دیگر، قائم مقام و جانشین رسول الله وائمه (ع) می دانند، احتمال مذکور بسیار قوی است؛ گرچه در باب خمس و سهم امام از دو احتمال (یعنی استحباب صرف در فقراء شیعه و ذریه پیغمبر (ص) و یا عزل آن برای ایصال به آن حضرت، ولو با واسطه) دومی را ترجیح داده اند؛ اما آیا متصدی اخذ و صرف و ایصال به امام (ع) چه شخصی باید باشد؟ به نظر می رسد که فقیه عادل، ولو روی ابصریت خواهد بود.

به هر حال این مسأله و فتوا (سهم امام) در هدف کلی ما اشکالی وارد نمی کند؛ زیرا احتمال این که موارد خمس و صفوا المال و حتی انفال از بودجه عمومی دولت نباشد نزد ایشان محتمل است؛ چنان که در ذیل بحث «مصرف سهم امام و ذکر اقوال و ترجیح بعض آنها» می فرماید:

«وَأَمَّا اخْتَلَفَ أَصْحَابُنَا فِي هَذَا النَّبَابِ لِعَدَمِ مَا يُلْجَأُ إِلَيْهِ فِيهِ مِنْ صَرِيحِ الْأَلْفَاظِ وَأَمَّا عَدَمُ ذَلِكَ لِمَوْضُوعِ تَغْلِيظِ الْمُخْتَلَفَةِ مَعَ إِقَامَةِ الدَّلِيلِ بِمُقْتَضَى الْعَقْلِ وَالْأَثَرِ مِنْ لُزُومِ الْأَصُولِ فِي خَطَرِ النَّصْرِ فِي غَيْرِ الْمَمْلُوكِ إِلَّا بِإِذْنِ الْمَالِكِ وَحِفْظِ الْوَدَائِعِ لِأَهْلِهَا وَرَدِّ الْحَقُوقِ.»

یعنی دلیل اینکه اصحاب ما در این باب اختلاف کرده و به فتوای محکمی

دست نیافته‌اند فقدان الفاظ صریح از ائمه (ع) است که علت آن جو فشار و اختناق حاکم بر آن مظلومان بوده است ولی دلیل عقلی و نقلی بر الزام به اصول مسلم (حرمت تصرف در اموال سلطان اسلام بدون اذن او) (ع) و حفظ امانات و رساندن به صاحبش وردّ حقوق) قائم شده است.

بنابراین به اصل مدّعی ما در باب ولایت فقیه و سرپرستی امور مسلمین، که حفظ مال غائب و یا صرف آن در مصالح غائب، مثل حفظ دین و تبلیغات اسلامی و صرف در جبهه اسلام و کفر یا ذریه رسول و فقراء شیعه، ضرر نمی‌زند؛ گرچه اعتقاد فقهی حقیر و امام راحل (رضوان الله تعالی علیه) و اشاره، بلکه تصریح بعضی روایات این است که خمس غنائم، اعمّ از سهم امام و سادات و انفال و فیه، مربوط به منصب امامت و سیاست عباد است؛ خواه سائس، امام معصوم باشد و خواه ولی فقیه.

امام راحل، زیادی سهم سادات را دلیل بر این دانسته‌اند که مصرف اعمّ از سادات است، بلکه امور حکومتی را هم شامل می‌شود و روایات علی بن راشد هم بر این مطلب دلالت دارد:

«قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّا نُوْتِي بِالشَّيْءِ فَيَقَالُ هَذَا كَانَ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَنَا فَكَيْفَ نَصْنَعُ فَقَالَ: مَا كَانَ لِأَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَبَبِ الْإِمَامَةِ فَهُوَ لِي وَمَا كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ فَهُوَ مِيرَاثٌ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ».

پس انفال و سهم امام و صفوا المال و فیه، که از اختصاصات امام و رسول (ص) است، ارتباط به منصب امامت دارد و حقّ ولی فقیه است نه اشخاص دیگر، ولو مراجع تقلید و اعلم علماء شیعه.

این جانب فعلاً در صدد استقصاء ادله فقهی این مسأله نیستم، آنچه را که اکنون در رابطه با این رساله می‌خواهم عرض کنم این است که: چون سهم امام (ع) - به‌زعم شیخ بزرگوار - یا معلوم است که جنبه شخصی دارد و یا دلیلی برای اثبات خلاف آن

نداریم، لذا آن را خارج از حیطة قدرت ولّی فقیه دانسته‌اند؛ اما در همین فرض هم ممکن است ولّی فقیه، یکی ازدو نفری باشد که مخاطّب به حفظ سهم امام یا ایصال به صاحبش باشند، یا مالک، یا ولّی فقیه، یا انحصاراً ولّی فقیه.

پس اختیار این قول در خصوص سهم مبارک امام (ع)، یا حداکثر انفال، از طرف شیخ مفید دلیل بر نفی ولایت مطلقه فقیه نیست، همان‌طور که در باب نماز جمعه فرموده‌اند که نماز جمعه از شؤون امام معصوم نیست و هرکس می‌تواند اقامه کند و مرحوم قطب‌الدّین راوندی در مسأله امر به معروف و حتّی تنبیه بدنی، قائل شده‌اند و نیازی به اذن امام ندیده‌اند؛ و مرحوم محقّق در «شرائع»، حقّ اقامه حدود را نسبت به «قبل» داده‌اند؛ و مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی (قده)، با این‌که در این باب، به اختیارات بسیار گسترده ولایت فقیه معتقد می‌باشند و نماز جمعه را از شؤون امام معصوم می‌دانند، اما اقامه آن را برای فقیه جایز ندانسته‌اند، و احتمال استفاده و جوب یا جواز اقامه آن برای حاکم مبسوط الید و یکتا فقیه ولّی امر مسلمین از کلام معظم له قوی بلکه ظاهر است.^۱

و ترجمه تحت‌اللفظی عبارت شیخ مفید بدین قرار است:

«خداوند عزّوجلّ فرموده است: «از اموال ایشان قسمتی را به عنوان صدقه بگیر تا ایشان را پاک و تزکیه نمائی و بر آنان درود فرست که درود تو موجب آرامش خاطر آنان خواهد بود و خداوند شنوا و دانا است». پس به پیغمبرش (ص) دستور داد که صدقات آنها را به منظور تطهیرشان از گناهان بگیرد و بر اُمت حمل زکات را به سوی او واجب کرد، زیرا بر اُمت اطاعت او را واجب و مخالفت او را منهی قرار داده است. امام در آنچه که خداوند بر پیغمبر خویش، از اقامه حدود و احکام، واجب نموده است، جانشین آن حضرت می‌باشد؛ زیرا او مسؤول و مخاطب به خطاب الهی است، همان‌طور که در گذشته بیان کردیم. پس هروقت پیغمبر (ص)

حضور داشته باشند، واجب است زکات به سوی او حمل شود. و هروقت از این عالم رحلت فرمود، زکات باید به سوی جانشین او حمل شود. و هروقت خلیفه او پنهان شد، واجب است زکات به منصوبین شیعه از طرف او حمل شود. و اگر سَفَرًا بین او و اَمّت نبودند، حمل آن به سوی فقهای مأمون از اهل ولایت آن حضرت واجب است، زیرا فقیه به مواضع زکات، از کسی که تَفَقّه در دین نداشته باشد آگاهتر است».

اینکه تعلیل اخیر، دلالت می‌کند بر عدم ولایت فقیه، حدّ اقل در باب زکات صحیح نیست؛ زیرا با مقدّمه همین بحث و مطالبی که در آخر کتاب «المقنعه» دارند، این تعلیل به منزله استدلال برخلاف فقیه است به أَبْصَرِیت و أَعْرِقِیت فقیه.

سؤال سوم:

سؤال دیگر در خصوص «ولایت مطلقه» این است که شیخ بزرگوار در این باره چه نظری می دهد؟

پاسخ: اولاً ولایت مطلقه چند وجه و معنا دارد:

۱- ولی فقیه در همه امور کشور، بدون استثناء حق دخالت دارد (حتی جهاد ابتدایی)، و این معنا مقید به عدم مفسده است و تعارض با مصلحت نظام، که اهم است، در اعمال این ولایت اعتبار ندارد.

۲- در هرکجا که شارع برای مسأله ای حدی معین نکرده است لیکن اصل آن را مجاز اعلام نموده است، ولی فقیه می تواند حدی برای آن تعیین کند، در این بخش رعایت مصلحت نظام در تعیین حد خاص، معتبر است و لازم به ذکر این که این بخش به تعزیرات اختصاص ندارد. مثلاً نظم در همه جا از طرف شارع مقدس واجب شده است، پس ولی فقیه می تواند حرکت از طرف راست را برای نظم ترافیک جعل کرده و برای متخلف هم جریمه ای تعیین کند، ولو در زمان و شرایط خاصی که رعایت این حکم لازم است. یا برای مواد مخدر، که اصل حرمت آن به عنوان مضر ثابت باشد، حدود و جرائمی را تعیین کند؛ حتی ممکن است حکم اعدام هم داشته باشد^۱.

۳- ولی فقیه می تواند قوانین عادی و اساسی را که خود یا ولی فقیه سابق جعل کرده است، نقض کند یا تغییر بدهد. در این بخش، عدم المفسده کفایت می کند.

۱- در جای خود به این بحث پرداخته ایم.

۴- ولیّ فقیه می تواند حکم شرعی را در صورت تراخّم با اهمّ، نظیر مصلحت نظام یا حکم اهمّ دیگری، تخصیص، تقیید یا تغییر دهد. در این بخش، تشخیص مصلحتِ اهمّ و موقت معتبر است.

ما در نوشته های خود، ادّله عقلی و روایی متعدّدی برای همه معانی ولایت مطلقه فقیه ذکر نموده ایم؛ ولی در این نوشتار آنچه که می توانیم به شیخ بزرگوار نسبت دهیم این است که: ایشان فقهاء را صاحب همه اختیارات پیغمبر و امام معصوم و سلاطین اسلام و آنان دانسته و متوّب عنّهم (یعنی پیغمبر و امام) را سلاطین زمان و منصوبین برای تدبیر انام و سیاست عباد می داند. در روایتی آمده:

«إِنَّ اللَّهَ قَوَّضَ أَمْرَ دِينِهِ وَأَمَّتِهِ إِلَى نَبِيِّهِ لِيُسَوِّسَ عِبَادَةَ»^۱.

هر سائنس و مدبّر امور مردم، باید اختیارات مذکور در این روایت و مفوّض به رسول الله (ص) را دارا باشد، تا بتواند بندگان خدا را تدبیر کند. اختیارات مذکور در روایت، همه اقسام ولایت مطلقه را شامل می شود.^۲

تعبیری که شیخ مفید فرموده، همان تعبیری است که محقّق حلی می فرماید:

«إِنَّ الْحَاكِمَ مَنْصُوبٌ لِلْمَصَالِحِ».

یعنی مصالح زمان طبعاً بر قوانین عادی، اساسی و شرعی مقدّم خواهد بود و این مطلبی است که در هر زمانی ممکن است پیش آید. شیخ مفید و محقّق واکثر علماء، فقهاء را «نواب عامّه» می دانند؛ یعنی کسانی که در همه امور و عموم کارها نیابت دارند. از طرف دیگر «حاکم» و «حاکم شرع» را منصوب از طرف شارع برای سلطنت و حکومت برمی شمردند. بعضی فروع در کتاب «مقنعه» شیخ مفید وجود دارد، که حکایت از این اطلاق و عموم می کند. مثلاً در باب وصیت می فرماید:

«وَلَيْسَ لِلْوَصِيِّ أَنْ يُوصِيَ إِلَى غَيْرِهِ إِلَّا أَنْ يَشْتَرِطَ لَهُ ذَلِكَ الْمُوصِي فَإِنْ لَمْ

۱- اصول کافی جلد ۱ ص ۲۶۶.

۲- اصول کافی، جلد ۱، ص ۲۶۵.

يَشْتَرِطُ لَهُ ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ لَهُ إِلَّا بِضَاءٌ فِي الْوَصِيَّةِ فَإِنْ مَاتَ كَانَ النَّاطِرُ فِي أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ (سلطان عادل) يَتَوَلَّى إِنْفَازَ الْوَصِيَّةِ عَلَى حَسَبِ مَا كَانَ يَجِبُ عَلَى الْوَصِيِّ أَنْ يَنْفِذَهَا وَلَيْسَ لِلْوَرَثَةِ أَنْ يَتَوَلَّوْا ذَلِكَ بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا عَدِمَ السُّلْطَانُ الْعَادِلُ فِيمَا ذَكَرْنَا مِنْ هَذِهِ الْأَبْوَابِ كَانَ لِفُقَهَاءِ أَهْلِ الْحَقِّ الْعُدُولِ مِنْ ذَوِي الرَّأْيِ وَالْعَقْلِ وَالْفَضْلِ أَنْ يَتَوَلَّوْا مَا تَوَلَّاهُ السُّلْطَانُ فَإِنْ لَمْ يَتَمَكَّنُوا مِنْ ذَلِكَ فَلَا تَبِعَهُ عَلَيْهِمْ فِيهِ!.

یعنی وصی حق ندارد که به غیر خودش وصیت کند (یعنی اجازه‌ای که موصی به او داده است، به دیگری واگذار نماید)، مگر با شرط موصی. وچنانچه موصی شرط نکرده بود، او حق واگذاری ندارد. در این صورت اگر وصی بمیرد، ناظر بر امور مسلمین، ولایت بر وصیت را پیدا می‌کند که به همان صورتی که بر وصی واجب بود، او هم وصیت را عمل نماید. خود ورثه با خواسته خودشان حق ولایت بر وصیت را ندارند. اگر حاکم عادل نبود فقهای عدول اهل حق، که صاحبان رأی و عقل و فضل هستند، ولایت اختیارات سلطان را دارا می‌شوند، ودر صورتی که تمکن نداشتند، بر آنها مواخذه‌ای نیست.

طبق اصول وقواعد، هیچ‌کس حق اجراء وصیت را جز وصی ندارد، اما سلطان عادل و فقهاء اهل الحق، حق تولی و انفاذ وصیت را، ولو برخلاف اصل شرعی، یعنی به حکم ثانوی شرعی دارا می‌باشند.

در جای دیگر می‌فرماید:

«وَإِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ مَا لِلرِّجَالِ وَلَا مَا لِلنِّسَاءِ فَإِنَّهُ يُورِثُ بِالْقُرْعَةِ فَيُكْتَبُ عَلَى سَهْمِ عَبْدِ اللَّهِ وَيُكْتَبُ عَلَى سَهْمِ أُمِّهِ اللَّهُ وَيُجْعَلَانِ فِي سَهْمِ مُنْبَهَمَةٍ وَتُخْلَطُ وَيَدْعُو - الْمُقْرِعُ - وَهُوَ إِمَامُ الْجَمَاعَةِ فَإِنْ لَمْ يَخْضَرْ إِمَامٌ كَانَ الْخَاكِمُ يَتَوَلَّى ذَلِكَ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ خَاكِمٌ عَادِلٌ تَوَلَّاهَا فُقَهَاءُ الْقَوْمِ وَضَالِحُهُمْ!.

یعنی فقیه قوم حق دخالت و حل قضیه را داراست.

و در مورد محترک می فرماید:

«وَلَهُ أَنْ يُسَمِّرَهَا عَلَى مَا يَرَاهُ مِنَ الْمَصْلَحَةِ»^۱.

یعنی حاکم می تواند طبق مصلحتی که تشخیص می دهد، نرخی برای جنس

محترک تعیین کند (در صورتی که حکم اولی، حُرْمَتِ تسعیر بر حاکم است).

در جای دیگر می فرماید:

«زنی که شوهرش غایب شده است، در صورتی که نه خودش مال داشته و نه

ولی شوهر، به سلطان زمان مراجعه کرده تا او تدبیری برایش بیندیشد»^۲.

و باز در باره «لقطه» می فرماید:

«وَإِذَا لَقِيَ الْمُسْلِمُ لَقِيطاً فَهُوَ حُرٌّ غَيْرُ مَمْلُوكٍ وَيَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَرْفَعَ خَبْرَهُ إِلَى

سُلْطَانِ الْإِسْلَامِ لِيُطْلَقَ النَّفَقَةُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ»^۳.

یعنی اگر مسلمانی شیء گمشده ای را پیدا کرد، سزاوار است که به سلطان

اسلام اطلاع دهد تا او نفقه برای آن شیء گمشده از بیت المال قرار دهد.

از بیت المال اتفاق کردن، خلاف اصل شرعی است، ولی حکم سلطان اسلام

نافذ و صحیح و حتی مُسْقَطِ ضمانتِ پیداکننده می باشد.

در جای دیگری می فرماید:

«وَيَنْبَغِي لِمَنْ وَجَدَ عَبْدًا أَوْ بَعِيرًا شَارِداً وَغَيْرَ ذَلِكَ مِنَ الْحَيَوَانِ أَنْ يَرْفَعَ

خَبْرَهُ إِلَى سُلْطَانِ الْإِسْلَامِ لِيُطْلَقَ النَّفَقَةُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ»^۴.

یعنی سزاوار است بر شخصی که عبد و بنده فراری یا حیوانی را پیدا کرد، به

سلطان اطلاع داده تا او از بیت المال برایش نفقه قرار دهد.

۱- مقنمه، ص ۶۱۶.

۲- مقنمه، ص ۵۳۷.

۳- مقنمه، ص ۶۴۸.

۴- مقنمه، ص ۶۴۹.

و در مورد تدبیر حاکم می فرماید:

«إِلَّا بِإِذْنِ سُلْطَانِ الزَّمَانِ الْمَنْصُوبِ لِتَدْبِيرِ الْأَنَامِ»^۱.

یعنی مگر به اذن سلطان زمان که برای تدبیر انام منصوب شده است.

بنابراین، هیچ جای شک و تردید نیست که سلطان برای تدبیر انام می تواند اقدام به تحریم حلالی ظاهری مثل تنباکو و غیره بنماید.

سؤال چهارم:

همانطور که می دانیم، تغییر احکام اولیّه، ولو به طور موقت و بهانه مصلحت نظام، امری است که در نظر حوزه های علمیه و مردم ایران غیر مأنوس بوده جایز نمی باشد. قداست احکام الهی اقتضاء می کند که به این آسانی نتوان آنها را، ولو به طور موقت، تعطیل نمود و تاکنون می گفتیم که ما تابع دلیل بوده و به احکام اولیّه و ثانویه متعبد و متعهد می باشیم.

بله، با فرض تحقق عناوینی همچون اضطرار، احکام الهی قابل تقیید می باشد؛ که در این صورت آنها را احکام ثانویه می نامیم. اما در غیر فرض مذکور، آیا می توان احکام خدا را با مصلحت های سست و بی پایه و اساس تغییر داد؟ و آیا این احکام با تشخیص مجمع تشخیص مصلحت نظام قابل تقیید و تخصیص است؟

پاسخ:

باید گفت که احکام اسلام بر دو بخش تقسیم می شوند:

بخش اول احکام دائمی است، که قدر مسلم و به طور متیقن در زمان غیبت، احدی حق نسخ و لغو آنها را ندارد. اینها همان احکامی هستند که شارع مقدس از همان ابتداء آنها را از طریق وحی جعل کرده است، و یا پس از ظهور اسلام مورد امضاء و تأیید شارع قرار گرفته اند؛ همان حلال و حرامی که طبق حدیث شریف کراجکی و اجماع و اتفاق شیعه تا روز قیامت باقی می باشند؛ احکامی که مراجع شیعه در رساله های عملیه، و فقهاء در کتب فقهی خویش همواره آنها را مورد بحث

قرار داده و می‌دهند.

منظور از دائمی بودن این است که این احکام در طول تاریخ، بر فرض تحقق موضوعات خود، همواره امری ثابت می‌باشند. برای مثال، شکسته بودن نماز، در فرض مسافرت، و تمام بودن آن، در فرض اقامت، همیشه ثابت است.

بخش دوم احکام حکومتی است که در شرایط خاص زمانی و مکانی، توسط حکام اسلام، اعم از پیغمبر، امام و ولی فقیه، جعل شده و می‌شوند. بسیاری از فتاوا، که به نظر جدید و بی سابقه می‌باشند، داخل در این بخش بوده و از بخش اول خارج می‌باشند، که از آن جمله می‌توان به مواردی همچون خرید و فروش خون در کاربرد امروزی و حلّیت بازی با شطرنج در وضعیّت جدید آن (آلت قمار نبودن) اشاره نمود؛ زیرا مدّعی این دو نظر آنها را از اول اسلام تا روز قیامت (فضایای فرضی) ثابت و دائمی می‌داند.

موارد این بخش متعدّد بوده و به شرح زیر می‌باشد:

۱- منطقه فراغ؛ و آن مسائلی است که از جانب شارع مقدّس حکمی در مورد آنها نرسیده است. در چنین مواردی فقهاء به اصل براءت و حلّیت مشکوک تمسّک کرده، آنها را جائز می‌شمارند. مثل مواد مخدّر و تنباکو؛ البته با فرض اینکه مضرّ بودن آنها ثابت نشده باشد، و یا دلیلی بر حرمت شیء مضرّ وجود نداشته باشد.

در اینجا است که ولی فقیه می‌تواند در صورت تشخیص مصلحت، چه از نظر سیاسی، اجتماعی و یا اقتصادی، حکم به تحریم موقت این موارد نمایند؛ همانند تحریم تنباکو توسط مرحوم میرزای شیرازی (قده).

۲- مواردی که در آنها اصل حکم ثابت شده است، امّا حدّ خاصی از آن دارای مصلحت می‌باشد. مثل اصل نظم و تعزیر، که حاکم اسلامی به مقتضای مصلحت نظام برای آن حدّ و حدودی تعیین می‌کند. شاید سوزاندن یا پرتاب از کوه بعضی از مجرمین از همین باب باشد اصل اعدام از باب حد و غیر قابل تغییر و این کیفیت‌ها از این

باب باشد که برحسب شرایط زمانی و مکانی و نژادی قابل تغییر باشد این مطلب از روایتی که امیرالمؤمنین (ع) سوزاندن لاطی را به اینکه عرب کشتن را چیزی نمی داند تعلیل می فرماید استفاده می شود.^۱

۳- مواردی که اصل حکم و حدود آن تعیین شده است، ولی در برهه‌ای از زمان مردم زیر بار آن نمی روند و چون مستلزم تضعیف نظام می شود اجراء نمی گردد. در اینجا مصلحت فعل، که توسط حکم شارع کشف می شود، با مصلحت نظام، که اهمّ است، در تضادّ و تراحم قرار می گیرد. در چنین مواردی عقل و شرع، اهمّ را ترجیح داده، حکم به تعطیل آن حکم شرعی یا قانونی می نمایند. و به تعبیر بهتر، اجراء آن را به طور موقت تعطیل می کنند؛ والا اصل حکم و مصلحت آن کماکان به قوّت خود باقی می باشند.

بنابراین مصلحت نظام اقتضاء می کند که در چنین مواردی بعضی از احکام الهی به طور موقت و مادام المصلحه، تعطیل شوند.

در این زمینه می توان به روایتی استشهد نمود که برطبق آن پیغمبر اکرم (ص) در جنگ خیبر، به علّت نیاز شدید به وسیله حمل و نقل، خوردن گوشت چهارپایان حلال را تحریم نموده و با شدّت با مصرف کننده آن برخورد فرمود.^۲ در عین حال امام صادق (ع) می فرماید: حکم الهی، اعمّ از حرمت و حلیّت، همان حکم واقعی قرآن است؛ زیرا تحریم پیغمبر موقت بوده و به ملاحظه اجراء می باشد. ترجیح اهمّ، حکم اوّلی است نه ثانوی.

چنانکه اهل فنّ می دانند، در کلمات شیخ مفید (ره)، چه به طور کلی و چه به مناسبت های خاص، سخن از مصلحت رفته است. وجود مصلحت امری است که در کلیّه احکام الهی، چه اوّلی و ثانوی، و چه حکومتی و غیر حکومتی، معتبر

۱- وسائل شماره ۳۴۴۳۸.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۹.

می‌باشد؛ با این فرق که در احکام حکومتی تشخیص آن به عهده حاکم اسلام بوده و به زمان خاص و شرایط مکانی و زمانی ویژه تعلق دارد و در رابطه با اجرای احکام الهی، اعم از اولی و ثانوی، می‌باشد.

همان‌گونه که در احکام فردی، خود مکلف باید تشخیص دهد که موضوع تکلیف و شرایط آن آیا براو منطبق است یا خیر؟ در مورد احکام حکومتی نیز تشخیص مصلحت به عهده پیشوایان حق و مأذون از جانب آنها می‌باشد و در بقیه موارد متکفل این مهم وحی می‌باشد.

تمام اصول و فروع اسلام تحت لوای امامت، ولایت، حکومت اسلامی و حاکمیت خداوند متعال قابل تحقق و پیاده شدن است. در این زمینه قرآن کریم چنین می‌فرماید:

«الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ غَايَةُ الْأُمُورِ»^۱.

لذا به اعتقاد ما، نه تنها عبادت بدون اطاعت از امام و مقام ولایت، پذیرفته و مقبول نیست، بلکه اطاعت امام نظام اسلامی از عبادت خدا (نماز) و حج و روزه مادام‌العمر و اتفاق همه اموال در راه خدا افضل و برتر است. دلیل بر این مدعی روایت زراره است، که از حضرت باقر(ع) نقل می‌کند که آن بزرگوار می‌فرماید:

«اسلام بر پنج رکن استوار است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت».

زراره عرض می‌کند: کدام یک از اینها از دیگران افضل است؟

حضرت می‌فرماید:

«ولایت از همه بالاتر است؛ زیرا کلید همه آنها می‌باشد و حاکم و والی

راهنمای آنها است»^۲.

۱- سورة حج، آیه ۴۲.

۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۸.

از تعلیل ذیل روایت استفاده می‌شود که مراد از ولایت، حکومت اسلامی؛ واز والی، هر حاکم حقی است که از جانب خداوند مأذون باشد؛ خواه پیغمبر، امام معصوم و یا ولی فقیه.

نکته شایان توجه در بعضی از این روایات این است که اطاعت امام، ملاک افضلیت محسوب شده و تصریح می‌کند که مراد از «ولایت» اطاعت ولی الله است نه محبت و دوستی محض. چه سرنویس در اطاعت امام نهفته است که در عبادت خالص خداوندی و فروع مهم اسلامی، حتی رسالت، وجود ندارد؛ گرچه اولین امام ما رسول الله (ص) می‌باشند؟!

امامت، ولایت و اطاعت از حاکم اسلامی وحدت آفرین بوده و ضامن بقاء وحدت می‌باشد؛ چه اینکه غیر از امامت، همه ملاک‌های وحدت، از قومیت و ملیت گرفته تا مذهب، همگی عامل افتراق می‌باشند. امام هشتم (ع) امامت را عامل نظام ملت، یعنی موجب وحدت شمرده و بر همین اساس می‌فرمایند که امام باید واحد باشد.

بی‌شک یکی از عوامل مهم و کلیدی که باعث پیروزی انقلاب اسلامی مردم ایران، که متشکل از اقوام مختلف و ادیان متعدد و حتی مکاتب لائیک و ضد خدائی بودند، شد عامل وحدت بود.

اگر دنیای استضعاف دست از فرقه پرستی و مذهب‌گرایی برداشته و بر عقاید ناسیونالیستی تکیه نکند و در مقابل دنیای استکبار همچون «ید واحد»، استوار و مقاوم ایستاده و حکومت جهانی مستضعفین را تشکیل دهد، در این صورت همه در سایه آن زندگی خوبی خواهند داشت و به عقاید حق و ارزشهای والای انسانی دست خواهند یافت.

از همه میهمانان عزیز، از هر قوم و ملت، و از هر فرقه و مذهب استدعا دارم تا این توصیه قرآنی رهبر راحل و کبیر انقلاب اسلامی، حضرت آیت‌الله العظمی امام

خیمینی (ره) را آویزه گوش خود قرار دهند. همه مسلمانان، اعم از شیعه و سنی و سایر فرق و مذاهب، بلکه همه الهیون عالم و حتی همه دوستداران استقلال، آزادی و آرمانهای انسانی باید توجه داشته باشند که چنانچه اعتقادات و احکام ویژه آنها به وحدت ضرر می زند، دست از اصرار و تعصب بر آنها بردارند.

تقیّه مذهب شیعه نیز در همین راستا معنا پیدا می کند، نه آن طور که بعضی بر ما طعن می زنند و آن را به نفاق و دورویی تفسیر نموده، و فقط به خوف و ترس از جان معنا می کنند؛ در حالیکه به اعتقاد ما مهمترین مورد تقیه همان گذشتن از فروع برای حفظ اصول، یعنی حفظ وحدت امت اسلامی می باشد.

گواه بر این مدّعی، یعنی لزوم وحدت تمامی فرق و ادیان الهی، آیه شریفه سورة بقره است که با اشاره به «عمل صالح»، که به احتمال همان اطاعت از حاکم الهی است، چنین می فرماید:

وَإِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ^۱.

هم اکنون نیز یهود، نصاری و زرتشتیان کشور ما همگام با مسلمانان در یک صف، متحد و تحت فرمان حکومت اسلامی، با استکبار جهانی به مقابله برخاسته اند.

همانگونه که ذکر شد، شیخ مفید (ره) در مواردی از مصلحت یاد کرده است که از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره نمود^۲.

۱- اساساً وظیفه و مسئولیت امام، حاکم و سلطان اسلام سیاست عباد و احراز مصالح موقّته می باشد؛ و معلوم است که اجراء برخی از احکام کلی الهی، در شرایط خاص، ممکن است با مصالح موقّتی در تضاحم باشد. در این صورت باید حکم به

۱- سورة بقره، آیه ۵۹.

۲- کتاب مقننه، ص ۸۱۱.

تعطیل یا سکوت در قبال آنها داده شود. همانطور که امیرالمؤمنین (ع) در بسیاری از مواردی که خلاف شرع می دید سکوت را ترجیح داده و می فرمود: «اگر بر آنها پافشاری کنم لشکر اسلام متفرق خواهد شد». بسیاری از تفسیرهای مداراتی که مجاز به آنها هستیم و موجب تعطیل حکمی از احکام الهی می باشند، از همین گونه مصالح برخوردارند. عدم پافشاری حضرت هارون (ع) در مورد کنار گذاشتن گوساله پرستی قوم بنی اسرائیل به همین مصلحت معلل شده است:

«إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَءِيلَ»^۱.

۲- هرچند محتکر و غیر محتکر در فروش جنس خود به هر قیمتی آزادند؛ اما در صورت اقتضاء مصلحت نظام، تسعیر از جانب حکومت جایز می باشد.^۲

۳- طبق احکام اولیه و ثانویه، هیچکس به جز وصی میت، حق دخالت در وصیت را ندارد؛ اما حاکم اسلامی در صورت اقتضاء مصلحت، حق تولی و انفاذ آن را دارا می باشد.

۴- مصرف نمودن سهم امام در جهت مخارج فقراء شیعه، که برخلاف ادله اولیه «لَا يَجْلُ التَّصَرُّفُ فِي مَالِ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ صَاحِبِهِ» می باشد، از همین مقوله است. ما برای نمونه تنها به چند مورد اشاره نمودیم. کسی که کتاب مقنعه را مطالعه نموده و در آن غور کند، به موارد فراوانی از این قبیل برخورد خواهد کرد. که از آن جمله می توان به ابوابی همچون ایلاء، زوجة غائب، لقطه و امثال آنها اشاره نمود.

لازم به تذکر است که مهمترین وظیفه حکومت اسلامی تحفظ بر احکام اولیه و ثانویه اسلام است و این مهم حتی یک لحظه هم نباید مورد اغماض و غفلت واقع شود.

۱- سوره طه، آیه ۹۵.

۲- کتاب مقنعه، ص ۵۳۷.

گرچه مصوبات مجمع تشخیص مصلحت نظام، شرعیت خود را از امضاء مقام ولایت فقیه می‌گیرد و تا مورد تأیید مقام معظم رهبری قرار نگیرد قابل اجراء نبوده و صرفاً جنبه مشورتی دارد و همانند مصوبات مجلس شورای اسلامی قابل وتوی معظم‌له می‌باشند، در عین حال اعضاء محترم این نهاد مقدس باید تا سرحد حصول علم قطعی در مورد به خطر افتادن مصلحت نظام، از مسامحه در تغییر احکام شرعی خودداری ورزند: والا گناهکارند.

سید مرتضی علم الهدی^۱

ایشان یکی از فقهای بزرگ امامیه، جامع علوم معقول و منقول و مورد قبول فقهای شیعه و سنی بوده است.

علامه حلی، در کتاب خود به نام خلاصه^۲، در باره ایشان چنین می فرماید:
«علم الهدی رکن امامیه و معلّم ایشان بوده و مصنفات او تا زمان حاضر، که (۶۹۳) هجری می باشد، محلّ استفاده فرقه حقّه می باشد. او مدّت سی سال امیر حاج و حرمین و نقیب الاشراف و قاضی القضاة و مرجع تظلمات و شکایات مردم بوده است»^۳.

بهترین دلیل برای اعتقاد سید مرتضی به ولایت فقیه قبول منصب های فوق که از شئون سلطان حقّ مسلمین است، می باشد زیرا این مقامات به طور قطع می بایست از طرف خلیفه وقت (القادر بالله) به او تفویض گردد؛ مسلماً اگر او به نیابت فقهاء از جانب صاحب الامر (عج) در امور مذکور، اعتقاد نداشت، هرآینه این مقامات را قبول نمی فرمود و در این امور دخالت نمی نمود، بلکه به فرموده شیخ مفید این کار عمل حرامی بود.

۱- متوفای سال ۴۳۶ ه. ق.

۲- کتاب «رجال العلامة الحلی».

۳- کتاب رجال علامه حلی، ص ۹۵، چاپ دارالذخائر للمطبوعات قم. و کتاب ریحانة الادب، ج ۴، ص ۱۸۴.

حمزة بن عبدالعزیز دیلمی^۱

ایشان معروف به سلار دیلمی و شاگرد شیخ مفید و سید مرتضی و اهل ایران می باشد؛ در خسروشاه تبریز مدفون و به شیخ سالار معروف است. کتاب معروف او «مراسم» می باشد. فقیهی بزرگ و هم طبقه شیخ طوسی بوده، هرچند در رتبه علمی به پای او نمی رسد.

ایشان می فرمایند:

«اگر امر به معروف و نهی از منکر موقوف بر قتل و جرح باشد، به سلطان یا مأمور او محول است. بنابراین اگر مانعی در کار باشد و سلطان حق نتواند به وظیفه خود عمل نماید، فقهاء از جانب آن حضرت (ع) اختیار دارند که حدود و احکام را اقامه کنند، بدون آنکه از حد مقرر تجاوز نمایند. مردم شیعه نیز موظفند تا مادی که فقهاء از طریق حق عدول نکرده اند، به آنها کمک کنند. فقهاء طائفه می توانند نمازهای اعیاد و استسقاء را اقامه کنند، اما نماز جمعه را خیر»^۲.

۱- متوفای سال ۴۴۸ یا ۴۶۳ ه. ق.

۲- کتاب مراسم، ص ۲۶۰.

شیخ ابوالصلاح حلبی^۱

ایشان شاگرد سید مرتضی و شیخ طوسی و سلارین عبدالعزیز بوده و از فقهای بزرگوار و جلیل‌القدر، فاضل، محدث، مفسر و از مشایخ امامیه در قرن پنجم هجری می‌باشد. وی صاحب تألیفات متعدد در فقه است که معروفترین آنها کتاب «کافی» می‌باشد.

این بزرگوار می‌فرماید:

«فقیه می‌تواند در اجرای حکم که شامل اقامه حدود و تعزیرات نیز می‌باشد، با احراز شرایطی از قبیل علم، تقوا، قدرت، عقل، رأی و بصیرت، حکم کرده و آن را تفویض نماید»^۲.

ایشان شرایط اهلّیت حکم و اجراء و تنفیذ آن را در باب قضاء ذکر نموده است. هرچند عبارات به کار برده شده این معنا را القاء می‌کند که فقیه جامع‌الشرائط تنها می‌تواند قضاوت نموده، حکم صادره را اجراء و تنفیذ نماید و ولایتش محدود به باب قضاء و تنفیذ حکم صادره می‌باشد، اما قرینه، بلکه قرائنی وجود دارد دالّ بر این‌که ولایت فقیه اختصاص به باب قضای اصطلاحی، که با قَسَم و بیّنات انجام می‌گیرد، ندارد؛ آنچنانکه در حکم به حدود و تعزیرات است؛ حکم در این باب مخصوص به مقام ولایت و امامت و سلطنت الهی می‌باشد و در اکثر موارد نیازی به شاکی خصوصی ندارد. و نیز همانطور که در تحویل اموال و حقوق الهی، مثل خمس

۱- متوفای سال ۴۴۷ ه. ق.

۲- کتاب مستطاب کافی، فصل تنفیذ الاحکام، ص ۴۲۲.

وزکات و اموال مجهول‌المالک و یا لزوم کمک و حمایت شیعیان قضاوتی در کنار نیست.

بنابراین اگر می‌فرماید: «هروقت این شروط در او کامل شد می‌تواند در مسند قضاوت بنشیند، اگرچه از ظالم گرفته باشد»، چنین استفاده می‌شود که هروقت این مقام به او عرضه شد باید آن را بپذیرد، زیرا این ولایت مصداق امر به معروف و نهی از منکر است و قبول آن به این است که خود را در معرض آن قرار دهد. هرچند نصب وی در ظاهر از طرف جائر است، اما چنین فردی در حکم نائب از طرف ولی‌الله‌الاعظم (عج) می‌باشد.

بالاخره با این قرائن و یا استدلال به مقبوله عمر بن حنظله، از کلام ایشان حاکمیت مطلقه فقیه استفاده می‌شود.

شیخ الطائفة ابو جعفر طوسی

ایشان رئیس علی الاطلاق شیعه، مؤسس حوزه علمیّه نجف، صاحب دو کتاب از کتب اربعه یعنی تهذیب و استبصار و مؤلف کتب فقهی النهایه، مبسوط، خلاف و بسیاری کتابهای دیگر می باشد.

این بزرگوار ایرانی بوده و در سال (۳۸۵) در شهر طوس متولد گردیده است؛ در سال (۴۶۰) در نجف اشرف وفات کرده و در خانه خودش، که اکنون به نام مسجد شیخ طوسی معروف است، دفن گردیده است.

علامه بحر العلوم در باره او فرموده است:

«محمّد بن حسن طوسی سرآمد طائفة امامیه و پرچمدار شریعت اسلام و پیشوای فرقه شیعه بعد از ائمه معصومین (ع) است. او در آنچه متعلّق به دین و مذهب است مورد اعتماد ما است. محقق اصول و فروع و تهذیب کننده معقول و منقول است. شیخ الطائفة ما علی الاصول رئیس شیعه است.»^۱

تا آنجا که مقدور اینجانب بود کتابهای مبسوط و نهایه و خلاف را تفحص نمودم؛ در باب خود چیزی ندیدم؛ فقط در کتاب نهایه در باب امر به معروف و نهی از منکر فرموده است:

وَالْأَنَّ هَذَا الصَّرْبَ لَا يَجِبُ فِعْلُهُ إِلَّا بِإِذْنِ سُلْطَانِ الْوَقْتِ الْمَنْصُوبِ لِلرِّيَاسَةِ فَإِنْ نَقَدَ الْإِذْنَ مِنْ جِهَتِهِ إِقْتَصَرَ عَلَى الْأَنْوَاعِ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا...^۲

۱- فقهای نامدار شیعه، ص ۷۷ و ۷۸، انتشارات کتابخانه آیت الله العظمی نجفی مرعشی (ره).

۲- نهایه، باب امر به معروف و نهی از منکر، ج ۲، ص ۱۵، چاپ جامعه مدرسین حوزه علمیّه قم.

یعنی چنانچه امر به معروف و نهی از منکر، بدون اجازه سلطانی که برای ریاست نصب شده، منجر به ضرب و جرح و قتل شود، در این صورت باید به انواع دیگر امر به معروف و نهی از منکر اکتفاء نمود و از آنها تجاوز نکرد.

«أَمَّا إِقَامَةُ الْحُدُودِ فَلَيْسَ يَجُوزُ لِأَحَدٍ إِقَامَتُهَا إِلَّا لِسُلْطَانِ الزَّمَانِ الْمَنْصُوبِ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ تَعَالَى أَوْ مَنْ نَصَبَهُ الْإِمَامُ لِإِقَامَتِهَا وَلَا يَجُوزُ لِأَحَدٍ سِوَاهُمَا إِقَامَتُهَا عَلَى حَالٍ وَقَدْ رُخِّصَ فِي حَالِ قُصُورِ أَثْمَةِ الْحَقِّ وَتَغَلُّبِ الظَّالِمِينَ أَنْ يُقِيمَ الْإِنْسَانُ الْحَدَّ عَلَى وَلَدِهِ وَأَهْلِهِ وَمَمَالِكِهِ إِذَا لَمْ يَخَفْ فِي ذَلِكَ ضَرَرًا مِنَ الظَّالِمِينَ وَأَمِنْ مِنْ بَوَائِقِهِمْ فَمَتَى لَمْ يَأْمَنْ مِنْ ذَلِكَ لَمْ يَجْزَ لَهُ التَّمَرُّصُ لِذَلِكَ عَلَى حَالٍ»^۱.

یعنی اقامه حدود را هم باید سلطان منصوب از طرف خداوند متعال یا منصوب از طرف امام برای اقامه حدود، جاری کند و برای هیچکس دیگری غیر از آنها، در هیچ حالی، جایز نیست. البته در حال غیبت و عدم بسط ید ائمه حق و چیرگی ستمگران، اجراء حدود بر فرزند و مملوک و اهل، در صورتیکه ترس از ظالم نباشد، اجازه داده شده است.

به چند دلیل می توانیم بگوئیم که شیخ طوسی، که از اعظم و رؤسای طائفه حقه بوده و تا (۲۰۰) سال بعد از او، آراء و افکار و نظریات فقهی وی مورد قبول علماء شیعه بوده و فقیهانی مثل سلاّر و حلبی را به اقطار عالم اسلام می فرستاده و آنها قضاوت و امور دیگر را متکفل بوده اند، معتقد به ولایت فقیه و مأذون بودن فقهاء امامیه از طرف سلطان حق بوده است.

دلیل اینکه شیخ این مطلب را در نهایه و خلاف و مبسوط نفرموده و بلکه در نهایه مطلبی برخلاف آن ذکر کرده است، ملاحظه فقیه و جوّ مسموم بغداد و خلافت عباسی و سلجوقیان، که حاکم حقیقی و واقعی بغداد بوده اند، می باشد.

دشمنی با شیعه و علماء آن به قدری بر قلوب مردم آن زمان حاکم بوده که

۱- النهایه شیخ طوسی (ره)، کتاب الجهاد، باب امر به معروف و نهی از منکر.

به رهبری وزیر خلیفه (عمیدالملک) به خانه شیخ ریخته و کتابخانه بسیار نفیس او را آتش زدند، در حالیکه از طرف خلیفه بزرگترین مقام رسمی تدریس به او محوّل شده بود. در همین زمان شیخ از بغداد فرار کرده و به نجف رفت و حوزه علمیّه را تأسیس نمود. پس از تألیف کتاب مصباح المتّهجد، نزد خلیفه سعایت او را کردند و به خلیفه گفتند که او در کتاب مصباح، عمر و ابی بکر و عثمان را لعن کرده است؛ پس خلیفه او را احضار نموده، دلیل را سؤال می کند. ایشان می فرماید:

«مقصود از اوّل، قابیل و از دوّم، عاقرِ ناقة صالح بن سالف و از سوّم، قاتل حضرت یحییٰ (ع) و از چهارم، عبدالرحمن بن ملجم مرادی می باشد»^۱.

واضح است که در چنین جوّی و چنین ریاست و مقامی او نمی توانست در رساله عملیه^۲ و کتب دیگر خود، مخصوصاً در کتاب «خلاف» که فقه مقارن بوده و همچنین کتاب «مبسوط» که در باره فروع اجتهادی و در صدد اثبات توانائی شیعه در اجتهاد بوده، از تغلّب و جور خلیفه یا سلطان سلجوقی و از مأذون بودن فقیه شیعه از طرف مقام ولایت کبری، سخنی به میان آورد.

دلیل دیگر براین مطلب، عدم تعرّض آن مرحوم به مسئله حقّ قضاوت فقیه شیعه است، که احدی از علماء شیعه آن را منکر نیست؛ گرچه از تعبیراتی همچون «وجوب اجابت فقیه اگر امام او را بخواهد» می توان این مطلب را، به قطع یا به احتمال، استفاده نمود.

به نظر می رسد شیخ (ره) اصل مسئله را که مورد توافق علماء اسلام می باشد،

۱- ریحانة الادب، ج ۳، ص ۳۲۸ و کتاب رجال سید بحر العلوم ص ۲۳۸ و ص ۲۳۹.

مرحوم سید محمد مهدی بحر العلوم در پاورقی کتاب رجال سید بحر العلوم مدرک این مطلب را دو کتاب محبوب القلوب (نسخه خطی) از قطب الدین محمد اشکوری الالهیجی، معاصر شیخ حر عاملی؛ و مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۴۸۱، چاپ ایران، سال ۱۳۵۷ ه. ق از مرحوم قاضی نورالله تستری نقل نموده است.

۲- مقصود از رساله عملیه، کتاب نهایه ایشان می باشد.

به طور اجمال مورد تأیید قرار داده است، یعنی اموری همچون قضاوت، اقامه حدود، امر به معروف و نهی از منکر، به خصوص در صورت توقف آن بر ضرب و جرح و قتل، امامت جمعه، کفن و دفن و تجهیز میتی که ولی ندارد و بالاخره ارث کسی که وارثی ندارد، را از شئون سلطان و ولی امر مسلمین می داند.

ادله این ادعا عبارت است از:

۱- در کتابهای مزبور بحثی از حق قضاوت فقهای شیعه به میان نیامده است، با اینکه این مسئله مورد اجماع^۱ و اتفاق فقهای ما است و معظم له عملاً این حق را برای فقهاء قائل بوده اند.

۲- ایشان در کتاب مبسوط از وجوب کفائی قضاوت مثل کفن و دفن میت، بحث نموده و آن را مصداق امر به معروف و نهی از منکر دانسته اند. مطالبی از این قبیل ظهور در وجوب قبول، در صورت انحصار و پیشنهاد امام، دارد.

۳- تعبیر از سلطان منصوب از جانب خدا به امام عادل، که موهم حقانیت خلافت عباسیان، در صورت عدالتشان، می باشد، دلیل دیگری است بر اینکه در زمان چنین فتاوائی، در واقع و نفس الامر که تئوری و فرضی هم نباشد، مراد ایشان جز فقهای عادل کس دیگری نمی باشد.

۴- عین تعبیر موجود در باب اقامه حدود و امر به معروف، در باب نماز جمعه آمده است. ایشان در ذیل این باب با اینکه شرط صحت نماز جمعه را وجود «امام اصل» یا منصوب خاص از جانب وی ذکر می کند، با این حال در کتاب مبسوط اقامه آن را در قراء و روستاها با اجتماع پنج یا هفت نفر صحیح به حساب می آورد. در کتاب خلاف در جواب به اشکال مخالفین که می گویند: «شما که چنین روایاتی دارید، پس چرا بر اشتراط «امام اصل» تأکید دارید؟» می فرماید:

«اجازه امام به این افراد مبین منصوب شدن آنها می باشد بنابراین تخصیصی به

۱- این اجماع را صاحب جواهر و مفتاح الکرامه و دیگران نقل کرده اند.

قاعده وارد نمی‌گردد. یعنی از این اجازه کشف می‌کنیم که امام این افراد را منصوب نموده بنابراین قاعده کلی اشتراط امام اصل و منصوب او نقض نشده است.^۱

۵- مهمترین دلیل، نقل روایت مقبوله عمر بن حنظله می‌باشد، که به نظر اکثر فقهاء بر حکومت فقیه و عمومیت آن دلالت دارد، ما نیز قبلاً آن را توضیح داده ایم.^۲
۶- صاحب جواهر(ره)، شیخ طوسی را از قائلین به جواز اقامه حدود توسط فقهاء عارف به احکام شمرده و او را در کنار اسکافی، شیخ مفید، سلار، علامه، شهیدین، مقداد، ابن جنید، کرکی و سبزواری قرار داده است.^۳

دو تذکر:

۱- ملاحظه فرمودید فقهاء بزرگواری که تا این جا نظرانشان را در رابطه با ولایت فقهاء عارف به احکام ائمه معصومین(ع) نقل نمودیم، معتقدند که حق سلطنت و ولایت در اصل به اهل بیت عصمت و طهارت، و از جمله به مهدی موعود حجة بن الحسن العسکری(عج)، تعلق دارد و آن حضرت است که به نواب خاصه، در زمان غیبت صغری و به نواب عامه یعنی فقهاء عارف و عادل، در زمان غیبت کبری اجازه دخالت در امور عامه شیعه و مسلمین را داده‌اند.

بنابراین همانطور که ولایت ائمه اهل بیت(ع) استقلالی است و نیاز به مراجعه مردم ندارد، ولایت و سلطنت محوله به فقهاء هم این چنین است؛ تنها نقش مردم حمایت، اطاعت، تمکین از اجراء حدود در باره خود و در یک کلمه بیعت با آنان است؛ چنانکه این مطلب از دو روایت مقبوله عمر بن حنظله و اسحق بن یعقوب استفاده می‌شود. در روایت اول، پس از اعطاء مقام حکومت، مترافعین را ملزم به

۱- کتاب الخلاف، ج ۱، کتاب الجمعة، المسألة ۳۹۷، ص ۶۲۶ چاپ جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۲- کتاب تهذیب، ج ۶، ص ۳۰۱.

۳- کتاب جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۹۳.

مزافعه و مراجعه به آنان نموده^۱ و در روایت دوم، راویان احادیث را از جانب خود حجت معرفی می‌کند و با صراحت ولایت غیر استقلالی مورد اختیار شیخ انصاری (ره) را نفی می‌کند.

۲- به همین دلیل، ولایت اعطائی به فقهاء (ایده‌م‌الله تعالی) مطلقه است. خلافت، نیابت و حکومت شرعی و اسلامی آنها به چیزی مقید نشده است. بنابراین اگر فقهاء (ره) فقط مواردی معدود از اختیارات آنها را برشمرده و به صورت مطلق تصریح ننموده‌اند، به خاطر یأس آنها از امکان استفاده از بقیه اختیارات بوده و یا به دلیل تقیه و جوّ حاکم؛ و معلوم است اعتبار به همان محوری است که برای مسئله ذکر فرموده‌اند.

۱- فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكْمًا.

قاضی عبدالعزیز حلبی^۱

ایشان شاگرد سید مرتضی و شیخ طوسی بوده و به ابن البرّاج معروف می‌باشد. از طرف شیخ طوسی به بلاد شام که وطنش بود فرستاده شد؛ (۲۰) سال در طرابلس شام قاضی بود. کتابهای فقهی او که بیشتر نام برده می‌شود عبارتند از مهذب وجواهر.

ایشان می‌فرماید:

«اگر سلطان جائز انسانی را جانشین خود قرار داد و اقامه حدود را به او واگذار نمود، او می‌تواند آن را اقامه کند ولی باید معتقد باشد که از طرف امام عادل مأذون است و به اذن او عمل می‌کند»^۲.

۱- متوفای سال ۴۸۱ ه. ق.

۲- المهذب، ج ۱، ص ۳۴۱.

قرن ششم هجری

۱- ابن حمزه عمادالدین طوسی

۲- قطب‌الدین راوندی

۳- محمد بن ادریس حلی

ابن حمزه عمادالدین طوسی^۱

ایشان از اکابر فقهای امامیه قرن ششم هجری بوده است. فقیه و متکلم و کنیه اش ابوجعفر طوسی و به نام «صاحب وسیله» معروف می باشد. وی از اهالی خراسان و دارای تألیفات زیاد است. معروفترین آنها کتاب «وسيله» است که در فقه می باشد. ایشان می فرماید:

«فَإِنْ لَمْ يَنْجَعْ رَدُّهُ وَضَرَبُهُ إِنْ أُمِّكْتُهُ»^۲.

یعنی اگر موعظه، توبیخ، اعتراض و ترک تعظیم، مفید واقع نشد به تأدیب ارتقاء نموده و در صورت لزوم به تلف منتهی می شود؛ البته در صورتیکه از طرف کسی که حق اعطاء اجازه را دارد، دارای اذن باشد.

در جای دیگر می فرماید:

«وَإِنْ عَرَضَ حُكُومَةُ لِلْمُؤْمِنِينَ فِي حَالِ إِنْقِصَافٍ يَدِ الْإِمَامِ فَهِيَ إِلَى فَقْهَاءِ شَيْعَتِهِمْ، فَإِذَا تَقَلَّدَ الْقَضَاءَ مِنْ لَهُ ذَلِكَ اجْتَهَدَ فِي إِقَامَةِ الْحَقِّ وَعَمِلَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ (ع) وَالْإِجْمَاعِ لَا غَيْرَ»^۳.

یعنی اگر در حال عدم بسط ید امام معصوم (ع) برای مؤمنین حکومتی پیش آید، قضاوت به فقهای شیعه تفویض شده است. ممکن است گفته شود که مراد از عروض حکومت خصوص قضاوت در اختلافات بین مؤمنین است و بنابراین عبارت بر عموم

۱- متوفای سال ۵۵۰ ه. ق.

۲- کتاب وسیله، باب امر به معروف و نهی از منکر، ص ۶۹۷ از الجوامع الفقهیه.

۳- الوسیله، کتاب القضا یا الاحکام، فصل بیان صفة القاضی وأدب القضاء.

ولایت و نیابت فقهاء دلالتی ندارد. در جواب باید گفت که بر فرض معنای دوم هم، عبارت دارای مفهوم نمی باشد، بنابراین دلالتی بر انحصار حق فقهاء در قضاوت ندارد. مؤید این مطلب کلماتی است که در عبارت قبلی، در باب امر به معروف و نهی از منکر آورده شده و اشاره به وجود کسی است که چنین حقی را در زمان تألیف کتاب یعنی قرن ششم داشته است و معلوم است که این شخص جز فقهای شیعه نمی تواند باشد.

نظیر این تعبیر، تعبیرات دیگری است که در همین صفحه و صفحه قبل و جاهای دیگر کتاب آورده شده است. در فصل بیان احکام البلاد می فرماید:

«إِذَا فُتِحَتْ كُلُّ أَرْضٍ تُفْتَحُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ لَمْ يَخُلْ مِنْ أَرْبَعَةِ أَوْجِهٍ، إِمَّا فُتِحَتْ عَنْوَةً أَوْ صُلْحًا أَوْ بِغَيْرِ إِذْنِ الْإِمَامِ أَوْ سَلَّمُوهُمْ مِنْ غَيْرِ قِتَالٍ...»^۱

یعنی یکی از اقسام سرزمین های فتح شده، سرزمین فتح شده بوسیله جنگ و بدون اذن امام (ع) است که حکم آن قبلاً بیان شده است و گفته شد که از انفال است. اگر مقصود از امام، فقیه نباشد، آیا این مسئله جنبه فرضی پیدا نمی کند؟! آیا می توان مراد از امام را ائمه جور و سلاطین ستمگر بنی امیه و بنی عباس دانست؟ هرگز. این معنا در عبارت های بسیاری از فقهای ما که متعرض اصل ولایت فقیه یا اختیارات مطلقه در جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و اقامه حدود و اقتصاد و سایر مسائل سیاسی، اجتماعی کشور اسلامی نشده و تنها به ذکر اشتراط «امام اصل» و منصوب از طرف او، در ابواب مختلف و متعدد فقه، اکتفاء نموده اند، جاری و صادق است.

شیخ طوسی و محقق حلّی و پیروانشان چقدر سخن از امام و حاکم در سراسر فقه داشته اند! مثلاً در مورد لقطه و لقیط^۲ و چیزهای دیگری که محوّل به حاکم

۱- الوسیله، کتاب الجهاد، فصل بیان حکم البلاد.

۲- لقطه یعنی اموالی که پیدا می شوند و مالک آنها مشخص نیست. لقیط یعنی انسانی که سر راه گذاشته شده است.

نموده‌اند، آیا جز فقیه شیعه کس دیگری می‌تواند مرادشان باشد؟ آیا این احکام جنبه فرضی و خیالی دارد؟!

انصاف این است که بگوئیم ایشان حتی ولایت مطلقه فقیه را از خلال کلماتش به امت مقلد خود و به نسلهای بعدی شیعه منتقل نموده است.

اما در مورد اجمال و عدم تفصیل و نحوه بیان مطالب، باید گفت که علت این امر یا تقیه و جو حاکم و عدم امنیت و معارضة حکومت‌های وقت بوده و یا یأس و ناامیدی از مهیا بودن زمینه اعمال ولایت مطلقه. یعنی تنها مواردی که برای مؤلفین محتمل بوده است عبارتند از اموری همچون قضاوت در مرافعات بین دو نفر شیعه مخلص و مطیع و تابع، و یا اجراء حدود بر فرزند و بنده و اهل، و یا بر همه شیعیان (البته در صورتیکه فردی از شیعه از طرف حاکم جور به مقامی دست یابد)، یا اجراء حدود و قضاوت و امر به معروف و نهی از منکر قولی یا بدنی در ده یا شهر کوچک و دورافتاده، و یا اجازه گرفتن سلطان از فقیه در جنگ یا سایر مسائل. در این مورد می‌توان به اجازه گرفتن فتحعلیشاه از شیخ جعفر کاشف الغطاء در مورد جنگ با روسیه و یا کسب تکلیف وی از مرحوم میرزای قمی، در مورد امور کشور اشاره نمود. همچنین اگر بیاد داشته باشید، در زمان رژیم پهلوی بعضی از کارمندان متدین ادارات دولتی در مورد گرفتن حقوق از فقهاء اجازه می‌گرفته‌اند.

به عبارت دیگر، آن مؤلفین محترم احتمال دست‌یابی به قدرت مطلقه‌ای که توان مقابله با ابرقدرتهای جهنمی دنیای امروز را داشته باشد و یا کمال قدرت و شجاعت بگویند که آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند، را نمی‌داده‌اند.

صاحب جواهر (ره) فقیهی است که ولایت مطلقه فقیه را، آنگونه که همه

می‌دانیم، تثبیت کرده است؛ ایشان در کتاب خویش چنین می‌فرماید:

«نَعَمْ لَمْ يَأْذَنُوا لَهُمْ فِي زَمَنِ الْغَيْبَةِ بَعْضُ الْأُمُورِ الَّتِي يَنْغَلِمُونَ عَدَمَ حَاجَتِهِمْ إِلَيْهَا، كَجِهَادِ الدَّعْوَةِ الْمُخْتِاجِ إِلَى سُلْطَانٍ وَجُيُوشٍ وَأَمْرَاءٍ وَنَحْوِ ذَلِكَ، مِمَّا يَنْغَلِمُونَ قُصُورَ الْيَدِ فِيهَا عَنْ ذَلِكَ وَنَحْوِهِ؛ وَإِلَّا لَظَهَرَتْ دَوْلَةُ الْحَقِّ كَمَا أَوْمَأَ إِلَيْهِ الصَّادِقُ (ع)

يَقُولُ لَوْ أَنَّ إِلَى عَدَدِ هَذِهِ الشُّوْنِيَّاتِ، وَكَأَنَّ أَزْبَعِينَ، لَخَرَجْتُ^۱ در روایت دیگر هفده بزغال وارد شده است.^۲

یعنی ائمه (ع) در اموری که می دانسته اند در زمان غیبت مورد نیاز نمی باشد، به فقهاء اجازه نداده اند؛ همانند جهاد برای دعوت به اسلام، که لازمه آن، کشورگشائی و مهیا نمودن لشکرها، فرماندهان، توپ و تانک، هواپیما، موشک و امثال این تجهیزات می باشد؛ چیزهایی که برای شیعه و فقهاء آن قابل دسترسی نیست، وائمه (ع) می دانستند که این امور جز در زمان دولت حق حجة بن الحسن (ع)، قابل تحقق نمی باشند. در اشاره به این مطلب، امام صادق (ع) که روزی از کنار گله کوچکی گوسفند عبور می نمودند، فرمودند: «اگر من به تعداد این گوسفندان مرید و یاور داشتم قیام می نمودم». تعداد آن گوسفندان از ۴۰ رأس بیشتر نبود.

بنابراین به عقیده صاحب جواهر، قبل از ظهور امام مهدی (عج) حکومتی که مجهز به ارتش، لشکر، فرمانده و تجهیزات مدرن باشد قابل تحقق نخواهد بود؛ در حالیکه امروز می بینیم جمهوری اسلامی نویدبخش فروپاشی نظام های کمونیستی، سرمایه داری و مکاتب بی دینی و بی خدائی می باشد.

این جمله دلسوز که از حضرت صادر شده، هرگز بر ادامه چنین وضعی دلالت ندارد؛ زیرا مسلم است که در زمان امام زمان (عج) برپائی قدرت گسترده و حکومت مطلقه، به همراهی یاران مخلص، به طور قطع قابل تحقق خواهد بود. بنابراین چنین کلامی به زمان امام صادق (ع)، بلکه به همان زمان صدور کلام اختصاص دارد. اگر هم فرض کنیم روایاتی دلالت بر حصول چنین قدرت و حکومتی در زمان حضرت مهدی (عج) داشته باشند، اما چنین روایاتی حصول آن را هرگز به يك نوبت، و آن هم در زمان حضور حضرت، منحصر نمی کنند.

حال اگر به دیده انصاف بنگریم، آیا احتمال گسترش قدرت اسلام، آن هم

۱- جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۹۷، کتاب الامر بالمعروف «فی جواز اقامة الحدود للفقیه».

۲- بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۷۳.

اسلام علوی، در تمام جهان یا قسمت عمده آن و یا حداقل جهان اسلام، نمی‌رود؟ این امکان وجود دارد که حکومت جهانی حضرت مهدی (عج) از نظر کم و کیف بی‌بدیل باشد، اما آیا فاصله بین حکومت مورد نظر صاحب جواهر، که با حداقل نیروی انسانی و تجهیزات می‌سازد، با حکومت گسترده بقیه الله (عج) زیاد نیست؟ بنابراین باید بکوشیم تا حکومت جهانی را برقرار کنیم و امیدوار باشیم که به هنگام لزوم، صاحب الامر (عج) ظهور خواهد کرد؛ انشاء الله.

شاید همین توهّمات باعث شد تا تلاش لازم جهت برپائی حکومت اسلامی انجام نگیرد و تنها خمینی کبیر (ره) بود که این قدرت را در روحانیت و فقاہت شیعه درک کرد و به مقصود خود رسید؛ هرچند تا وصول به حدّ ایده آل فاصله زیادی داریم. علماء متدبّینی را می‌شناسم که تاهمین اواخر، قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، ایمان به پیروزی آن نداشتند و گمان می‌کردند که برفرض پیروزی، انقلاب ربطی به حکومت الهی اسلامی ندارد و همانگونه که قاجاریه یا بعضی از احزاب و طوایف پیروز شده و مدّتی حکومت کردند، این انقلاب هم از همان سنخ خواهد بود. ریشه این طرز تفکر، اعتقاد به عدم پیروزی حق و تحقّق حکومت اسلامی قبل از ظهور امام زمان (عج) می‌باشد که احتمالاً تأثیر گرفته از اخباری است که قیام نمودن قبل از ظهور آن حضرت را جایز نمی‌دانند.^۱

لازم به تذکر است که این تفکر شوم در اثر تلاش استعمار و ایادی داخلی آن، در چند دهه اخیر در کشورهای اسلامی، حتّی ایران رخنه نمود. علماء شیعه (رضوان الله تعالی علیهم)، از این طرز تفکر، که همان تفکیک دین از سیاست است، مبرا بوده‌اند، و حتّی تلاش لازم را جهت سپردن حکومت به آل پیغمبر (ص) از خود نشان داده‌اند. شیعه و دوستان اهل بیت و دست‌پروردگان مکتب ایشان نیز از حمایت، فداکاری، ایثار و کمک به سران نهضت خودداری نمی‌کردند؛ قیام فرزندان امام حسن (ع) و شهداء آنان و حمایت امام صادق (ع) از شهداء ایشان و سفارش به

۱- ما این اخبار را در کتاب رهبری جنگ و صلح مورد بحث قرار داده و به این شبهه پاسخ داده‌ایم.

حجابت از آنها، به ویژه شهید فخ وزید بن علی که قیام و اقدامش مورد تأیید صریح آن حضرت و امام رضا (ع) قرار گرفت، همگی شاهد بر این مدعی است که امکان پیروزی مقطعی و محدود و حتی گسترده نیز وجود دارد.

در قرنهای چهارم و پنجم هجری، علمائی همانند شیخ مفید (ره) با صدور فتوای صریح خود در مورد استحقاق فقهاء شیعه جهت ولایت و حکومت، به تحقق و تثبیت این عقیده کمک کردند. تاریخ تشیع مملو از نهضت‌های نظامی، سیاسی و فرهنگی می‌باشد که برخی از آنها مثل نهضت سریداران به پیروزی نهائی نیز رسیده‌اند.

فقهاء بزرگوار شیعه، مثل محقق کرکی، شیخ بهائی و مرحوم مجلسی برای نیل به این منظور و استقرار حکومت حق، به سلاطین صفوی نزدیک شدند. برخلاف تبلیغات سوء و ناروای روشنفکران غرب زده و منحرف، تشیع صفوی یکی از اشکال تشیع علوی بوده و هست؛ یعنی همان پایه‌گذاران اولیه تشیع علوی، پیروی و اطاعت از علی (ع) را هم با شمشیر و خون سرخ و هم با شیوه‌های فرهنگی و ارتباط سیاسی با ستمگران زوزگو، دنبال کردند؛ با توجه به اینکه تاکتیک خود را تحت تأثیر شرایط زمان و مکان تغییر می‌دادند.

استراتژی مبارزه، دائمی و پیگیر بوده و هست

همین فقهاء و علماء عصر صفویه که مورد بی توجهی ظالمانه روشنفکران قرار گرفته‌اند، تشیع سرخ را، به قول شما، به من و شما منتقل نموده و به ما یاد داده‌اند؛ آنها رشته شهادت را هرگز از دست نداده‌اند. شهداء در راه فضیلت و تحقق حکومت الهی، همگی از فقهاء شیعه و مایه افتخار این مذهب می‌باشند. همین فقهاء و علماء شیعه بوده‌اند که ولایت فقیه و مطلقه بودن آن را، در قول و عمل، به اشکال مختلف، با رعایت تقیه، به ما منتقل نموده‌اند.

منظور اینجانب از این بحث و تفصیل این است که چنانچه در کتب فقهی برخی از فقهاء در مورد ولایت فقیه و اختیارات وسیع آن، با صراحت سخنی نرفته

است؛ عمدتاً برای رعایت اصل تقیه، که حافظ مبارزه واقعی وجدی می باشد، بوده است. البته این مطلب را هم نمی توان انکار نمود که بعضی از علماء متدین و عابد احیاناً معتقد به عدم تحقق ولایت مطلقه در زمان غیبت بوده اند، و اگر روزی طلیعه موفقیت ظاهر می شد، تعجب می کردند و با استبعاد کامل با آن برخورد می نمودند؛ همانند مرحوم سید بن طاووس که با اندک توجهی که از طرف حکام وقت به ایشان شد، آن را لطف و عنایتی الهی و فوق العاده تلقی نمودند.

در روایات ملاحم و اخبار غیبی ائمه (ع) گاهی از وقوع نهضت های الهی مثل نهضت شهید فخر و زید بن علی و... و نهضت امام خمینی (ره) خبر داده شده است. بنابراین به نظر ما توجیه صحیح تر این است که بگوئیم علت اصلی اینگونه تعبیرات، رعایت شرائط زمان و مکان در بیان مسئله ولایت فقیه و اختیارات وی، توسط فقهاء و مؤلفین شیعه بوده است؛ نه یأس و اعتقاد به عدم تحقق زمینه قدرت ولایت مطلقه. به همین جهت، سکوت و یا نفی نمودن، همچنین اقتضای بر مواردی مانند قضاوت، امامت جمعه، امر به معروف بدنی و اقامه حدود، دلیل بر اعتقاد مؤلفین کتب فقهی نبوده و نیست.

ما از صاحب جواهر (ره) متعجبیم که با آن فقاقت و استقامت فکر، چگونه منشأ عدم اذن امام (ع) را یأس از حصول زمینه اعمال ولایت مطلقه، که به عقیده ایشان ملاکش همیشه محقق می باشد، تلقی نموده و چنین نتیجه گرفته که غیر از موارد مذکور و منصوص در روایت، فقهاء اجازه دخالت در امر دیگری را ندارند و نمی توانند چنین تصرفاتی داشته باشند!

در پاسخ به این مطلب، موارد زیر را متذکر می شویم:

۱- با توجه به مطالب ذیل جایی برای یأس از تشکیل حکومت اسلامی باقی

نمی ماند:

الف- اخبار غیبی و ملاحمی که در این باب رسیده و در آنها به نهضت های موفق و غیر موفق نیز اشاره شده است، ضمن تأیید چنین قیام هائی و شهداء و رهبران

آنها، دلالتی بر یأس از تحقق جیوش، امراء و تجهیزات ندارند.

ب- وقوع نهضت‌هایی همچون نهضت ما، بهترین دلیل بر امکان تحقق حکومت اسلامی بوده، زمینه هرگونه یأس و ناامیدی را از بین می‌برد.

ج- عموم آیات قرآن؛ مانند آیه شریفه «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۱.

د- روایات عامه که در این باب رسیده است، مؤید دیگری بر امکان برپائی حکومت اسلامی می‌باشد.

۲- خود مرحوم صاحب جواهر در رابطه با مفاد روایت مقبولة عمر بن حنظله استظهار ولایت مطلقه نموده است. واضح و روشن است که به صرف مربوط بودن روایتی به مورد خاصی، آن روایت مقید نمی‌شود؛ والا بنا بر مبنای ایشان اقامه حدود نیز نباید جائز باشد.

۳- یأس از حصول زمینه اعمال ولایت مطلقه را نمی‌توان منشأ عدم اذن امام (ع) دانست، زیرا پس از تأکید عقل و نقل بر لزوم ولایت مطلقه، جعل چنین ولایتی بعنوان اتمام حجت بر همه فقهاء و دیگران، لازم می‌باشد؛ گرچه زمینه آن فراهم نباشد^۲. در غیر اینصورت باید گفت که، به استثناء امام زمان (عج)، ولایت مطلقه ائمه (ع) از طرف خدا و پیغمبر صحیح نمی‌باشد؛ زیرا همانطوریکه می‌دانیم در قرون اول، دوم و سوم هجری زمینه تحقق ولایت امامان معصوم (ع) وجود نداشته است. به طور خلاصه می‌توان گفت که بهترین گواه بر اعتقاد فقهاء به ولایت مطلقه، عمل آنها در پذیرفتن مقامها، تصدی امر قضاوت و اجراء حدود در زمانهای ممکن می‌باشد.

۱- سوره قصص، ۱۵.

۲- «لَوْلَا أَوْسَلْتُ وَإِنَّا رَسُولًا فَتَتَّبِعُ آيَاتِكَ...» سوره قصص، ۴۷.

قطب‌الدین راوندی^۱

ایشان از محدّثین و فقهاء بزرگ شیعه و دارای کتابهای الخرائج والجرائج، قصص الانبیاء، لب اللباب، شرح نهج البلاغه و فقه القرآن می‌باشد. معظم‌له صاحب فضائل و مناقب بسیار و به‌ویژه ترویج مذهب حقه اثنی عشریه، می‌باشد.

ایشان در کتاب فقه القرآن چنین می‌فرماید:

«اکثر اصحاب ما معتقدند که نهی از منکری که متوقف بر ضرب و جرح و قتل است باید به اذن سلطان وقت صورت گیرد، اما بقیه اصحاب اجراء آن را بدون اذن سلطان وقت هم جائز می‌دانند»^۲.

در ادامه می‌فرماید:

«امر به معروف باید به وسیله شخص عالم به معروف و منکر انجام پذیرد»^۳.

آنچه می‌توان در مورد دو عبارت فوق بیان نمود این است که منظور از سلطان وقت در زمان ایشان جز فقیه کس دیگری نمی‌تواند باشد. همچنین از آنجائیکه بارزترین فرد عالم به معروف، فقهاء می‌باشند؛ لذا اجراء حدود الهی را کس دیگری نمی‌تواند به عهده گیرد.

۱- متوفای سوم شوال سال ۵۷۳ ه. ق. معظم‌له در صحن مطهر حضرت فاطمه معصومه (ع) در قم، مدفون می‌باشد.

۲- کتاب فقه القرآن، ج ۱، ص ۳۵۸.

۳- کتاب فقه القرآن، ج ۱، ص ۳۵۸.

در صفحه بعد، از همان کتاب، می فرماید:

«نهی از منکری که متوقف بر قتل است بر عهده امام و خلفای وی می باشد؛ زیرا این افراد به سیاست آگاه تر بوده و از نظر عدّه و عدّه مجهز تر می باشند»^۱
در جای دیگر چنین می فرماید:

«معاریه و جنگ با مفسدین اختصاص به زمان پیغمبر (ص) ندارد، بلکه شامل بعد از وفات آن حضرت، و از جمله زمان غیبت، نیز می شود. این مطلب مورد اتفاق همه مسلمین می باشد»^۲.

در جای دیگری از همان کتاب، به عبارت ذیل بر می خوریم:

«باغی به کسی گفته می شود که به جنگ با امام عادل برخیزد. چنانچه امام (ع) کسی را به جنگ با او دعوت نماید، باید اجابت نماید»^۳.

از مجموع تعبیرات فوق چنین استنباط می شود که به عقیده ایشان، در هر زمانی سلطان و امامی وجود دارد و او جز فقیه عارف کس دیگری نمی تواند باشد. در غیر این صورت مسأله جنبه فرضی پیدامی کند و در زمان غیبت هیچ کاربردی نخواهد داشت.

۱- کتاب فقه القرآن، ج ۱، ص ۳۵۹.

۲- کتاب فقه القرآن، ج ۱، ص ۳۶۵.

۳- کتاب فقه القرآن، ج ۱، ص ۳۶۳.

محمد بن ادریس حلی

ایشان از فحول علماء شیعه می‌باشند. تا قبل از زمان این فقیه بزرگوار، علماء شیعه در ارائه نظرات فقهی و اجتهادی، تابع مسلک شیخ طوسی (ره) بودند؛ اما معظم‌له با ارائه نظرات و مباحث جدید اجتهادی، جوّ موجود را شکسته، بنای جدیدی را در باب مسائل فقهی پایه‌ریزی نمود. کتاب معروف او سرائر می‌باشد، سرائر کتابی است نفیس و تحقیقی که مورد مراجعه و قبول فقهای شیعه می‌باشد. ایشان همچون سید مرتضی و ابن زهره و ابن قبه (ره)، خبر واحد را حجت نمی‌دانند. این فقیه عالیقدر در کتاب سرائر چنین می‌فرماید:

«قضاوت و حکم نمودن میان مردم، تنها برای کسانی جائز است که از جانب سلطان حق، دارای اجازه باشند. سلطان حق، این امر را به فقهای شیعه واگذار نموده است. بنابراین بر آنها لازم است که بین مردم اصلاح نموده، بین متنازعین حکم نماید. همچنین جائز است که نمازهای پنجگانه را به جماعت بخوانند و در صورتیکه از ناحیه دولت ستمگر در امان باشند، اقامه نماز جمعه و نمازهای عید فطر و قربان، خواندن خطبه‌ها و خواندن نماز کسوف لازم می‌باشد»^۱.
در جای دیگری از همین کتاب می‌فرماید:

«کسی که احکام مربوط به اقامه حدود و غیر آن را نداند نمی‌تواند متصدی امر قضاوت شود»^۲.

۱- کتاب سرائر ج ۲، ص ۲۵. «باب فی من له اقامة الحدود والقضاء بین المختلفین» «انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم».

۲- همان مدرک، ص ۲۶.

ایشان در ارتباط با احکام تعبّدی چنین می‌فرماید:

«مقصود از احکام تعبّدی، اجراء و تنفیذ آنهاست. یعنی احکامی را که خداوند متعال مقرر فرموده است چنانچه اجراء نشود لغو است؛ بنابراین می‌بایست مسئولی تنفیذ و اجراء احکام را به‌عهده گیرد، و او امام است، که در صورت غیبت و یا عدم قدرت، به‌جز شیعه‌ای که از جانب آن حضرت منصوب شده است کس دیگری حقّ تصدّی این مقام را ندارد. البته باید شرایط هفتگانه اعلیّت را دارا باشد. یعنی جامع شرایط عقل، رأی، جزم، تحصیل، سعه حکم، بصیرت به مواضع صدور فتوای متعدّد و قیام به آنها و عدالت باشد»^۱.

در ادامه می‌فرماید:

«هرگاه این شرایط در کسی جمع شود، تصدّی حکومت به او واگذار می‌شود، گرچه برحسب ظاهر، از طرف سلطان ستمگر تعیین شده باشد. پس هرگاه مسئولیتی به‌وی عرض‌ه شود، بر اوست که قبول نماید؛ زیرا این ولایت، مصداق امر به معروف و نهی از منکر است که بر او متعیّن شده است. چه اینکه در حقیقت او از جانب ولیّ امر (ع) دارای نیابت می‌باشد و سلطان ستمگر، غاصبی بیش نیست. والیان راستین امر، این اجازه را به او داده‌اند؛ بنابراین حقّ ردّ این مقام را ندارد. شیعه نیز موظّف است به او مراجعه نماید و حقوق اموال خویش، نظیر خمس و زکات را به او تحویل دهد و حتی خود را برای اجرای حدود در اختیار وی قرار دهد و نباید از حکم او عدول کند، زیرا هرکس از حکم او عدول نماید، در حقیقت از حکم خدا سرپیچی کرده است و تحاکم نزد طاغوت برده است»^۲.

این فقیه بزرگوار پس از ارائه این بحث، به نقل روایت ابی‌خدیجه و مقبوله عمر بن حنظله می‌پردازد. ملاحظه می‌فرمائید که ایشان ضمن تثبیت ولایت مطلقه فقیه جامع‌الشرایط، بر تحقق حکومت اسلامی نیز صحه گذاشته و تصدّی آن را بر فقهاء لازم و واجب شمرده است.

لازم به تذکر است که در بین نوشته‌ها و مباحث این فقیه و فقهای نظیر وی عباراتی به چشم می‌خورد که به نظر می‌رسد مطالب یادشده را کمی تضعیف

۱- کتاب سرائر ج ۳، ص ۵۳۷ چاپ انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسیه حوزه علمیه قم.

۲- کتاب السرائر، ج ۳، ص ۵۳۹-۵۴۰، چاپ انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

می نماید. به عنوان مثال به دو مورد از کتاب سرائر ایشان اشاره می نمایم:

۱- «ما گفته ایم که در زمان غیبت امام زمان (عج)، اقامه نماز جمعه جائز نیست»^۱.

۲- «این گونه نهی از منکر، بدون اذن امام (ع) جائز نیست»^۲.

اولاً: در مورد ولایت فقیه در بعد قضاوت که از اقسام ولایت ها و یکی از شئون سلطان حق و امام معصوم (ع) است، اختلافی بین فقهای گذشته و معاصر وجود ندارد.

ثانیاً: اگر فقهای گذشته در مواردی همچون اقامه حدود و اقامه نماز جمعه توسط ولی فقیه، اختلافی داشته اند، بی تردید ناشی از اختناق و خفقانی بوده که به وسیله خلفای ستمگر اعمال می شده و چنانچه آن مشکلات و فشارها نبود و آنها نیز چهره زیبای حکومت اسلامی را مشاهده می نمودند، با قاطعیت و خارج از هرگونه تردید و اختلاف نظری، مسأله ولایت مطلقه فقیه را مورد تصدیق قرار می دادند.

ثالثاً: دو نمونه فوق و مسئله منع اقامه حدود در زمان غیبت دلیل بر تخصیص ولایت فقهاء نیست؛ یعنی در شرائط زمان غیبت حتی حضور امام معصوم (ع) موجب جواز اقامه نماز جمعه و نهی از منکر بدنی و اجراء حدود الهی نیست. مرحوم آیه الله العظمی بروجردی (قده) از کسانی می باشند که بین ولایت مطلقه فقیه و حرمت اقامه نماز جمعه در زمان غیبت را جمع کرده است. بعبارة اخری اقامه جمعه و اجراء حدود الهی و نهی از منکر بدنی مخصوص حاکم مبسوط الید در حکومت اسلامی است؛ اما اگر ستمگران و مستبدین حکومت را در دست داشته باشند، نه برای ستمگر اقامه آنها جایز است و نه برای فقهای عادل غیر مبسوط الید، چنانچه از کلام آیه الله العظمی بروجردی استفاده می شود؛ بلکه نمونه دوم در کلام

۱- کتاب سرائر، ج ۲، ص ۲۶، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۲- همان مدرک، ص ۲۷.

ابن ادریس (فده) مؤید ولایت مطلقه است؛ زیرا با ضمیمه ادله نیابت مطلقه فقهاء اجراء نهی از منکر بدنی هم جایز می شود. ایشان تصریح می کنند که در زمان غیبت سلاطین وامراء، اعم از حق و باطل، نماز جمعه را اقامه می کردند، نه فقیه بما انه فقیه^۱.

قرن هفتم هجری

۱- خواجه نصیرالدین طوسی (ره)

۲- محقق حلی (ره)؛ معروف به محقق اول

خواجه نصیرالدین طوسی

این عالم بزرگ مورد مدح و ستایش آیه الله علی الاطلاق علامه حلی (قده) قرار گرفته است بحدی که در باره او چنین فرموده است: این بزرگوار بالاترین فیلسوف و متکلم و فقیه زمان خود بوده است و در جای دیگر و موضوع دیگر فرموده است او استاد بشر و عقل یازدهم بوده است (فلاسفه اولین مخلوق بلا واسطه خداوند متعال را عقل اول و عقل اول را واسطه فیض بر عقل دوم و بهمین ترتیب عقل دوم واسطه فیض بر عقل سوم تا عقل دهم ادامه دارد شاید بالاترین تمجید از خواجه تعبیری است که علامه (ره) فرموده است).

بروکلن آلمانی و فاضل چلبی و ابن عبری و صفدی و برخی دیگر ایشان را در رأس مؤلفین سده هفتم قرار داده اند. علامه حلی استاد ایشان در فقه و شاگرد ایشان در علوم عقلیه بوده اند و از معدود نوابغ دانشمندان جهان اسلام در سده هفتم است.

بیشترین شهرت خواجه مدیون ریاضیات و نجوم اوست و از اقدامات بااهمیت او یکی ایجاد رصدخانه در شهر مراغه بوده است، ایشان در درس فقه محقق حلی حاضر و سؤال او و جواب محقق معروف و مشهور است.

کتاب فقهی که از او بیادگار مانده فوائد الفرائض در ارث است آثارش را تا یکصد و نود عنوان بر شمرده اند: کتابهای شرح تجرید الاعتقاد، شرح اشارات،

تلخیص‌المحصل، اخلاق ناصری و تحریر اقلیدس معروفترین آنها است. نقطه برجسته تاریخ زندگی پرنج و ملال این نابغه علم و فلسفه نجات دین اسلام و تشیع و علم در ایران و کشور اسلامی آن زمان از فتنه مغول و چنگیز می‌باشد. حاصل تلاشهای طاقت‌فرسای او تبدیل مغول به فرمانروایانی مسلمان و نجات کتابهای علمی و دینی و تأسیس کتابخانه‌ای مشتمل بر چهارصد هزار جلد کتاب و جمع علماء اسلام از هر مذهب و فن در مراغه می‌باشد. تاریخ زندگی او بهترین گواه بر اعتقاد بوجود حکومت اسلامی عادل در اسلام است و اینکه حق حکومت و دخالت در امور سیاسی مادی و معنوی مسلمین با علماء عادل است^۱.

اعتقاد به ولایت فقیه

عقیده خواجه نصیر را در زمینه ایجاد حکومت دینی و ولایت فقیه از چندین فراز از نوشته‌های او استفاده می‌شود به اعتقاد خواجه دین و کشورداری قابل تفکیک نیستند و امام را کسی می‌داند که ریاست دین و دنیا را داشته باشد.

سیاست در نظر خواجه چنین توصیف گردیده است:

«گوئیم سیاست ملک که ریاست ریاسات باشد بر دو گونه بود و هریکی را غرضی باشد و لازمی اما اقسام سیاست:

اول سیاست فاضله باشد که آنرا امامت خوانند و غرض از آن تکمیل خلق بود و لازمش نیل سعادت.

دوم سیاست ناقصه بود که آنرا تغلب خوانند و غرض از آن استعباد خلق بود و لازمش نیل شقاوت و مدنیت.

۱- برای اطلاع بیشتر به کتابهای اعیان‌الشیعه و طبقات اعلام‌الشیعه قرن هفتم مرحوم آقا بزرگ تهرانی مخصوصاً به کتاب احوال و آثار خواجه نصیر نوشته محمد تقی مدرس رضوی مراجعه نمایید. خواجه متولد ۵۹۷ و متوفای ۶۷۲ می‌باشد.

و در تعریف امام می نویسد: «الامام هو الانسان الذي له الرياسة العامة في الدين والدنياه بالاصالة في دار التكليف».

با این وصف وقتی او به تعریف امامت می پردازد روشن است که امامت به معنای اصطلاحی و خاص آن را در نظر ندارد (آن چنانکه اکنون ما از این واژه استفاده می کنیم) و در جای دیگری رعایت را چنین تعریف کرده:

«الامامة رياسة عامه دنية مشتملة على ترغيب عموم الناس في حفظ مصالحهم الدينية والدنيا ویه وزجرهم عما يضرهم بحسبها».

وقتی سخن از ریاست در امور دین است جز از فقیهی واجد شرایط و مدیر و مدبر ساخته نیست.

نکته جالبی که در سخنان خواجه دیده می شود، تأکید او بر عدم جدائی دین از سیاست است:

«... واز این سبب باشد تعلق دین و ملک بیکدیگر چنانکه پادشاه عجم و حکیم فرس اردشیر بابک گفته است:

الدين والملك توأمان لا يتم احدهما الا بالآخر چه دین قاعده است و ملک ارکان و چنانکه اساس بی رکن ضایع بود و رکن بی اساس خراب، هم چنین دین بی ملک نامنتفع باشد و ملک بی دین واهی»^۱.

۱- اخلاق ناصری چاپ تهران، جاویدان ۱۳۴۶ به همت ادیب تهرانی ص ۲۵۹-۲۷۶.

۲- تلخیص المحصل چاپ تهران ۱۳۵۹ به همت عبدالله نورانی انتشارات دانشگاه تهران و مک گیل کانادا

محقق حلّی معروف به محقق اوّل^۱

ایشان استاد علامه حلّی می‌باشند. در فقه کسی را بر او مقدّم نمی‌شمارند. معظم‌له صاحب کتابهای بسیاری در فقه و اصول، از جمله الشرایع، الممارج، المعتمر، المختصر النافع و غیره می‌باشد. خواجه نصیرالدین طوسی، فیلسوف و ریاضی‌دان معروف، در حلّه با او ملاقات کرده و در درس فقه ایشان حاضر شده است.

ایشان در کتاب شرایع چنین فرموده است:

«وَقِيلَ يَجُوزُ لِلْفُقَهَاءِ الْعَارِفِينَ إِقَامَةَ الْحُدُودِ...»^۱

یعنی چنین گفته شده است که فقهاء عارف، در زمان غیبت امام (ع)، در صورتیکه از ضرر سلطان در امان باشند، اجازه دارند حدود الهی را اقامه نمایند؛ همانگونه که حق دارند بین مردم قضاوت نمایند. بر مردم نیز واجب است که آنان را مساعدت نمایند.

در جای دیگری از همان کتاب چنین می‌فرماید:

«در زمان غیبت امام (ع) حکم فقهاء اهل بیت (ع) که جامع شرایط فتوا باشند، نافذ می‌باشد. شاهد بر این مطلب قسمتی از گفتار امام صادق (ع) است که می‌فرماید: فَاجْعَلُوهُ قَاضِيًا فَإِنِّي جَعَلْتُهُ قَاضِيًا فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ»^۲.

۱- متوفای سال ۶۷۶ ه. ق.

۲- کتاب شرایع الاسلام، ص ۹۶. «باب امر بمعروف ونهی از منکر».

۳- کتاب شرایع الاسلام، ص ۳۱۴ «باب قضاء».

همچنین در جای دیگر می‌فرماید:

«چنانچه امر به معروف ونهی از منکر به مجروح ساختن وکشتن منجر شود، آیا باز هم امری واجب است یاخیر؟ برخی از علماء این مسئله را به دیده مثبت نگریسته‌اند و عده دیگری آن را نفی نموده‌اند.

آیا چنین امر به معروف ونهی از منکری باید با اجازه امام باشد، ویا اینکه نیازی به اجازه امام (ع) نیست؟ قول اظهر این است که در چنین مواردی امر به معروف ونهی از منکر باید با اجازه امام انجام شود وبدون اذن امام، فقط برای مولا نسبت به بنده‌اش جائز است؛ همچنانکه در صورت امانت وعدم ضرر از ناحیه سلطان وقت، قضاوت جائز می‌باشد وبر مردم نیز واجب است که او را یاری نمایند^۱.

معروفترین وکارآمدترین فقهی که در زمان غیبت، ولایت مطلقه فقیه را مورد تردید قرار داده است، مرحوم محقق حلّی (ره) می‌باشد؛ ولی باید دید که آیا آن مرحوم به تعطیل اموری همچون اقامه حدود، امر به معروف ونهی از منکر وبویژه اموری که تعطیل بردار نیست معتقد است یا خیر؟!

آیا ایشان ولایت ستمگران وخلفاء جور وغاصبین را امضاء می‌کند؟!

آیا اقامه حدود توسط آنان را جائز می‌داند؟!

آیا شیعه را به مراجعه به طاغوتها فرا می‌خواند ورجوع به فقهاء شیعه را منحصر به امر قضاوت می‌داند؟!

آیا مقصود ایشان از حاکم وامام، که در کتب فقهی خویش آنها را مرجع بسیاری از امور ذکر کرده است، همان خلفاء وائمه جور هستند؟!

در صورتیکه مقصود وی از حاکم وامام «امام اصل»، یعنی معصوم (ع)، باشد، در اینصورت ارجاع به فقهاء شیعه چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟!

واضح است که اگر مراد ایشان از این تقیید، عدم مشروعیت امور محوله وضرورت تعطیل آنها باشد، در اینصورت چنین اموری جنبه ثنوی وفرضی پیدا

۱- کتاب شرایع الاسلام، ص ۹۶. «باب امر به معروف ونهی از منکر».

می‌کند و بحث نمودن از آنها ثمره عملی ندارد. در حالیکه همه می‌دانند که نه تنها دین اسلام، بلکه تمامی ادیان آسمانی، علاوه بر بیان تکالیف فردی، به امور اجتماعی جامعه نیز عنایت دارند.

به تحقیق می‌توان گفت که مقام علمی و فقهی این محقق بزرگ و علامه بزرگوار از چنین نسبت‌هایی مبرا می‌باشد. ایشان همچون فقهای بزرگی نظیر شیخ مفید و شیخ طوسی (ره)، بلکه همه فقهای اسلام، حق سلطنت و ولایت را مخصوص ائمه معصومین (ع) و رجال الهی می‌دانسته و تصدی غیر مأذون از طرف آنها را، حرام می‌داند؛ و این مطلبی است که از ضروریات تشیع، بلکه اسلام و قرآن می‌باشد.

در میان ائمه مذاهب چهارگانه اهل سنت، به احمد بن حنبل چنین نسبت می‌دهند که وی معتقد بوده افرادی که به زور و کودتا بر جامعه اسلامی مسلط شوند، ولی امر مسلمین و واجب‌الاطاعه می‌باشند؛ اما تسلط، زورگویی، ظلم و ستم آنان هرگز جائز و مشروع نمی‌باشد.

احتمال می‌رود که مراد ایشان از چنین فتوایی این باشد که در صورت نبودن حکومت منتخب و مشروع؛ و دوران امر بین هرج و مرج و بی قانونی از طرفی، و حکومت غاصب و جائز از طرف دیگر، اطاعت نمودن مردم از چنین حکومت ظالمی جائز، بلکه واجب می‌باشد. مضافاً بر اینکه حکومت و تسلط جائز حرام بوده، و در صورت امکان براندازی آن، واجب می‌باشد و در صورتیکه شرایط پیروزی فراهم نباشد و قیام نمودن جز تلف نفوس و اموال اثر دیگری نداشته باشد، حرام می‌باشد. و این همان دستوری است که ائمه معصومین (ع) فرموده‌اند و خود نیز چنین عمل می‌نمودند.

در این باره علی (ع) می‌فرماید:

«أُلْفَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ أَوْ اسْتَسْلَمَ فَأَرَاخَ».

یعنی اهل حق همیشه بر سر دوراهی قرار دارند و باید زمینه هریک را فراهم دیدند همان را انتخاب کنند؛ یا قیام نمودن در صورت اجتماع شرایط و یاسکوت و تسلیم در مقابل جائز که در این صورت ضرر، ناراحتی و ناامنی بیشتری به مردم وارد نیاید. در این زمینه امام صادق (ع) می فرماید:

«اگر چهل نفر یاور داشتیم، قیام می کردم»^۱.

بنابراین محقق مزبور هرگز به تعطیل ولایت حق و امامت ائمه در جمیع ابعادش، معتقد نبوده است؛ و چنانچه ملاحظه فرمودید ایشان همان امر قضاوت را که مضمون مقبوله عمر بن حنظله و مورد اتفاق علماء است، منوط به امنیت و قدرت قاضی و شیعه می دانسته است و می دانیم که فرض مذکور و فرض اقامه حد بر فرزند و بنده، که امری مستور و پوشیده است، ممکن بوده است.

همچنین در مورد قاضی تحکیم^۲، مرافعه و مراجعه شیعه مطیع و منقاد ائمه (ع) به فقهای خود، بی ضرر بوده است؛ زیرا حکم ایشان مخفی بوده و متخاصمین برای اجراء آن نیازی به قدرت نداشته اند.

بنابر آنچه گفته شد روشن می شود که امنیت قاضی و مصونیت او از ضرر سلطان، امری متوقع بوده است. به همین جهت ایشان و فقهای دیگر (ره) در ذیل بحث جواز حکومت، از وجوب حمایت و تمکین مردم نسبت به قاضی و مجری حد، سخن گفته اند. نتیجه آنکه مرحوم محقق حلی نیز همچون مشایخ و اساتید بزرگ خویش، با تکیه بر نص و یا دلیل عقلی، به ولایت مطلقه فقهای شیعه^۳ معتقد بوده است.

۱- جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۹۷. «کتاب الامر بالمعروف».

۲- قاضی تحکیم به قاضی گفته می شود که طرفین دعوا او را به قضاوت دعوت کرده و مرضی الطرفین باشد.

۳- دلیل اختصاص ولایت به فقهای شیعه این است که تنها ایشان هستند که با پیروی از ائمه (ع)، از روی علم و اجتهاد صحیح حکم می کنند؛ ممکن است بگوئیم که فقهای دیگر نیز با فرض رعایت تقوا و عدالت در اعتقاد و عمل، همچنین حکم نمودن از روی فتاوی ائمه (ع) نه تنها حق قضاوت، بلکه حکومت را نیز دارا می باشند. البته وقوع این فرض بعید است و صحت آن مورد انکار حقیر است.

همانطوریکه ملاحظه شد، معظم له در خلال این صفحات و ابواب دیگر، با ذکر مصادیق این ولایت، نظیر اجراء حدّ بر بنده و اهل خویش، به گونه‌ای که بهانه‌ای بدست دشمنان و حکومت جائز وقت نداده باشد، سعی در تبیین این ولایت مطلقه داشته است. برای مثال، ایشان انفال و یا زمینی را که با جنگ بدون اذن امام (ع) بدست آمده باشد، ملک امام و محوّل به او دانسته است؛ و از نظر شیعه جز نایب «امام اصل»، که فقیه شیعه باشد، کس دیگری نمی‌تواند مراد باشد. نظایر این مثال در ابواب مختلف کتب شرایع و معتبر فراوان می‌باشند.

به هر حال نقل فتوای این محقّق بزرگوار، ولو در باره اختصاص حقّ قضاوت به فقهای شیعه، ردّی است بر نظریه کسانی که ولایت فقیه را از مختصرات مرحوم نراقی و امام خمینی (ره) می‌شمرند.

از این گذشته، ذکر نظریات فقهی ایشان ما را در دست‌یابی به يك اصل عقلی برای ولایت مطلقه فقیه به عنوان قدر متیقّن یاری می‌نماید؛ به این معنا که، هر چند برای اثبات ولایت مطلقه فقیه دلیل لفظی معتبری در دست نداشته باشیم، با این حال به حکم عقل و نیز ضرورت اجراء احکام شرع مقدّس، تعیین سرپرست و مجری احکام الهی، امری لازم و ضروری به نظر می‌رسد. در این صورت برای تعیین این سرپرست ناگزیر از انتخاب یکی از موارد زیر می‌باشیم:

۱- سرپرست کشور اسلامی کسی که مردم او را با اکثریت آراء انتخاب کرده باشند، هر چند فقیه، عادل، مدیر و مدبّر نباشد.

۲- سرپرستی مملکت اسلامی بر عهده کسی است که بدون رأی مردم و بی‌اذن خدا و پیغمبر (ص)، با زور، تقلّب و فریب زمام امور را در دست گرفته باشد.

۳- شایسته رهبری کشور اسلامی کسی است که نه تنها فقیه عادل، یعنی قانوندان مورد اعتماد، بلکه مدیر و مدبّر یعنی قادر به اداره امور نیز باشد.

با توجه به اینکه شارع مقدّس امر قضاوت را که بخش مهمی از کار حکومت

اسلامی است، به فقهاء واگذار نموده است، عقل سلیم حکم می‌کند که ولایت مطلقه و سرپرستی کشور اسلامی بر عهده فقیه عادل و مدیر و مدبّر باشد. البته از آنجائیکه چنین شخصی از خطاء و اشتباه مصون نیست، باید در غیر احکام کلی، که به مقتضای تخصّص خویش استنباط نموده، به کارشناسان مربوطه مراجعه نماید. برای مثال، در مورد تشخیص حکم الکحل صنعتی به کارشناس و شیمیدان مراجعه کرده و نظر او را درباره خصوصیات و صفات آن، مثل مسکر بودن، مضر بودن و غیره، جویا شود.

نمونه‌های فراوانی در کتب اخبار و روایات موجود است که حکایت از آن دارد که ائمه (ع) نیز از شخص سؤال‌کننده، درباره خصوصیات و صفات آنچه مورد سؤال قرار گرفته، استفسار می‌نموده‌اند.

همین نظر را در باره جهاد ابتدائی و فتاوائی که آن را محدود به زمان حضور امام معصوم (ع) می‌نماید داریم؛ زیرا روایاتی که آن را مختص به امام معصوم می‌داند دلالت بر عدم جواز جهاد در کنار خلفاء جور و بدون اذن امام معصوم می‌نماید. شاهد این امر این است که ائمه (ع) گرچه خود در جنگهای آزادی‌بخش شرکت نداشتند، ولی برخی از آنها مثل زید بن علی را حمایت هم می‌کردند و می‌فرمودند: زید فقیه عادلی بوده و برای امام معصوم تلاش می‌کرده است.

قرن هشتم هجری

۱- علامه حلی

۲- فخرالمحققین

۳- شهید اول

علامه حلی^۱

ایشان آیه الله علی الاطلاق یکی از بزرگترین فقهاء، فلاسفه و متکلمین شیعه می باشد. معظم له در فقه استاد خواجه نصیرالدین طوسی و در فلسفه و ریاضیات شاگرد وی بوده است. بیش از یکصد جلد کتاب در زمینه فقه و کلام و موضوعات دیگر از وی به جای مانده است. این فقیه بزرگوار از نظر استعداد بی نظیر بوده، چنانکه می گویند قبل از رسیدن به بلوغ، به مقام اجتهاد نائل آمده است. بر کتاب قواعد و ارشاد ایشان شرح های مفصّلی نوشته شده است. او اهل حلّه^۲ می باشد. ایشان در کتابهای خویش به مناسبت های متعددی، شؤون مختلف ولایت و امامت را در زمان غیبت، حقّ فقهای شیعه دانسته است. ما نیز در اینجا به چند مورد از آنها اشاره می نماییم:

۱- ایشان در کتاب تذکرة الفقهاء چنین می فرماید:

«مَسْئَلَةٌ: قَدْ جَرَتْ الْعَادَةُ بَيْنَ الْفُقَهَاءِ أَنْ يَذْكُرُوا الْإِمَامَةَ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ لِيُعَرَفَ الْإِمَامُ الَّذِي يَجِبُ إِتِّبَاعُهُ وَيَصِيرُ الْإِنْسَانُ بَاغِيًا بِالْخُرُوجِ عَلَيْهِ وَلَيْسَتْ مِنْ عِلْمِ الْفَقْهِ بَلْ هِيَ مِنْ عِلْمِ الْكَلَامِ»^۳.

۱- متوفای سال ۸۷۲۶ ق.

۲- حلّه یکی از شهرهای شیعه نشین عراق است که در ده سالگی علامه، مورد هجوم هلاکو خان مغول قرار گرفته بود.

۳- کتاب تذکرة الفقهاء، ج ۱، ص ۴۵۲، و کتاب الجهاد.

یعنی عادت فقهاء بر این جاری شده که امامت و شرایط آن را در این باب (قتال باغی) ذکر کنند، تا معلوم شود اطاعت چه کسی واجب و خروج بر چه کسی حرام است و قتال با چه کسی واجب می باشد. ولی این مسئله از قبیل مسائل علم فقه نیست، بلکه از مسائل علم کلام است.

اعتقاد به امامت، به معنای حجیت قول، عمل و تقریر امام، وجوب محبت و دوستی او، اعتقاد به شفاعت، علم غیب و قطب عالم امکان بودن او، چه در زمان حیات و چه بعد از وفات؛ و همه صفاتی است که در زیارت جامعه کبیره ذکر شده است.

باغی بر چنین امامی، محکوم به کفر واقعی و اسلام ظاهری خواهد بود. و اما خروج بر غیر معصوم، که به دلیل عقل و نقل اطاعت او واجب شده است، گرچه حرام بوده و تعزیر دارد، اما نه محکوم به کفر است و نه کشتن او واجب، بلکه قتل وی یکی از مراتب نهی از منکر است که در جای خود واجب می باشد.

این توجیه به قرینه کلامی است که ایشان قبل از مسئله ذکر کرده است؛ آنجا که می فرماید:

«قَالَ الشَّيْخُ (ره): وَ هَؤُلَاءِ كُلُّهُمْ عِنْدَنَا مَحْكُومٌ بِكُفْرِهِمْ، لَكِنْ ظَاهِرُهُمُ الْإِسْلَامُ وَعِنْدَ الْفُقَهَاءِ أَنَّهُمْ مُسْلِمُونَ، لَكِنْ قَاتِلُوا الْإِمَامَ الْعَادِلَ؛ فَإِنَّ الْإِمَامَةَ كَانَتْ لِعَلِيٍّ بَعْدَ عُثْمَانَ عِنْدَهُمْ وَالْأَضَلُّ فِي ذَلِكَ أَنَّ الْإِمَامَةَ عِنْدَنَا مِنْ شَرَائِطِ الْإِيمَانِ، فَلَا يَسْتَحِقُّ الثَّوَابَ الدَّائِمُ إِلَّا بِهِ».

از روایات متواتره چنین استفاده می شود که مراد از واژه «امامت» در اطلاقات ائمه معصومین (ع) امامی است که زمین بدون وجود مبارک او مستقر و ثابت نمی ماند؟^۲ امامی که به برکت یا به واسطه او باران نازل می شود؛ امامی که روزهای

۱- کتاب تذکره الفقهاء، ج ۱، ص ۴۵۲. «کتاب الجهاد».

۲- «لَوْلَا الْمُعْجَةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا» یعنی اگر حجت و امام نباشد، زمین اهل خویش را در خود فرو می برد.

دوشنبه و پنجشنبه کارنامه اعمال انسانها بر وی عرضه می شود، که او یا نفرین می کند و یا استغفار؛ امامی که شبهای قدر، اعمال و مقدرات بندگان بر او عرضه می شود؛ امامی که علم غیب دارد، شفاعت او مورد قبول است، محدث است، عدل قرآن و اعلم واقضای امت است؛ قضاوت و حکم بین مردم، تنها شایسته اوست؛^۱ امامی که اعتقاد به او شرط ایمان است، قسیم بهشت و جهنم است، ردّ بر او در صغیره و کبیره در حدّ شرک به خدا است.

اگر به روایات کتاب حجّت از کتاب کافی، مراجعه فرمایید به این مطلب یقین پیدا می کنید که امام مصادیق خاصی دارد. عدالت، عصمت، علم غیب، قطب عالم امکان، دلایل و معجزات و ولایت تکوینی و تشریعی از ویژگیهای اوست. با این توصیفات «امام» هرگز در معنای عام لغوی آن به کار نرفته است.

حقیقت این است که در تفسیر کلمه «امام» عده ای راه افراط و یا تفریط را پیموده اند. بعضی گفته اند که نه در روایات و نه در کلمات فقهاء و علماء، کلمه «امام» در معنای خاص استعمال نشده، بلکه معنای عام آن (یعنی پیشوا و رهبر) مقصود بوده است. این عده، دلیل و مؤید این مطلب را اّتصاف «امام» به اوصافی همچون عادل و جائز، ذکر نموده اند؛ در حالیکه کلمه «امام»، بدون اتصاف به عادل، در بسیاری از روایات در امام معصوم استعمال شده است.

ما منکر این مطلب نیستیم که کلمه «امام» در معنای مطلق، یعنی پیشوا و رهبر، بسیار استعمال شده است؛^۲ اما این مطلب را که در همه موارد هم «امام» در معنای مطلق به کار رفته باشد، تفریط می دانیم.

۱- وسائل الشیعة ج ۱۸، ص ۷، ح ۳۳۰۷۵ «ابواب صفات القاضی» «يَا شَرِيحٌ قَدْ جَلَسْتَ مَجْلِسًا لَا يَجْلِسُهُ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ أَوْ شَفِيٍّ».

۲- تا آنجائی که کتاب وسائل الشیعه را مرور نموده ام، در حدود ۳۴۰ مورد، کلمه «امام» در معنای عام استعمال شده است.

برای مثال در روایت فضل بن شاذان که اصل امامت و وحدت آن، همچنین فلسفه لزومی آن مورد بحث قرار گرفته است، مراد از «امام» به طور قطع معنای عام آن است؛ زیرا در اینجا بحث از ضرورت وجود رئیس قوم یعنی فردی که متصدی امور دینی و اجتماعی مردم باشد، می رود.

امامی که معصوم و جامع جمیع صفات کمال باشد، اما در عین حال مستور و غائب بوده و مأمور به اخفاء و پنهان کردن خود باشد؛ امام واجب الاطاعة و قطب عالم امکان هست، ولی در عمل، رهبر جامعه اسلامی و اتمام کننده حجت بر بندگان خدا نیست. چنین امامی نه فرمانی دارد و نه اطاعت و عصیان. البته آن حضرت چون خورشید به بعضی از دوستان یا جمیع شیعه در مواقعی عنایت خاص و لطفهایی دارد.

واژه «امام» در این روایت به معنای پیشوای فعلی جامعه و مدیر و مباشر در انجام امور اجتماعی مردم، می باشد و در نتیجه شامل فقیه عادل، عامی عادل، فقیه ثقه و هر کس که بر حسب اقتضاء شرایط ویژه زمان و مکان، رهبری و ریاست جمعیتی را به عهده گیرد، می باشد^۱.

بنا بر این واژه «امام» دارای دو اصطلاح می باشد، یکی خاص و دیگری عام. در اصطلاح اول، امامت مطلقه تکوینی و تشریعی، دنیائی و آخرتی مراد است؛ همان معنائی که از واژه «امیرالمؤمنین» اراده شده و در روایت ما را از رضایت تسمیه به آن منع کرده اند.

در چنین اصطلاحی امام دارای احکام خاصی است:

عدم اعتقاد، مبارزه و مقاتله با او و یا مخالفت با او، ولو با اعتقاد به صلاحیت وی برای امامت، موجب کفر می گردد. جنگ با مخالفین او، به عنوان بغا، تا زمانی که تسلیم شوند، واجب است. مودت و دوستی او اجر و مزد رسالت است. تقدّم بر او در

۱- لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ، يَرْؤُا فَاخِرٍ. (نهج البلاغه: خطبه ۴۰)

نماز، قضاوت و پاسخ به سؤال حرام است. شب اول قبر از اعتقاد به امامت او سؤال می‌کنند؛ و هزاران ویژگی دیگر.

اما در مورد امام در اصطلاح دوم، اینکه وجوب اطاعت او خاص است یا عام، بر حسب حکمی است که از جانب «امام اصل» و سلطان حق به وی واگذار شده است. اما آیا مودّت او واجب است؟ آیا مبارزه با او موجب کفر است؟ آیا او تنها حقّ تعزیر دارد؟ در صورتیکه تعزیر متوقف بر قتل باشد چطور؟ آیا قول، فعل، و تقریر او حجّت است؟ در صورتیکه هر يك از قول، فعل و تقریر او مصداق حکم «امام اصل» باشد چطور؟ اگر در موضوعی یا حکمی خطا کند آیا قولش مسموع است؟ آیا فقط حکم و فرمان او وجوب اطاعت دارد و بس؟ آیا همانطوریکه در قسم اول بعضی گفته‌اند، او مالک مردم و اموال آنان است؟ یا اینکه فقط در صورت اقتضاء مصلحت نظام اسلامی، به مقدار ضرورت، حقّ دخالت در اموال و نفوس دارد؟

موارد مذکور نمونه‌ای چند از فرقهایی است که می‌توان گفت بین دو سنخ امام وجود دارد. البته امام، حتّی در اصطلاح اول، از معنای لغوی آن ریشه گرفته، اما به طور قطع، بالفعل بودن رهبری، در آن اعتبار ندارد. شاهد قطعی بر این مطلب این است که ائمه معصومین (ع) در اکثر موارد رهبر جهان اسلام نبودند و حقّ آنها غضب شده بود.

به طور خلاصه می‌توان گفت که امام به معنای رهبر سیاسی، یکی از شؤون امام در اصطلاح اول است؛ که گاهی دیگران آن را غضب کرده‌اند و یا از طرف خداوند متعال مأمور شده تا خود را از دیدگان پنهان نموده و از انظار غایب گردد. البته در هر دو صورت استراتژی مبارزه با کفار و منافقین را به شکل ممکن دنبال کرده و احياناً نظارت ممکن را به منظور اجراء عدالت نسبی چه در حال حضور و چه در حال غیبت، اعمال می‌نماید. مردم مسلمان نیز موظفند با حمایت از او، در راه تحقیق

رهبری سیاسی وی تلاش نمایند.^۱

علماء، که افراد برتر و شاخص آنها ائمه معصومین (ع) می‌باشند، با کمک مسلمانان باید در استقرار عدالت اجتماعی و شؤون دیگر حکومت حق تلاش کنند؛ در غیر این صورت مورد مواخذه خواهند بود.

امام زمان (عج) در زمان غیبت نیز دست لطف و عنایت خود را بر سر امت اسلامی دارند. در مشکلاتی که پیش می‌آید، ولو به طور ناشناس، الهام‌بخش رهبران الهی و افراد خواهند بود.

داستان فتوای شیخ مفید (ره) و اشتباه او در رابطه با زن حامله‌ای که وفات کرده بود، معروف است. در آن واقعه امام (عج) اشتباه او را رفع فرمودند. این قضیه يك مورد از هزاران نمونه برکات مادی و معنوی آن حضرت است. همانگونه که ملائكة الهی، که جزء عالم غیب هستند، هزاران برکت داشته و الهام‌بخش پیغمبران و هم‌سخن ائمه معصومین و فاطمه زهرا (ع) بوده‌اند؛ آن حضرت نیز در عصر غیبت، به اذن خداوند متعال، برکات بیشماری را افاضه می‌فرماید. خداوند چشم ما را به جمال دلارای او روشن فرماید (انشاء الله).

بنابراین همانگونه که اعتقاد به وجود ملائكة الهی، با آن صفات و قدرت، جزء اصول اعتقادی و نشانه ایمان است، اعتقاد به وجود امامانی با این صفات و برکات نیز یکی از ارکان اساسی ایمان و اعتقاد می‌باشد.

مرحوم علامه حلی (ره) شرایط و نشانه‌های اصلی امامت را در این کتاب^۲ برشمرده است. شرایطی را که ایشان ذکر فرموده بر دو دسته می‌توان تقسیم نمود:

۱- «وَأَمَّا وَالَّذِي فَلَّقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَقِيَامُ الْحُجَّةِ وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُبَاذِرُوا عَلَى كَيْفَةِ ظَالِمٍ وَلَا تَسَبُّ مَقْلُومٍ، لِأَقْبَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا». (نهج البلاغة: خطبة ۳)

۲- مقصود کتاب تذکرة الفقهاء می‌باشد.

۱- شرایطی که مورد اتفاق علمای شیعه و سنی بوده و شامل ۹ شرط می‌باشند.

۲- شرایطی که مورد اختلاف شیعه و اهل سنت بوده و شامل ۶ شرط می‌باشند.

دسته اول:

۱- تکلیف؛ زیرا غیر مکلف، خود نیاز به ولی دارد^۱.

۲- اسلام؛ زیرا شخص غیر مسلمان حداقل به خود ستم کرده است و ستمکار برای این منصب صلاحیت ندارد. کسی که بخود ستم می‌کند از ستم به دیگران پروائی ندارد.

۳- حریت؛ زیرا انسان غیر آزاد، زیر دست و مأمور دیگری است و نمی‌تواند دارای ریاست باشد^۲.

۴- ذکوریت؛ زیرا زنان، چه از نظر جسمی و چه از نظر مدیریت، به علت ذاتی، در حد ریاست عامه نیستند.

۵- علم و اجتهاد؛ زیرا مقلد قدرت حل و فصل امور را ندارد و اگر بخواهد تقلید کند امکان از دست رفتن فرصت وجود دارد.

۶- شجاعت؛ زیرا تنها شخص شجاع است که می‌تواند بجنگد، فرماندهی کند و قدرت دفاع از کشور را داشته باشد.

۷- داشتن رأی و کفایت؛ زیرا اداره نظام به آن نیاز دارد.

۸- سلامت جسمی؛ یعنی باید دارای چشم، گوش و زبان سالم باشد؛ زیرا

۱- البته همانطوری که از تحلیل برمی‌آید، نبوت عیسی (ع) و امامت حضرت جواد (ع) مانعی ندارد.

۲- از این مطلب چنین استفاده می‌شود که افراد نوکرمآب هم حق ریاست آزادگان را ندارند، بنابراین افرادی همانند شاه حسن و شاه حسین و شاه فهد را که نوکر استعمار می‌باشند، نمی‌توان امیرالمؤمنین قلمداد نمود.

شخص ناسالم در حل و فصل امور، بطور کامل موفق نیست.

۹- عدالت.

دسته دوم:

۱- صحت اعضاء دیگر، در حدّی که در حرکت و سرعت اقدام موفق باشد.

۲- هاشمی بودن.

۳- عصمت از خطاء و اشتباه.

۴- تعیین از جانب خداوند؛ زیرا به غیر از خداوند، کس دیگری انسانها را بطور کامل و دقیق نمی شناسد.

۵- افضلّیت، یعنی از نظر علم، مدیریت و شرایط معتبر دیگر، افضل افراد زمان خود باشد.

۶- مبرا بودن از ارتکاب قبایح شرعی، عقلی، عرفی و خلاف مروت.

همانطوری که ملاحظه می فرمایید شرایط مذکور و دلیل آنها این حقیقت را به ذهن القاء می کنند که وجود امام برای اداره جامعه اسلامی ضرورت دارد. عقل و نقل در مورد اصل شرایط و دلیل آنها اتفاق نظر دارند و هر دو بر این نکته صحّه می گذارند که با انتفاء هر یک از شرایط، رهبری کامل نخواهد بود و در صورت فقدان فرد کامل و واجد شرایط، نوبت به اولوئیت رتبه بعدی می رسد.

البته بر حسب اعتقاد شیعه، ائمه اثنی عشر (ع)، که مظهر و عدل قرآن و قرآن مجسم هستند، همیشه و تا پایان عمر جهان، وجود خواهند داشت و رهبری تکوینی و تشریمی و مادی و معنوی جهان را به عهده خواهند داشت؛ ولی در صورتیکه مصلحت اهمّی اقتضاء کند، جامعه را از رهبری اعتباری و سیاسی خود محروم می نمایند. در اینصورت به حکم ضروری عقل و شرع، افرادی که از کمال نسبی برخوردارند، با اذن و اجازه آن سروران، باید این مسؤولیت الهی و انسانی را به عهده گیرند. مردم نیز در تحقّق این هدف بزرگ، باید از تلاش، حمایت، مبارزه و تمکین

دریغ نورزند.

علماء و خبرگان به طور اخص، و سایر اقشار مردم به طور اعم، موظف به استقرار حکومت الهی اسلامی می باشند و برای نیل به این مهم، می بایست افضل و اکمل افراد را انتخاب و با او بیعت کنند.

در میان شرایط مزبور، علم به احکام الهی، تقوی، عدالت و قدرت مدیریت از اولویت و اصالت خاصی برخوردار می باشند.

احکام کلی الهی در کتاب و سنت پیغمبر و ائمه معصومین (ع) به ودیعه گذاشته شده است؛ تنها لازم است فقیه عارف، آنها را از منابع استخراج و استنباط نماید.

بنابراین خلفاء و علمائی که به قرآن و سنت پیغمبر و ائمه اعتقاد نداشته و احکام الهی را از راه استحسان، استصلاح، قیاس و سدّ ذرایع به دست می آورند، مهمترین محور حکومت الهی را نادیده گرفته اند؛ زیرا برحسب قرآن کریم حاکمیت از آن خداست: «إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ»^۱.

۲- در کتاب تذکره می فرماید:

«سید مرتضی فرموده است: در صورتیکه نهی از منکر بر مجروح کردن و یا کشتن متوقف باشد، اجراء آن بدون اذن امام جایز است.

شیخ طوسی (ره) فرموده است: آنچه از ظاهر مذهب امامیه برمی آید این است که این قسم نهی از منکر به امام یا مأذون از طرف او اختصاص دارد. با اینکه سید مرتضی با این نظر مخالف است، معذک شیخ طوسی (ره) در کتاب تبیان به آن فتوا داده است»^۲.

۳- در جای دیگر از کتاب تذکره چنین می فرماید:

«وَهَلْ يَجُوزُ لِلْفُقَهَاءِ إِقَامَةُ الْحُدُودِ فِي حَالِ الْغَيْبَةِ؟ جَزَمَ بِهِ الشَّيْخَانِ عَمَلًا

۱- سورة انعام، آیه ۵۷.

۲- کتاب تذکره الفقهاء، ج ۱، ص ۴۵۸.

بِهَذِهِ الرِّوَايَةِ كَمَا يَأْتِي أَنَّ لِلْفُقَهَاءِ الْحُكْمَ بَيْنَ النَّاسِ، فَكَانَ إِلَيْهِمْ إِقَامَةُ الْحُدُودِ لِمَا فِي تَعْطِيلِ الْحُدُودِ مِنَ الْفُسَادِ وَقَدْ رُوِيَ أَنَّ مَنْ اسْتَخْلَفَهُ سُلْطَانٌ ظَالِمٌ عَلَى قَوْمٍ وَجَعَلَ إِلَيْهِ إِقَامَةَ الْحُدُودِ جَازِلَةً أَنْ يُقِيمَهَا عَلَيْهِمْ عَلَى الْكَمَالِ وَيُعْتَقِدَ أَنَّهُ إِنَّمَا يَفْعَلُ ذَلِكَ بِإِذْنِ سُلْطَانِ الْحَقِّ لَا بِإِذْنِ سُلْطَانِ الْجَوْرِ وَيَجِبُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ مَعُونَتُهُ وَتَمَكُّنُهُ مِنْ ذَلِكَ مَا لَمْ يَتَعَدَّ الْحَقُّ فِي ذَلِكَ وَمَا هُوَ مَشْرُوعٌ فِي شَرِيعَةِ الْإِسْلَامِ...»^۱.

یعنی آیا فقهاء می توانند در زمان غیبت، حدود را اقامه کنند یا خیر؟ شیخان^۲ به جواز آن معتقد بوده اند، دلیل ایشان بر این مطلب روایت عمر بن حنظله می باشد. فقهاء می توانند بین مردم قضاوت و حکم کنند. بنابراین اقامه حدود هم به آنها محوّل شده است؛ زیرا اگر حدود اجراء نشود فساد اجتماعی لازم می آید. در روایت آمده است:

«هرگاه سلطان ظالم، کسی را به عنوان جانشین خود، بر قومی بگمارد و اجراء حدود را به او محوّل نماید؛ اقامه حدود، به عنوان نیابت از سلطان عادل، نه ظالم، برای او جایز می باشد. در انجام این امر، مردم نیز باید او را یاری نمایند.»
۴- در کتاب مختلف چنین آورده است:

«دلیل ما این است که تعطیل حدود به ارتکاب محرمات و انتشار مفسد اجتماعی منجر می گردد و ترك این امر، مطلوب شارع مقدّس نمی باشد»^۲.
آنگاه چنین ادامه می دهد:

«روایت مقبولة عمر بن حنظله و دیگر روایات در این زمینه، دلالت بر عموم ولایت فقیه داشته، به اقامه حدود و قضاوت و غیر آنها اختصاص ندارد»^۳.
تمسک ایشان به استدلال عقلی و مقبولة عمر بن حنظله به منظور اثبات مشروعیت اصل نظام و حکومت اسلامی و فراگیر بودن اختیارات فقیه جامع الشرایط

۱- کتاب تذکرة الفقهاء، ج ۱، ص ۴۵۹. روایت را در مجامع شیعه ندیده ام.

۲- شیخ مفید و شیخ طوسی (ره).

۳- کتاب مختلف الشیعه، ص ۳۳۹. «باب امر به معروف و نهی از منکر».

۴- کتاب مختلف الشیعه، ص ۳۳۹ «باب امر به معروف و نهی از منکر».

می باشد.

در ضمن با توجه به تیزیابی و دقت معظم له، مقبول واقع شدن روایت عمر بن حنظله از نظر ایشان را نباید از نظر دور داشت.

۵- در کتاب تحریر می فرماید:

«وَمَنْ يَجُوزُ لِلْفُقَهَاءِ إِقَامَةُ الْحُدُودِ حَالِ الْغَيْبَةِ، جَزَمَ بِهِ الشَّيْخَانِ وَهُوَ قَوِيٌّ عِنْدِي»^۱.

۶- معظم له در کتاب قواعد چنین می فرماید:

«وَأَمَّا إِقَامَةُ الْحُدُودِ فَإِنَّهَا لِلْإِمَامِ خَاصَّةً أَوْ مَنْ يَأْذُنُ لَهُ وَلِلْفُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ فِي حَالِ الْغَيْبَةِ ذَلِكَ»^۲.

یعنی فقهاء می توانند در زمان غیبت، حدود را اقامه نمایند.

۷- در جای دیگری از کتاب قواعد می فرماید:

«وَفِي حَالِ الْغَيْبَةِ يَتَّقَدُ قَضَاءُ الْفَقِيهِ الْجَامِعِ لِشَرَائِطِ الْإِفْتَاءِ»^۳.

یعنی حکومت و قضاوت فقیه جامع شرایط فتوا در زمان غیبت، نافذ است.

به هر حال این فقیه بزرگوار نیز مانند سایر فقهاء، در این مسئله امر را دایر بین

یکی از دو مورد زیر دانسته است:

الف - جایز بودن این قسم از نهی از منکر برای هر مسلمان واجد شرایط امر

به معروف.

ب - عدم جواز، مگر به اذن امام (ع).

اما معظم له در باب اقامه حدود و حکم نمودن بین مردم، که آن را از شؤون

امامت دانسته است، طبق روایت عمر بن حنظله و ابی خدیجه، فقیه را از جانب

۱- کتاب تحریر الاحکام، ص ۱۵۸.

۲- کتاب قواعد ج ۱، ص ۱۱۹.

۳- کتاب قواعد، ج ۲، ص ۲۰۰.

امام (ع) مأذون شمرده است.

از آنجائیکه ایشان و شیخ طوسی (ره) و بعضی دیگر از فقهاء تصدّی و قبول قضاوت و اجراء حدود را، از باب امر به معروف و نهی از منکر، واجب شمرده‌اند، نتیجه می‌شود که ایشان امر به معروف و نهی از منکر بدون اذن امام را واجب می‌دانسته است؛ مگر آنکه بگوییم وی معتقد بوده است که در زمان غیبت، فقهاء باید از جانب امام (ع) مأذون باشند.

در هر صورت، آنچه از مجموعه فتاوا و استدلالات ایشان بدست می‌آید، ولایت مطلقه فقیه است. البته با توجه به اینکه امامت و ولایت امر را به‌طور کلی مختص به معصومین (ع) می‌داند، از این عبارات مقام امامت و «ولایت اصل» هرگز استفاده نمی‌شود.

استناد ولایت مطلقه فقیه می‌تواند به یکی از موارد زیر باشد:

الف- روایت مقبولة عمر بن حنظله.

ب- امر به معروف و نهی از منکر؛ یعنی مواردی همچون اجراء حدود، قضاوت و جهاد و... از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر می‌باشند.

ج- اطلاعات ادله حدود، جهاد با بغاة و حکم بین مردم؛ چنانچه مرحوم راوندی در کتاب فقه القرآن به همین مورد تصریح نموده است.

د- دلیل عقلی: یعنی اینکه انسان مسلمان مانند سایر انسانها مدنی بالطبع است و جامعه اسلامی به رئیس و سرپرست نیاز دارد.

بنا بر مورد اول، شخص فقیه، مقام حکومت و ولایت را از «امام اصل» گرفته است. اما بنا بر سه مورد دیگر، از باب اینکه امر به معروف و نهی از منکر وظیفه هر مسلمانی است، فقیه این مسؤولیت را به عهده گرفته است.

۸- در کتاب تبصرة المتعلمین چنین می‌فرماید:

«در زمان غیبت، فقها در صورت امنیّت اجازه دارند حدود را اقامه نمایند. بر مردم

نیز مساعدت و یاری آنها واجب می‌باشد^۱.

و در ادامه می‌فرماید:

«فتوا و حکم نمودن بین مردم از آن ایشان می‌باشد»^۲.

۹- در کتاب منتهی چنین آورده است:

«حکومت و قضاوت بین مردم، جز برای امام و فردی که از طرف او اجازه دارد جایز نیست. ائمة اطهار (ع) این مسؤولیت را به فقهای شیعه واگذار نموده‌اند. طبق روایت مقبولة عمر بن حنظله، هرکس که این شرایط را دارا باشد، می‌تواند بر این امر قیام نماید»^۳.

تا آنجا که می‌فرماید:

«شیخ طوسی (ره) فرموده است که فقهای عارف می‌توانند حدود را اقامه نمایند؛ چنانچه در زمان غیبت می‌توانند بین مردم حکم نمایند. بر مردم نیز واجب است آنان را مساعدت نمایند؛ زیرا طبق روایت حفص بن غیاث^۴، امام معصوم (ع) اجرای حکم را به فردی که حق حکم دارد واگذار نموده است»^۵.

پاسخ به يك شبهه

مرحوم علامه حلی در فصل «قتال اهل بغی»^۶، شرایط امامی را که قیام بر علیه او بغی محسوب می‌شود، ذکر نموده و عصمت را از جمله آنها شمرده است^۷. ایشان بر این مدعای خویش دو دلیل آورده است:

۱- لزوم اختلال نظام؛ زیرا در صورت خطای حاکم، در جامعه هرج و مرج حکمفرما خواهد شد.

۱- کتاب تبصرة المتعلمین، ص ۸۳.

۲- همان مدرک.

۳- کتاب منتهی المطلب فی تحقیق المذهب ج ۲، ص ۹۹۴.

۴- وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۲۲۰، ح ۱ (۳۳۷۷۱) ابواب کیفه الحکم.

۵- کتاب منتهی المطلب فی تحقیق المذهب ج ۲، ص ۹۹۵.

۶- «اهل بغی» به کسانی گفته می‌شود که بر علیه امام زمان خویش قیام نموده و به مخالفت برخیزند.

۷- کتاب تذکرة الفقهاء، ج ۱، ص ۴۵۲.

۲- لزوم تناقض در امثال آیه «اولی الامر»؛ زیرا خداوند در هر واقعه‌ای حکمی صادر نموده است، اگر در رأی امام احتمال خطاء باشد، امکان صدور حکمی بر خلاف حکم خداوند وجود دارد. بنابراین، احتمال خطاء در امام به این معنا است که خداوند در آیه شریفه «اولی الامر» امثال دو حکم مخالف را بر ما واجب نموده است، و مسلماً چنین امری محال می‌باشد.

نتیجه آنکه امام واجب الاطاعه باید مصون از خطاء باشد.

آیا چنین استدلالی با ولایت فقیه مخالف نیست؟! این شبهه ذهن بسیاری از متدینین و دانشجویان و جوانان مسلمان را به خود مشغول نموده است و ما بارها در سخنرانیها و مقالات خویش به آن پاسخ گفته‌ایم. اینک نیز در قبال چنین شبهه‌ای به چند شیوه پاسخ می‌گوییم:

۱- همانطوریکه گفته شد عقل و نقل ما را به مسئله ولایت و امامت انسانی بر انسانهای دیگر هدایت می‌کنند و از آنجائیکه انسان معصوم و نافذالکلمه‌ای در دسترس نمی‌باشد، تنها راه چاره، انتخاب یکی از راههای زیر می‌باشد:

الف- پناه بردن به قانون جنگل.

ب- اطاعت و فرمانبرداری از هرکس که بر جامعه مسلط شود.

ج- اطاعت از فرد یا گروه لایق، دانا و مدیری که اصلح باشند.

به طور قطع راه حل اول قبیح بوده و هیچ عاقلی آن را تجویز نمی‌نماید. راه حل دوم نیز دارای دو اشکال می‌باشد:

اشکال اول مخالفت با آیات، روایات و عقل است که اطاعت جاهل و ظالم را ممنوع کرده‌اند.

اشکال دوم برطرف نشدن شبهه است؛ زیرا فسادی که از این طریق لازم می‌آید به مراتب بیشتر از فسادی است که در اثر اشتباه اتفاقی فرد دانا، فقیه و عادل به بار می‌آید.

ممکن است گفته شود که با تبعیض بین اوامر او، بروز فساد منتفی خواهد شد.

در جواب باید گفت: با توجه به اینکه بروز خطاء همواره امری محتمل می باشد، اشکال کماکان بر قوت خود باقی است.

راه حلّ سوّم نیز؛ با فرض امکان و با فرض چشم پوشی از انگیزه های نفسانی و نفع پرستی ها، چه در انتخاب کننده ها و چه در منتخبین، احتمال خطاء و اشتباه را از بین نمی برد و شبیه و محذور کما فی السابق باقی خواهد ماند.

بنابراین باید راهی را انتخاب نمود که احتمال اشتباه و خطاء را کاهش دهد؛ گرچه به کلی آن را از بین نبرد؛ و آن راهی نیست جز متابعت از فقیه مخالف هوی، مطیع اوامر مولی، خویشتندار، حافظ دین، مدیر و مدبّر.

اما در مورد شبهه مذکور چنین می توان گفت که با توجه به احتمال بروز خطاء در آراء چنین فقیه، اشکال تناقض همچنان باقی می ماند. بنابراین می بایست آیه «اولی الامر» را به امام معصوم اختصاص داده، وجوب اطاعت از ولی فقیه را به دلیل عقل ثابت نمود.

۲- پیغمبر اکرم (ص) و علی (ع) به منظور اداره استانها ولایتی را منصوب می نمودند. با توجه به اینکه مقام عصمت در انحصار اهل بیت طهارت (ع) بوده و احتمال بروز خطاء و اشتباه در آراء و تصمیمات ولات منصوب از جانب ایشان وجود داشت، معذک اطاعت و فرمانبرداری از آنها را واجب می دانستند.

قرآن کریم در تأیید این مطلب، که غیر از پیغمبر (ص) افراد دیگری نیز اولی الامر بوده و قدرت استنباط و تحلیل امور را دارا می باشند می فرماید:

«وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ قَالِي

أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلَّكَ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ^۱.

۳- احکام و فرامین امام معصوم را می توان به دو قسم تقسیم نمود:

قسم اول احکامی است دائمی و کلی؛ مانند وجوب نماز، روزه، حج، جهاد و... چنین احکامی دائمی بوده و اختصاص به زمان خاصی ندارند و از طریق وحی الهی و توسط پیغمبر (ص) به ما ابلاغ شده است.

قسم دوم، احکام موقت است. یعنی احکامی که در زمان خاصی دارای مصلحت اهم می شوند.

قوانین و احکامی که طاغوتها و پارلمانهای جهان، بدون توجه به دین و خواست پروردگار جهان و تنها بر اساس فلسفه های مادی مکاتب گوناگون، تصویب می کنند، در نقطه مقابل احکام قسم اول قرار دارند.

آنچه که مورد نظر آیه شریفه «اولی الامر» می باشد، همین قسم اول است. یعنی اطاعت از اوامر ولی امر هنگامی واجب است که در راستای واجبات کلی الهی باشد.

برای روشن شدن مطلب، به ذکر چند مثال می پردازیم:

۱- نظم در امور یکی از واجبات الهی می باشد. ولی امر مسلمین بر حسب تشخیص خود این نظم را در ترافیک به شکلی پیاده می کند. این حکم اوچون در راستای حکم کلی الهی، یعنی نظم در امور است؛ لذا موافق حکم خدا بوده و واجب الاتباع می باشد.

۲- خداوند اشیاء مضر و برخلاف مصلحت جامعه را به طور کلی حرام نموده است. ولی امر مسلمین بر حسب تشخیص مصلحت، این حکم الهی را بر مواد مخدر منطبق و کیفیت آن را تعیین می کند. بنابراین قانون مربوط به مواد مخدر چون در راستای حکم کلی الهی است و با آن مخالفتی ندارد، اطاعتش واجب و لازم است.

۳- حفظ نظام اسلامی، که در سایه آن احکام الهی قابل اجراء است، حکم کلی الهی است. ولی امر مسلمین که مخاطب و مسئول این حکم است، بر حسب تشخیص خود و شرایط زمان و مکان، انجام فریضه حج را به طور موقت تعطیل می نماید.

این حکم چون در راستای حکم کلی الهی، یعنی حفظ نظام است لازم الاجراء می باشد.

۴- ترجیح حکم اهم بر مهم، یکی از احکام کلی الهی است، ولی امر مسلمین می تواند تهیه مقدمات حج و فرستادن مردم به حج را که امری واجب می باشد، به دلیل تراحم با واجب اهم، مادامی که تراحم وجود دارد ملغی نماید. این حکم نیز در راستای حکم کلی الهی یعنی ترجیح حکم اهم بر مهم می باشد.

بنابراین امامت و خلافت خلفای جور که به احکام کلی الهی اعتنائی نداشته، بلکه احیاناً با آنها مخالفت نیز می کنند، حرام و ممنوع می باشد و هرگز مشمول «اولی الامر» مذکور در آیه مبارکه نمی باشند. قرآن کریم، در ذیل آیه مزبور، رفع تنازع را تنها با مراجعه به کتاب و سنت رسول الله (ص) قابل تحقق دانسته است.

اما ولایت و امامت فقیه شیعه، ولایتی الهی بوده و تحت عناوین امریه معروف و نهی از منکر، واجب می باشد. چنین ولایتی مقید به رعایت احکام کلی الهی است که توسط قرآن و عترت بیان شده و فقیه نظر خود را تنها در نحوه اجراء و پیاده کردن احکام الهی، آن هم به طور موقت و در دایره حفاظت از نظام الهی، دخالت می دهد. برای مثال، در تعزیری که حاکم انتخاب می کند دویخش قابل تصوّر است:

۱- اصل تعزیر که حکمی الهی است.

۲- تشخیص نوع و مقدار تعزیر که آن نیز در راستای حکم الهی است.^۱

احتمال بروز خطاء در بخش دوم حکم قابل تصوّر است، اما در بخش اول

۱- فی المثل ۱۰ ضربه شلاق یا عماه زندان.

چنین احتمالی نمی‌رود.

بنابراین می‌توان گفت که منظور علامه حلی (ره) از لزوم عصمت در رهبری، مربوط به «امام اصل» است که مبین اولی قوانین کلی الهی بوده و می‌بایست مصون از خطاء باشد. یعنی بیان او مستند به وحی الهی بوده و در تعیین احکام الهی اشتباه نداشته باشد. به این ترتیب، افرادی که در احکام شریعت دخل و تصرف می‌نمایند و حلال رسول‌الله (ص) را حرام و حرام او را حلال کرده و به اجراء می‌گذارند، شایسته رهبری حکومت اسلامی نمی‌باشند، ولو در این کار تعمّد نداشته و به اشتباه مرتکب این خلافها گردند.

بالاخره منبع تغذیه احکام کلی الهی باید از خطاء مصون باشد. و اما در مورد منصوبین از جانب آنان و مجریان احکام الهی، در هر رده‌ای که باشند، عصمت از خطاء و اشتباه لزومی ندارد و به جز عدالت و تقوی و قدرت بر انجام امور محوّله، که شناخت موضوع و مصداق را می‌طلبد، چیز دیگری شرط نیست. برای مثال آیا می‌توانیم در قاضی عصمت از خطاء و اشتباه را شرط کنیم؟ هرگز نه.

در روایت معتبر آمده است که حضرت رسول اکرم (ص) خطای در قضاوت را از خود نفی نکرده است و فرموده:

«إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْإِيمَانِ وَبِعِزَّتِكُمْ الْخَنُ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضِ فَأَيُّمَا رَجُلٍ قَطَعْتُ لَهُ مِنْ مَالٍ أَحَبَّهِ شَيْئًا فَإِنَّمَا قَطَعْتُ لَهُ بِهِ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ»^۱.

یعنی من بین شما باینکه وسوگند حکم می‌کنم و برخی از مردم در اقامه حجّت و دلیل خود زیرکترند (یعنی ممکن است دلیل قوی‌تر اقامه کنند)؛ در حالیکه حق با دیگری است. من هم از روی همین حجتها قضاوت می‌کنم که در نتیجه ممکن است حق کسی ضایع شود.

در روایت دیگری چنین آمده است:

۱- کتاب وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۶۹.

«مردی از امرئ القیس نزد رسول الله (ص) شکایت برد؛ پیغمبر از مدعی سؤال فرمود: آیا بیّنه داری؟

عرض کرد: خیر.

فرمود: پس طرف مقابل، قسم بخورد.

عرض کرد: پس زمین من از بین رفت.

فرمود: اگر او با سوگند دروغ خود، زمین تو را از بین ببرد، از کسانی خواهد بود که خداوند روز قیامت به او نظر رحمت نمی‌کند و او را تزکیه نمی‌نماید و برای او عذاب دردناکی تهیه خواهد نمود.

آن‌مرد ترسید و زمین را به صاحبش بازگرداند.^۱

بنابراین لزومی ندارد که قاضی برای اجراء احکام الهی، معصوم از خطاء باشد؛ چه اینکه خود پیغمبر (ص) از روی بیّنه و یمین قضاوت می‌نمود و عدم تطابق با واقع، در بیّنات امری ممکن بود.

این شیوه قضاوت تا زمان امام عصر (عج) ادامه خواهد داشت. در روایت آمده است: «زمانیکه قائم آل محمد (عج) قیام کند، در قضاوت خود به بیّنه نیازی ندارد و در عین حال، حقّ هرکس را به او بر می‌گرداند».^۲

احتمال بروز خطای قاضی، هم در تاریخ قضاوت وجود دارد و هم در فقه؛ اما این احتمال قابل اعتنا نمی‌باشد؛ حتی احتمال اشتباه در حکم کلی هم مانعی ندارد؛ زیرا قضاوت در انحصار امام معصوم (ع) نبوده و نیست و همانطوریکه گفته شد، در زمان پیغمبر (ص) و علی (ع) فقهاء عادل که استنباطشان بر مبنای قرآن و سنت و منابع صحیح اسلامی بوده و به‌طور طبیعی از اشتباه هم مصون نبوده‌اند، به قضاوت می‌پرداختند و این در حالی است که قضاوت یکی از مهمترین شؤون امامت می‌باشد. تنها چیزی که در قاضی معتبر است، این است که مبنای قضاوت خود را احکام فرعی قرار دهد؛ یعنی همان احکامی که با استنباطی صحیح، از امام معصوم (ع)

۱- کتاب وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۷۲.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۶۸، ح ۳۳۶۳۸.

گرفته است؛ ولو اینکه در استنباط خود اشتباه کرده باشد. سایر شؤون امامت، مثل فرماندهی لشکر اسلام، نظارت بر بازار و اقتصاد، قصاص و دیات هم این چنین است. حقیقت امر این است که مصونیت قاضی و ولی امر مسلمین از خطاء و اشتباه، از نظر عقل و شرع امر ایده آلی است؛ اما رعایت مصالح دیگر موجب تعدیل و اقتصار بر قدر ممکن در دستیابی به واقعیات است. بر همین اساس است که مشورت، بحث و تحقیق از عدالت شهود مقرر شده تا خطاء و اشتباه کمتر گردد و نیز به همین جهت است که شیعه و فقه آن، ولایت و امامت را مختص فقهای می داند که احکام الهی را از قرآن، سنت رسول (ص) و مکتب اهل بیت (ع) گرفته باشند؛ نه از قیاس، استحسان، سدّ ذرایع و مصالح مرسله. چنانکه پیغمبر اکرم (ص) راویان احادیث و سنت خود را خلیفه خود قرار داده و می فرماید:

«اللَّهُمَّ أَرْحَمْ خُلَفَائِي. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ خُلَفَاؤُكَ؟ قَالَ: الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنِّي بَعْدِي وَيَزُودُ سُنَّتِي»^۱.

امام صادق (ع) نیز می فرماید:

«قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حُكْمًا»^۲.

در این زمینه روایتی نیز از امام زمان (عج) رسیده است که چنین می فرماید:

«وَأَمَّا الْخَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا»^۳.

بنابراین چه در زمان حضور ائمه (ع) و چه در زمان غیبت آنها، احکام کلی و دائمی الهی توسط امام معصوم (ع) تبیین شده و به دست فقهای ما رسیده است. فقهاء نیز به اقوال و نظرات «امام اصل»، گرچه حاضر نباشد، متعهد و متعبد

۱- وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۶۵، ح ۳۳۲۷۹.

۲- وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۹۹، ح ۳۳۴۰۰.

۳- وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۱۰۱، ح ۳۳۴۰۸.

می‌باشند و هیچگاه عدول از آنها را جز در صورت تزاحم با مسأله اهمّ، جایز نمی‌دانند و در واقع، موارد استثناء هم همان حکم خدا و رسول و امام معصوم می‌باشند.

بنابراین مراد علامه (ره)، چیزی جز آنچه گفته شد نمی‌تواند باشد، در غیر اینصورت شرایط استقرار حکومت اسلامی در هیچ زمانی قابل تحقّق نبوده و نخواهد بود.

وظایف رهبری

به نظر می‌رسد اصول وظایف رهبری در ابعاد سیاسی و اجتماعی مشتمل بر ۳ اصل باشد:

۱- تهیّه قانون.

۲- قضاوت و حکم نمودن در مرافعات.

۳- اجراء و تنفیذ احکام.

قانون از طرف پروردگار و در قالب قرآن و سنّت پیغمبر و ائمه (ع) تعیین شده و حکومت‌های اسلامی را بی‌نیاز ساخته است. تنها لازم است رهبر فقیه با استفاده از قوه اجتهاد و استنباط خویش احکام الهی را در قالب قوانین کشور معرفی نماید. او باید به آنچه از آنها رسیده است متعبد باشد. لذا در این جهت فرقی بین حال حیات و ممات پیغمبر و امام معصوم (ع) وجود ندارد و امامت در این مرحله همیشه ثابت و پابرجا است؛ برخلاف قضاوت و اجراء که هر دو به نوعی به مرحله اجراء مربوط می‌شوند. بنابراین از بیانات مرحوم علامه حلی و ذکر شرایط امامت توسط ایشان، سه نتیجه بدست می‌آید:

۱- حکومت اسلامی در زمان غیبت، برای فقهاء واجد شرایط جایز، بلکه

لازم است.

۲- شرط عصمت از خطا و اشتباه، مربوط به «امام اصل» است و رعایت آن در فقیه و مسئولان بعدی ضرورتی ندارد؛ همانطوریکه در زمان پیغمبر (ص) و علی (ع) رعایت نمی‌شد. باز هم در ذیل کلمات این مرحوم توضیح بیشتری خواهیم داد.

۳- منظور از ولایت، ولایت مطلقه فقیه است؛ زیرا واضح است که در صورت عدم استقرار نظام مقدس الهی، هرج و مرج، فساد، تعطیل واجبات، ظلم، غصب، غارت منافع توسط بیگانگان و هجوم دشمنان لازم می‌آید؛ لذا اقامه نظام واجب می‌باشد.^۱

۱- همانطوریکه قبلاً نیز گفته شد، این مطلب را می‌توان از عبارتی که مرحوم علامه در صفحه ۳۲۹ از جلد اول کتاب مختلف الشیعه آورده است، استفاده نمود. در آنجا می‌فرماید: دلیل ما این است که تعطیل حدود به ارتکاب محرمات و انتشار مفساد اجتماعی منجر می‌گردد و ترك این امر، مطلوب شارع مقدس نمی‌باشد.

فخرالمحققین^۱

محمد بن حسن بن یوسف بن علی بن مطهر، معروف به فخرالمحققین یا فخرالدین، فرزند علامه حلّی و شاگرد وی در فلسفه، کلام، منطق، فقه، اصول، حدیث و غیره می‌باشد. او همانند پدرش از نوایغ روزگار و مورد توجه خاص مجتهدین طراز اول بوده است. معروفترین تألیفاتش کتاب «ایضاح الفوائد فی شرح القواعد» می‌باشد.

ایشان در توضیح عبارات مرحوم پدرش که فرموده است: «فَلَوْ إِنْ تَقَرَّرَ إِلَى الْجِرَاحِ أَوْ الْقَتْلِ فِيهِ الْوُجُوبُ مُطْلَقاً، أَوْ بِإِذْنِ الْإِمَامِ قَوْلَانِ»؛ ضمن ذکر نظر سید مرتضی (ره) در این زمینه، فتوای خویش را نیز بیان می‌کند. معظم‌له در این مورد که آیا امر به معروف و نهی از منکر ضرب و جرح و قتل، بدون اذن امام جائز است یا خیر؟، ضمن اشاره به استدلال آن دو بزرگوار، قول به اشتراط اذن امام را ترجیح می‌دهد؛ اما بحث در مورد اینکه آیا فقیه می‌تواند در این مورد اذن دهد یا خیر؟ را به جای دیگر موکول نموده است.^۲

در باب نماز جمعه می‌فرماید:

«اقامة نماز جمعه در زمان غیبت جائز می‌باشد».^۳

۱- متوفای سال ۷۷۱ ه. ق.

۲- کتاب ایضاح الفوائد، ج ۱، ص ۳۹۸ و ۳۹۹.

۳- کتاب ایضاح الفوائد، ج ۱، ص ۱۱۹.

در باب خمس، در مورد قول پدرش که فرموده است:

«قسمتی را که حق امام است حاکم انجام می‌دهد»، نظری را ارائه نمی‌دهد.^۱

در باب قضا چنین می‌فرماید:

«دو مقدمه:

مقدمه اول: قضاوت، ولایت بر حکم است از جانب کسی که به جزئیات قوانین

شرعی عالم بوده و قدرت استیفاء حقوق را داشته باشد.

قضاوت مبدأ ولایت و فوق ریاست عامه در امور دین و دنیا می‌باشد؛ هدف آن قطع

منازعات و خاصیت آن جلوگیری از نقض احکام الهی است».

تا آنجا که می‌فرماید:

«در صورت فقدان ولی شرعی، قاضی در آنچه که به نفع مولیٰ علیه می‌باشد، ولایت

دارد. همچنین در مواردی که ولی شرعی وجود دارد اما شارع مقدس به وی اجازه

دخالت نداده است، ولایت از آن قاضی می‌باشد».^۲

لازم به تذکر است که دو جمله «مبدئیت ریاست عامه دین و دنیا» و «ثبوت

ولایت در مواردی که ولی شرعی حق دخالت ندارد»، شایان توجه و دقت می‌باشند.

در باب قتال باغی، قول پدر را که فرموده است: «كُلُّ مَنْ خَرَجَ عَلَى إِمَامٍ عَادِلٍ

فَهُوَ بَاغٌ وَيَجِبُ قِتَالُهُ عَلَى كُلِّ مَنْ يَسْتَنْفِرُهُ الْإِمَامُ أَوْ مَنْ نَصَبَهُ عُمُومًا أَوْ خُصُوصًا

عَلَى الْكِفَايَةِ»، نقل می‌فرماید. از آنجائیکه ایشان بر عبارت پدر حاشیه نزده چنین

استنباط می‌شود که آن را قبول کرده است و معلوم است که مراد از «منصوب عام»،

فقهاء شیعه می‌باشند.^۳

۱- کتاب ایضاح الفوائد، ج ۱، ص ۲۱۹.

۲- کتاب ایضاح الفوائد، ج ۴، ص ۲۹۳.

۳- ایضاح الفوائد، ج ۱، ص ۳۹۶.

شهید اوّل

شمس الدّین محمد بن مکی عاملی نبطی جزینی، معروف به شهید اوّل، از بزرگان فقهای شیعه است. وی در عظمت و بزرگی و قداست در ردیف علامه و محقق حلّی، بلکه بر حسب نقل به نظر مرحوم آیة الله العظمی بروجردی (ره)، از آنها برتر می باشد.

معظم له از شاگردان فخرالمحققین بوده و دارای تألیفات زیادی در فقه می باشد. معروفترین آنها کتاب لمعه است. وی این کتاب را در زندان به رشته تحریر درآورده است و مرحوم شهید ثانی نیز آن را شرح نموده است.^۱ این فقیه بزرگوار بنا به فتوای يك فقیه مالکی و تأیید يك فقیه شافعی، در سال ۸۷۶ هجری به شهادت رسیده است.

ایشان در باب نماز جمعه چنین می فرماید:

«در زمان غیبت، نماز جمعه جز به وسیله امام یا نائب وی منعقد نمی گردد؛ گرچه نائب عام و فقیه موجود باشد و شرایط نیز جمع باشد»^۲.

در جای دیگری نیز می فرماید:

«در زمان غیبت، فقها می توانند حدود الهی را در صورت ایمن بودن از ضرر، اقامه نموده و در صورتیکه صلاحیت افتاء را دارا باشند، بین مردم قضاوت نمایند. بر مردم نیز واجب است که فقط نزد آنها مرافعه کنند و حکم آنها را رد نکنند، که این

۱- کتاب معروف «شرح لمعه».

۲- کتاب لمعه، ج ۱، ص ۱۲۷.

عمل گناه است.

صفات مفتی عبارتست از: ایمان، عدالت، شناخت احکام از روی دلیل و قدرت تطبیق فروع بر اصول^۱.

وباز می‌فرماید:

«در زمان غیبت، قضاوت فقیه جامع شرایط افتاء، نافذ بوده و عدول از آن حرام و معصیت می‌باشد»^۲.

واکنون به نقل عبارتی از کتاب دروس می‌پردازیم؛ آنجا که می‌فرماید:

«در صورت حضور امام (ع) یا نایب وی، اقامه نماز جمعه، که دو رکعت بوده و به جای نماز ظهر است، واجب می‌باشد. اما در زمان غیبت، اقامه نماز جمعه بر عهده فقهاء می‌باشد و بنا بر قول اصح، مجزی از نماز ظهر نیز می‌باشد»^۳.

در جای دیگری از همین کتاب، چنین آمده است:

«اقامه حدود و تعزیرات بر عهده امام و نایب وی می‌باشد؛ ولو این نیابت عام باشد. بنابراین در زمان غیبت، اقامه آنها توسط فقیه جامع شرایط افتاء، جایز می‌باشد»^۴.

در صفحات دیگری از همین کتاب، به عبارت زیر بر می‌خوریم:

«قضاوت، ولایت شرعیّه بر حکم است از جانب امام (ع) در مصالح عامه. در زمان غیبت آن حضرت، قضاوت فقیه جامع شرایط، نافذ می‌باشد؛ حکم او مانند حکم نایب خاص امام (ع) است. بر مردم نیز واجب است به او رجوع نمایند»^۵.

در باب خمس از کتاب دروس چنین می‌فرماید:

«در مورد مصارف سهم امام باید گفت که قول اقرب، تخییر بین مصرف نمودن سهم سادات بین مستحقین و دفن سهم امام یا وصیت یا صرف در سادات است؛ که باید به اذن نائب الغیبه یعنی فقیه جامع شرایط، صورت پذیرد»^۶.

در ادامه می‌فرماید:

«برای اثبات هلال ماه آیا قول حاکم به تنهایی کافی است؟ اقرب این است که کافی

۱- کتاب لمعه، ج ۱، ص ۲۶۵ و ۲۶۶.

۲- کتاب لمعه، ج ۱، ص ۲۷۷ و ۲۷۸.

۳- کتاب دروس، باب نماز جمعه، ص ۴۱.

۴- کتاب دروس، باب الحسبه، ص ۱۶۵، عر ذیل اقسام امر به معروف و نهی از منکر.

۵- کتاب دروس، باب قضاء، ص ۱۶۹.

۶- کتاب دروس، باب خمس، ص ۶۹.

می‌باشد.^۱

در اینجا به بررسی کتاب «بیان» و عباراتی که در این زمینه نقل شده است می‌پردازیم. ایشان بعد از ذکر شرایط وجوب نماز جمعه، چنین می‌فرماید:

«در زمان غیبت و در صورت عذر، وجوب نماز جمعه ساقط می‌شود؛ ولی جواز آن باقی است».^۲

ایشان قول ابوالصلاح و سلار و ابن ادریس و ظاهر عبارات سید مرتضی را که برخلاف مطلب فوق می‌باشد، بعید شمرده است.

در باب خمس از همین کتاب می‌فرماید:

«جایز است علماء، سهم امام را برای ساداتی که نیازمندند صرف کنند؛ به شرطی که جامع صفات افتاء باشند»^۳

با مراجعه به کتاب ذکری نیز به عبارات زیر برمی‌خوریم:

«اقامه نماز جمعه توسط فقهاء، به دو دلیل جائز می‌باشد:

۱- روایت زراره که می‌گوید: حضرت صادق (ع) ما را به اقامه نماز جمعه تحریر می‌نمودند.

عرض کردم: آیا باید خدمت شما بیایم؟

فرمود: خیر، خودتان اقامه کنید.

قدر متیقن از این روایت، جواز اقامه آن توسط فقیه می‌باشد.

۲- در زمان غیبت، فتوا دادن که مهمتر از اقامه نماز جمعه است، برای فقهاء جایز می‌باشد. بنابراین به طریق اولی، اقامه نماز جمعه برای آنها جایز می‌باشد».^۴

بهترین دلیل بر اعتقاد ایشان به ولایت مطلقه فقیه تعبیر از فقهاء بعنوان نائب عام امام معصوم است، حتی در نماز جمعه که در جایی اقامه آنرا توسط فقیه منع فرموده است. چرا؟ برای اینکه ممنوعیت نماز جمعه بجهت خاص است که حتی امام معصوم (ع) هم نمی‌تواند (در صورت عدم بسط ید) آنرا اقامه کند.

۱- کتاب دروس، باب الصوم، ص ۷۷.

۲- کتاب بیان، باب فی شرائط الصلوة، ص ۱۰۲.

۳- کتاب بیان، باب خمس، ص ۱۹۴.

۴- کتاب ذکری، باب نماز جمعه، ص ۲۳۱.

قرن نهم هجری

۱- فاضل مقداد

۲- احمد بن فهد حلی اسدی

فاضل مقداد^۱

شیخ جمال‌الدین مقداد بن عبدالله سیوری حلّی اسدی، معروف به فاضل مقداد، از شاگردان مبرز شهید اوّل می‌باشد. کتاب فقهی معروف وی «کنز‌العرفان» است. معظم‌له کتاب دیگری دارد به نام «التنقیح الرائع» که شرح کتاب مختصر الشرائع می‌باشد.

ایشان در کتاب کنز‌العرفان، وجود سلطان عادل یا نایب او را ذکر فرموده است.^۲

در کتاب التنقیح الرائع، ضمن رأی به جواز استحباب نماز جمعه، چنین می‌فرماید:

«وَالْخَامِسَةُ: إِذَا لَمْ يَكُنْ الْإِمَامُ مَوْجُوداً وَأَمَكَنَ الْإِجْتِمَاعُ وَالْخُطْبَتَانِ، اسْتَحَبَّ الْجَمَاعَةُ وَمَنْعَهُ قَوْمٌ».^۳

در ذیل این عبارت، مقصود از استحباب جماعت را استحباب ایقاع و اقامه نماز جمعه نمی‌گیرد؛ زیرا اوّلاً در صورت اجتماع، اقامه نماز جمعه را واجب می‌داند و ثانیاً آن را مکفی از نماز ظهر می‌داند و معلوم است که نماز مستحب

۱- متوفای سال ۸۲۹ ه. ق.

۲- کتاب کنز‌العرفان، ص ۱۶۸.

۳- کتاب التنقیح الرائع، ج ۱، ص ۲۳۰.

نمی تواند مکفی از نماز ظهر باشد.

نکته قابل توجه در عبارات ایشان این است که معظم له تشکیل نماز جمعه و قرائت دو خطبه را در زمان غیبت، مستحب دانسته است؛ و این چیزی است که عمده تأ بر دوش نایب امام، یعنی فقیه می باشد؛ چنانکه از روایت منقول در کتاب من لایحضره الفقیه نیز همین مطلب استفاده می شود.

«عَنْ رُزَاةٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (ع) عَلَى مَنْ تَجِبُ الْجُمُعَةُ؟ قَالَ: تَجِبُ عَلَى سَبْعَةِ نَفَرٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْجُمُعَةُ لِأَقَلِّ مِنْ خَمْسَةِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَحَدُهُمُ الْإِمَامُ، فَإِذَا اجْتَمَعَ سَبْعَةُ أَمْثَلَهُمْ بَعْضُهُمْ وَخَطَبَهُمْ».

یعنی در صورت اجتماع هفت نفر، اقامه نماز جمعه توسط یکی از آنها، که قدر متیقن فقیه جامع شرایط است، واجب می باشد؛ بدین صورت که فقیه بعنوان امام جماعت و شش نفر دیگر، مأوم خواهند بود. اما در صورتیکه تعداد افراد شرکت کننده در اجتماع جمعه کافی بود، دیگر نه بر فقیه لازم است مردم را به حضور و اجتماع دعوت نماید و نه بر مردم اجابت نمودن.

البته شاید ذکر عدد هفت به عنوان حداقل باشد؛ در اینصورت سایرین نیز مشمول دعوت مؤذن جمعه و وجوب حضور خواهند بود. به عبارت دیگر ممکن است اینچنین بگوییم که برخلاف زمان حضور، که تشکیل نماز جمعه بر امام و عدد پنج یا هفت نفر واجب و حضور مردم نیز واجب است؛ در زمان غیبت تشکیل آن توسط فقیه و عدد پنج یا هفت، واجب نبوده، بلکه مستحب می باشد؛ اما پس از حضور فقیه و اجتماع عدد لازم، حضور سایر مردم واجب می باشد.

احتمال فوق الذکر، از حضرت امام (ره) در درس نقل شده بود و به ذهن این حقیر نیز قبلاً خطور کرده بود.

گرچه ظاهر روایت زراره که می‌گوید: «وَالْإِجْتِمَاعُ إِلَيْهَا فَرِيضَةٌ مَعَ الْإِمَامِ»، اقامه نماز جمعه را در حالت جمعی، واجب شمرده است، اما دارای اطلاق نمی‌باشد. آیه شریفه سوره جمعه نیز تنها حضور مردم، در صورت تشکیل نماز جمعه را ایجاب می‌کند و اشاره‌ای به شرایط تشکیل آن ندارد. آیا حضور امام لازم است یا نایب امام و یا هرکس عادل؟ عدد لازم، چقدر است؟

شرط بُعد مسافت آیا يك فرسخ است یا دو فرسخ؟ شرط امکان بازگشت به منزل قبل از غروب، آیا لازم است یا خیر؟ اینها مواردی است که روایت و آیه شریفه متعرض آنها نشده است و بیان آنها نیازمند دلیل دیگری است. به عبارت دیگر، آیه شریفه و روایت از این جهت اطلاق ندارند و این احتمالی است که بعید هم به نظر نمی‌رسد. بنابراین چنانچه ولیّ فقیه در حضور و تعیین امام جمعه مصلحتی نبیند، نماز جمعه را تشکیل نمی‌دهد و اساساً دلیلی بر وجوب اقامه توسط او وجود ندارد. ایشان در ذیل قول مصنف که فرموده است:

«وَكَذَايِلْ يُقِيمُ الْفُقَهَاءُ الْحُدُودَ فِي زَمَانِ الْغَيْبَةِ إِذَا أُمِنُوا وَيَجِبُ عَلَى النَّاسِ مُسَاعَدَتُهُمْ»، چنین می‌فرماید:

«در این مورد، نظر علامه، شیخ مفید و شیخ طوسی صحیح می‌باشد، و الا تعطیل حدود در زمان غیبت، باعث انتشار محارم و مفاسد می‌شود»^۱

در مورد عمومات ادله، به ذکر دو روایت از پیغمبر اکرم (ص) اکتفاء می‌نماییم:

۱- «أَلْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»^۲؛ با توجه به اینکه انبیاء دارای معتنابهی نداشته و یا فرض داشتن نیز دارای آنها به ذوی الارحام ارث می‌رسیده است، چنین فهمیده

۱- وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۹۷، «مؤسسه آل‌البیت (ع)».

۲- التفتیح الرابع ج ۱ ص ۵۹۶.

۳- الکافی ۲۳/۱.

می‌شود که مراد از ارث یا علم است، که واضح است و نیازی به ذکر ندارد؛ و یا حکومت، که یکی از شؤون آن اقامه حدود است.

۲- «عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ»؛ واضح است که وجه تشبیه، حکومت است، نه چیز دیگر.

در مورد دلیل عقل نیز باید گفت که به حکم عقل، فلسفه اقامه حدود، در زمان غیبت نیز موجود می‌باشد و از این حیث فرقی بین زمان حضور و زمان غیبت وجود ندارد؛ همچنین حکمت اقامه حدود به اقامه کننده آن واصل نمی‌شود، بلکه یا به مستحقّ حدّ بر می‌گردد و یا به جامعه؛ و هر دو نیز موجود می‌باشد.^۱

در متن کتاب التنقیح الرائع چنین آمده است:

«در صورت عدم حضور امام، قضاوت فقیه جامع‌الشرایط، که از فقهای اهل بیت (ع) باشد، نافذ است»^۲

از آنجائیکه ایشان بر این مطلب حاشیه‌ای نزده است، چنین استنباط می‌شود که آن را مورد قبول قرار داده است.

در جای دیگری از همین کتاب چنین فرموده است:

«در زمان غیبت امام (ع)، حکم فقیه بر همه کس نافذ است؛ هر چند متخاصمین به این حکم راضی نباشند»^۳.

۱- بحار الانوار جلد دوم ص ۲۲. ظاهراً از کتاب غوالی اللثالی نقل فرموده است عبارتی هم به این مضمون در بحار ج ۷۸ ص ۳۴۶ موجود است و آن روایت این است: «منزلة الفقيه في هذا الوقت كمنزلة الانبياء في بني اسرائيل».

۲- کتاب التنقیح الرائع، ج ۱، ص ۵۹۶ و ۵۹۷.

۳- کتاب التنقیح الرائع، ج ۴، ص ۲۳۸.

۴- کتاب التنقیح الرائع، ج ۴، ص ۲۳۹.

احمد بن فهد حلی اسدی^۱

جمال السالکین ابوالمعالی احمد بن فهد حلی اسدی در طبقه شاگردان شهید اول وفخرالمحققین می باشد. مشایخ حدیث او فاضل مقداد، شیخ علی بن الخازن و شیخ بهاء الدین علی بن عبدالکریم می باشند. اساتید او در فقه ظاهراً مشایخ حدیث وی نیز بوده اند. تألیفات فقهی این فقیه بزرگوار عبارتند از کتابهای: «المهذب البارع فی شرح مختصر النافع»، شرح ارشاد علامه بنام المقتصر و شرح الفیه شهید اول. معظم له بیشتر در سیر و سلوک و عرفان شهرت یافته است و کتاب معروف ایشان در این زمینه «عدة الدّاعی» می باشد.

اکنون به نقل عباراتی از کتاب المهذب البارع می پردازیم:

«در زمان غیبت، اجتماع مردم جهت اقامه نماز، مستحب بوده و اقامه نماز، با فرض اجتماع، واجب و مجزی از نماز ظهر می باشد»^۲.

ایشان پس از نقل ادله طرفین و تمسک به روایت زراره و عبدالملک فرزند اعین، در باره اجماع وارده مبنی بر اشتراط امام و نایب امام در اقامه نماز جمعه، چنین فرموده است:

«در زمان غیبت، فقیه مأمون نایب امام است (لذا نماز جمعه را می تواند اقامه

۱- متوفای سال ۸۴۱ ه. ق.

۲- کتاب المهذب البارع، ج ۱، ص ۴۱۴.

نماید). ترفع و طرح دعوی نزد او واجب بوده و احکامش نافذ می‌باشند. بر مردم نیز واجب است که او را در قضاوت و اقامه حدود مساعدت و یاری نمایند^۱.

آن قسمت از کلام ایشان که قابل استدلال می‌باشد، جمله زیر می‌باشد:

وَلَأَنَّ الْفَقِيهَ الْمَأْمُونِ، مَنصُوبٌ عَنِ الْإِمَامِ خَالِ الْغَيْبَةِ^۲!

دلالت این جمله بر نیابت فقیه در همه امور و مطلق آنها، مشهود می‌باشد و ایشان تنها دوسه مورد را از این مقام استنتاج کرده است. این بهترین دلیل بر قبول ولایت مطلقه فقیه از جانب علماء است؛ زیرا معظم له این استدلال را بصورت اصلی مسلم و پذیرفته شده نزد علماء گرفته و آن را به عنوان ردی بر اجماع وارده، دالّ بر بطلان نماز جمعه در زمان غیبت، به حساب آورده است.

۱- کتاب المذهب البارع، ج ۱، ص ۴۱۴.

۲- همان مدرک.

قرن دهم هجری

۱- مقدس اردبیلی

۲- محقق ثانی

۳- شهید ثانی

مقدّس اردبیلی^۱.

احمد بن محمّد اردبیلی یکی از فقهای نامی و از مفاخر علماء شیعه قرن دهم هجری است. ایشان به جهت تقدّس بی نظیر خود، در بین توده مردم به مقدّس اردبیلی شهرت یافته و از دیدگاه خواص و فقهاء به «محقق و مدقّق اردبیلی» معروف می باشد. سبب این شهرت، وجود آثار و تألیفات گرانمایه و محققانه ای است که از او به جا مانده. ستایش و تمجید دانشمندان تراجم و علماء رجال از وی فوق حدّ تصوّر می باشد. معروفترین اثر فقهی وی کتابی است به نام «مجمع الفائدة والبرهان فی شرح ارشاد الاذهان» می باشد.

مرحوم حاج شیخ عباس قمی (ره) از مرحوم مجلسی نقل فرموده است که محقّق اردبیلی (ره) در تقوا، زهد و فضل به آخرین درجه نایل شده، و در میان پیشینیان و متأخرین کسی مانند او دیده نشده است^۲. ایشان از سیّد فاضل آقا میرزا غلام، که یکی از شاگردان مقدّس اردبیلی بوده، چنین نقل می کند:

«یکی از شبها استاد ما از درب بسته حرم حضرت علی (ع) مشرف شده، به سوی مسجد کوفه رفت. هنگامیکه مراجعت نمود در مورد علت تشرف و چگونگی آن، از ایشان سؤال نمود. در پاسخ فرمود: «مسئله ای برایم مشکل شده بود، برای رفع آن خدمت امیرالمؤمنین (ع) مشرف شده تا پاسخ صحیح را دریافت کنم. آن حضرت فرمود: «برو مسجد کوفه و از امام قائم (عج) سؤال کن؛ امام زمان تو اوست». من نیز

۱- متوفای سال ۹۹۳ ه. ق.

۲- الکنی واللقاب، ج ۳، ص ۲۰۰.

امثال کرده، مسئله را از امام زمان (عج) پرسیده و از معظم له جواب شنیدم.^۱

این فقیه بزرگوار دقت در تحقیق و احتیاط را یکجا جمع کرده است. شیخ انصاری (ره) گاهی از او به لقب «محقق»، و زمانی به لقب «مقدس» یاد می‌کند. صاحب کتاب مدارك وكفاية الاحكام، به اشکالات و شبهه‌های ایشان کمال اعتناء و توجه را نموده است؛ تا آنجا که معروف است صاحب مدارك شبهه‌های ایشان را احتمال مرجع و مرحوم سبزواری (صاحب کفایه)، مقطوع به حساب آورده‌اند.

مقدس اردبیلی (ره) از تقلید پیشینیان بسیار برحذر بوده است. حتی معروف است که ایشان خمر را فقط حرام می‌دانسته و در نجاست آن نیز تشکیک کرده است. همچنین در اسناد روایات، مذکبی به عدلین را اعتبار کرده است و لذا بسیاری از روایات را مردود دانسته است. با این وصف، روایت عمر بن حنظله و ابی خدیجه را، که محور اثبات ولایت مطلقه فقیه است، پذیرفته و بر این اعتقاد است که مقبولیت این روایات نزد اصحاب، ضعف سند آنها را جبران می‌نماید.

اینک به نقل عباراتی از کتاب مجمع الفائدة والبرهان ایشان می‌پردازیم؛ آنجا که می‌فرماید:

«سهم امام (ع) را بهتر است به فقیه عادل مأمون پرداخت نمود. بر این مطلب می‌توان دو دلیل اقامه نمود:

۱- مرحوم علامه در کتاب منتهی فرموده است:

«چنانچه قائل به این مطلب شویم که در زمان غیبت باید سهم امام را در اصناف دیگر، یعنی سادات، مصرف کرد، در اینصورت متولی این امر باید نائب امام (ع) در احکام، یعنی فقیه مأمون، محتاط و جامع شرایط حکم و فتوا باشد».^۲

۲- علامه در شرح شرایع فرموده است:

«فقیه، نایب امام و منصوب از جانب اوست. بنابراین اوست که می‌تواند انجام آن را

۱- الکنی واللقاب، ج ۳، ص ۲۰۱.

۲- منتهی المطلب، ج ۱، ص ۵۵۵. «باب الخمس».

به عهده گیرد»^۱.

گرچه محقق اردبیلی بعد از کلام علامه در شرح شرایع اولویت را منع می‌نماید. البته این مطلب خدشه‌ای به نیابت مطلقه فقیه وارد نمی‌کند؛ زیرا نیابت مطلقه، در محلی که قابلیت داشته و مورد آن نیز باشد، مجاز است. بدین ترتیب اگر دفن سهم امام یا وصیت به آن واجب باشد و یا اینکه خود مالک بتواند آن را مصرف کند، چنین موردی دیگر قابل نیابت نیست».

در جای دیگری از همین کتاب چنین آمده است:

«الظَاهِرُ أَنَّهُ لِاخْتِلَافِ فِي جَوَازِ الْقَتْلِ وَالْحُكْمِ لَهُ، بَلْ فِي وَجُوبِهِمَا عَلَيْهِ».

یعنی فتوا و حکم برای فقیه جایز و بلکه واجب است و خلافی در آن نیست. مؤید این مطلب، روایت مقبولة عمر بن حنظله و ابی خدیجه است. از آنجائیکه این روایت مورد قبول علماء واقع شده است، عدم صحت سند آن مانعی ندارد. اما در مورد جواز اقامه حدود برای فقیه... می‌فرماید: اینگونه به نظر می‌رسد که روایت عمر بن حنظله و ابی خدیجه به این مطلب اشاره نموده است؛ زیرا طبق روایت، امام او را حاکم قرار داده، و حکم را به وی تفویض نموده است. می‌توان گفت که حاکمیت شامل اقامه حدود نیز می‌شود».

معظم‌له در ارتباط با بیانات علامه (ره) در باب نماز جمعه (و فی استیخاب الجُمُعَةِ حَالَ الْغَيْبَةِ)، مباحث زیر را مطرح کرده است:

۱- آیا تشکیل نماز جمعه مشروط به اقامه آن توسط امام معصوم (ع) و نایب وی می‌باشد یا خیر؟

۲- آیا این شرط اختصاص به زمان حضور دارد یا شامل زمان غیبت هم می‌شود؟

۳- مراد از نایب امام، آیا نایب خاص است یا عام؟ به عبارت دیگر آیا شامل

۱- مجمع الفائدة، ج ۴، ص ۳۵۸.

۲- کتاب مجمع الفائدة والبرهان، ج ۷، ص ۵۴۷.

فقیه در زمان غیبت نیز می‌شود یا خیر؟^۱

۴- آیا وجوب نماز جمعه، حتی در زمان حضور امام معصوم (ع)، عینی است یا تخییری؟

سپس خود معظم‌له در جواب چنین می‌فرماید:

«اجماع منقول دلالت دارد بر اینکه تشکیل نماز جمعه در همه زمانها مشروط است به اقامه آن توسط امام معصوم (ع) یا نایب وی»^۲.

از ظاهر کتاب منتهی چنین بر می‌آید که مراد از نایب، فقیه زمان حضور امام معصوم (ع) است. و در بعض عبارات، نایب را تعمیم داده اما وجوب آن را تخییری دانسته است. به عبارت دیگر از ظاهر عبارت ایشان فهمیده می‌شود که وجوب تعیین اختصاص به زمان حضور دارد و احتمال وجوب تخییری مخصوص به زمان غیبت است.

در این باب از ابوالصلاح مطلبی نقل شده است که اشعار دارد به اینکه در زمان غیبت، برپایی نماز جمعه مشروط به اقامه آن توسط فقیه نیست. بنابراین در زمان غیبت، واجب یا مستحب است که نماز جمعه توسط فقیه یا غیر فقیه اقامه شود و اقامه آن توسط فقیه شرط نیست و این همان چیزی است که از روایت صدوق (ره) استفاده می‌شود چنانکه می‌فرماید:

«فَإِذَا اجْتَمَعَ سَبْعَةٌ أَمَّهُمْ بَعْضُهُمْ وَخَطَبَهُمْ»^۳.

روایت زراره و عبدالملک در این زمینه نیز خالی از دلالت نیست^۴.

۱- بدین معنی که وجوب نماز جمعه منوط است به اقامه آن توسط فقیه، و چنانچه شخص دیگری آن را اقامه نمود، حضور مردم واجب نمی‌باشد. و یا اینکه صحت نماز جمعه منوط است به اقامه آن توسط فقیه و در غیر اینصورت صحیح نمی‌باشد.

۲- مجمع الفائدة، ج ۲، ص ۳۶۰.

۳- وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۳۰۴.

۴- همان مدرک، ص ۳۰۹ و ۳۱۰.

سپس فرموده است:

«آنچه بعد از تأمل برای ما ظاهر می‌شود این است که تشکیل نماز جمعه، مشروط به اقامه آن توسط امام یا نایب وی نمی‌باشد؛ حال خواه نایب خاص باشد یا عام؛ زمان حضور باشد یا زمان غیبت. وجوب آن نیز به مقتضای ظاهر امر، هینی است نه تخییری»^۱.
در ذیل ادله مخالفین چنین می‌فرماید:
«ولکن با توجه به وجود آیات و روایات صحیح، که فراوان نیز می‌باشند، از ترك آن ترس بزرگی حاصل می‌شود»^۲.

تذکر چند نکته:

با توجه به مطالب گفته شده، یادآوری چند نکته لازم به نظر می‌رسد:

الف - ملاحظه فرمودید که بزرگانی همچون مقدّس اردبیلی (ره) در مواردی مانند اقامه نماز جمعه در زمان غیبت، ولو توسط غیر فقیه، قائل به وجوب شده‌اند. همچنین در مواردی که امر به معروف و نهی از منکر منجر به ضرب، جرح و قتل شود، معتقد به وجوب آن می‌باشند؛ هر چند این عمل بدون اذن امام یا فقیه صورت گرفته باشد. این اقوال با اینکه بر حسب ظاهر ارتباطی به ولایت فقیه نداشته و در حقیقت اشتراط اذن فقیه و ولایت او را نفی می‌کنند، اما نقل آنها به این دلیل است که این بزرگان در استدلالها و تحلیل‌های خویش، نیابت عامه و ولایت مطلقه فقیه را به عنوان اصل مسلم قلمداد نموده و فقط انحصار مشروعیت نماز جمعه و امر به معروف و نهی از منکر در امام معصوم (ع) و نایب وی را نفی می‌کنند. همانگونه که در نمازهای پنجگانه و جماعت در آنها مسئله اینچنین است؛ والا چگونه می‌شود به آنان نسبت داد که قائل باشند ائمه (ع) هم ولایت ندارند؟!^۳

۱- مجمع الفائده جلد دوم، ص ۳۶۳.

۲- مجمع الفائده جلد دوم، ص ۳۶۱.

۳- نسبتی که گروههای منحرف به ما می‌دهند که ما مردم را همچون صغیر و مجنون و مهجور می‌دانیم.

ولایتی که امام راحل (ره) وما برآن اصرار داریم از سنخ ولایت پدر بر طفل و مجنون نیست که موکلی علیه، حقّ تصرّف و دخالت در امور مربوط به خود را نداشته باشد و انجام امور به عهده ولیّ یا مأذون از جانب وی باشد؛ بلکه مراد از ولایت، اولویّت داشتن ولیّ امر مسلمین نسبت به مالک و ولیّ شرعی است. یعنی چنانچه مالک در مورد مسئله‌ای اراده‌ای داشته باشد ولیّ امر مسلمین اراده مخالف با آن، اولویّت با اراده ولیّ امر مسلمین است. برای مثال اگر مالک، مصلحت خویش را در نگهداشتن خانه خود بداند ولیّ امر مسلمین مصلحت جامعه را در خراب کردن آن، اولویّت با نظر ولیّ امر مسلمین است. همچنین در صورتی که ولیّ شرعی و قانونی طفل، دیوانه و مهجور مصلحت موکلی علیه خود را در چیزی بداند، ولیّ امر مسلمین در چیز دیگر، اولویّت با ولیّ امر مسلمین است.

چنانچه در باره نماز جمعه و امر به معروف و نهی از منکر جرحی و قتلی بحثی به میان آید، از همین جهت است؛ بدین معنی که آیا این موارد مانند جهاد می‌باشند که تمام اختیارات در دست ولیّ امر مسلمین باشد و بدون اجازه و اذن او جایز نباشد؛ و یا مانند جماعت در نمازهای پنجگانه است که اختیار در دست خود مردم باشد، و در صورت تضادّ بین آراء مردم و ولیّ امر، اولویّت با رأی ولیّ امر باشد؟

بنابراین فتوای به وجوب نماز جمعه و امر به معروف جرحی و قتلی، بدون اجازه فقیه، منافاتی با ولایت مطلقه ندارد؛ بلکه این منافات زمانی پیش می‌آید که گفته شود این موارد همانند جهاد ابتدایی می‌باشند که در هیچ حالتی غیر از امام معصوم (ع) حقّ دخالت ندارد. اگر هم فرض کنیم که از سنخ جهاد ابتدایی باشند، در اینصورت باعث تقیید اطلاق ولایت می‌باشند، نه منکر اصل ولایت؛ هر چند علماء آن را به عنوان اصلی موضوعی و مسلّم قبول نموده‌اند.

ب- ما کلمات فقهاء را تنها در چند باب تفحص کرده و نظرات آنان را در باره ولایت فقیه تقدیم نموده‌ایم. برای حصول اطمینان بیشتر در این زمینه، می‌توان به

سایر ابواب مراجعه نمود. ابواب مورد بررسی قرار گرفته به شرح زیر می باشند:

۱- قضاوت	۹- زکات
۲- اقامه حدود	۱۰- لقطه
۳- جهاد	۱۱- مجهول المالك
۴- امر به معروف ونهی از منکر	۱۲- حج
۵- نماز جمعه	۱۳- معاملات
۶- نماز عیدین	۱۴- نکاح
۷- نمازهای پنجگانه	۱۵- طلاق
۸- خمس	۱۶- ارث

به دو طریق می توان اعتقاد مؤلفین را به ولایت مطلقه فقیه کشف نمود: یکی اینکه اگر در چند باب به ولایت فقیه تصریح نمودند، می توان حدس قطعی زد که در ابواب دیگر نیز چنین باشد.

دوم اینکه: تصریح به این مطلب که فقیه در زمان غیبت، سلطان اسلام، ولی امر مسلمین، نایب عام امام زمان (ع) و حاکم شرع است، منافای انحصار ولایت در ابواب قضاوت، اقامه حدود و یا خمس می باشد. در حقیقت سخن از ولایت فقیه در موارد جزئی، به عنوان اصلی کلی و موضوعی بوده و تمسک به آن برای حکم جزیی است. به نظر حقیر، این وجه دوم قوی می باشد. با دقت نمودن در استدلالها، نقض و ابرامها و تحلیل ها، مدعای ما به خوبی روشن می گردد.

ج- هر چند در این کتاب قصد اظهار نظر در باره آراء، عقاید و استدلالات مطرح شده را نداریم، با این حال، بهتر به نظر می رسد در مورد احکام مسایل مذکوره و استدلالات آنها، اشاره ای اجمالی بنمائیم:

۱- حکم و قضاوت نمودن در مراعات بین مردم، اختصاص به فقهاء دارد. این مسئله مورد اتفاق علماء شیعه می باشد.

۲- لوازم حکم، از قبیل اجراء حکم و اخذ محکوم به، از نظر مورد اتفاق بودن یا نبودن، تابع حق قضاوت می باشد. در مقبوله عمر بن حنظله قرائنی وجود دارد که این مطلب را اثبات می کنند.

احاله حکم به فقیه و جایگزینی او به جای حکام جور، در واقع به معنای تفویض حق اجراء احکام به وی می باشد.

امام معصوم (ع) مراجعه به دادگاه جور را حرام دانسته و مردم را امر فرموده تا به قاضی عادل رجوع نمایند؛ بنابراین اگر فقیه فقط اجازه انشاء حکم، و نه اجراء را داشته باشد، در این صورت غرض از رجوع به دادگاه، نقض خواهد شد.

از طرف دیگر، عدم تسلیم در برابر اجراء احکام صادره، تخلف عملی بوده به معنای رد حکم، که مرتبه ای از رد خدا و شرک می باشد، تلقی می شود.

مؤید این مطلب، تعمیمی است که در روایت حفص^۱ می باشد؛ زیرا در جواب این سؤال که آیا مرجع سلطان است یا حاکم؟ می فرماید: اجراء حکم بر عهده کسی است که حکم کرده.

۳- هر چند مقبوله عمر بن حنظله در مورد قضاوت تحکیم است^۲، اما حق قضاوت اختصاص به صورت تحکیم ندارد.

۴- یکی از حقوق، بلکه وظایف فقیه در زمان حضور و غیبت، افتاء است؛ یعنی بر کسانی که واجد شرایط افتاء مثل اجتهاد و عدالت می باشند، افتاء جایز، بلکه واجب است. دلیل بر این مطلب، روایت ابان بن تغلب و محمد بن مسلم است که می فرماید:

«عَلَيْنَا إِفْتَاءُ الْأُصُولِ وَعَلَيْكُمْ التَّفْرِيعُ»^۳.

۱- به قرینه اعتبار رضایت و انتخاب مترافین. ولی می توان گفت «فَازَرُوا بِهِ حَكْمًا» یعنی وجوب انتخاب فقیه توسط متخاصمین از جعل حاکمیت امام برای فقیه نشأت گرفته است.

۲- جلد هیجدهم وسائل ص ۷۶.

۳- جلد هیجدهم وسائل ص ۴۱ حدیث ۵۲ و به معنای آن حدیث ۵۱.

معنای اجتهاد نیز همین است.

و اما در مورد روایت ذمّ تقلید، باید گفت که این روایت محمول است بر تقلید از کسانی که عالم، راوی و مقلّد اهل بیت (ع) نبوده‌اند. بنابراین سخن اخباریون، که اجتهاد و تقلید را حرام دانسته‌اند، مردود می‌باشد؛ بویژه در حالت انسداد باب علم.

۵- اقامه حدود الهی توسط فقیه اهل بیت (ع) جایز، بلکه واجب است و در صورت ایمن بودن از ضرر، این حدود بر سنی و شیعه جاری می‌گردد و سایر مسلمانان باید از او حمایت نمایند؛ متخلف و مجرم نیز باید خود را تسلیم او کنند. دلیل بر این مطلب چند امر است:

اول: روایت مقبولة عمر بن حنظله.

دوم: مطلق بودن حاکمیت و نیابت فقیه از امام معصوم (ع).

سوم: جاری بودن فلسفه اقامه حدود در زمان غیبت و عدم دلیل خاص بر خلاف آن.

۶- بنظر ما تشکیل نماز جمعه در زمان غیبت، مشروط به اقامه آن توسط ولیّ امر مسلمین و فقیه می‌باشد و در صورت تحقق شرایط، شرکت در آن بر مسلمانان، چه عدد پنج یا هفت و چه زاید بر آن، واجب می‌باشد. در صورت ایمن بودن از ضرر و فقدان موانع دیگر، اقامه آن توسط امام یا نایب او، که فرد مشخص آن ولیّ فقیه است، واجب می‌باشد.

البته در صورت عدم تمکّن از اقامه عام و فراگیر، اقامه محدود آن، چه در زمان حضور و چه در زمان غیبت، مستحب و موجب ثواب بوده، از نماز ظهر مجزی خواهد بود و ترك این مستحب در تمام عمر، مذموم می‌باشد^۱.

سوره مبارکه جمعه، حکایت از وجوب حضور در نمازی دارد که به نحو

صحیح اقامه شود. همچنین روایت زراره که می‌فرماید: «وَالْإِجْتِمَاعُ إِلَيْهَا قَرِيبَةٌ مَعَ الْإِمَامِ»، تنها بر وجوب حضور دلالت داشته، اشاره‌ای به اشتراط اقامه آن توسط امام ندارد.

روایات دیگری که در این باب رسیده و نماز جمعه را یکی از واجبات شمرده، دلالت بر وجوب اقامه آن توسط امام دارد؛ زیرا این روایات مطلق بوده، اجمال و ابهامی در آنها دیده نمی‌شود. روایات زراره و عبدالمکک نیز دلالت دارد بر استحباب اقامه جمعه، در شرایطی مانند زمان امام صادق (ع)؛ یعنی ایامی که سلاطین جور، بویژه آنهایی که خود را حاکم اسلامی می‌دانستند و بر اریکه قدرت تکیه زده بودند.

۷- تمام اقسام امر به معروف و نهی از منکر، چه قولی و چه جرحی و قتلی، وظیفه ولی امر مسلمین و بر عهده وی می‌باشد. این واجب مختص امام بوده و انجام آن توسط دیگران می‌بایست به اجازه امام باشد. البته ناگفته نماند که بر طبق اخبار صادره از ائمه هدی (ع)، در مورد امر به معروف قولی اجازه عام صادر شده است. و اما اقسام دیگر که مستلزم تصرف در مال و بدن دیگران است، باید به اجازه خاص یا عام امام و ولی فقیه باشد و بدون اجازه او حرام و مستلزم ضمان و قصاص می‌باشد. از طرف دیگر چون امر به معروف و نهی از منکر از اقسام جهاد است، لذا در اختیار امام می‌باشد. صرف اینکه دو قسم اخیر مستلزم تصرف در بدن و مال غیر است دلیل بر اختصاص نمی‌شود؛ زیرا امر به معروف قولی هم ممکن است خالی از تصرف عرضی نباشد؛ مانند توبیخ نمودن و قهر کردن. و همانطوریکه می‌دانیم تصرف در اعراض نیز نیاز به اجازه دارد؛ و حتی با اذن مأمور هم حلال نمی‌شود؛ زیرا خلاف اصل کلی «وجوب احترام مؤمن» می‌باشد؛ و از طرف دیگر لازمه دلیل هم نیست.

برحسب بعضی روایات، در جواب این سؤال که امر به معروف ونهی از منکر آیا بر همه مردم واجب است یا بعض؟ امام (ع) می فرماید که چنین امر به معروفی بر شخص عالم، قوی و مطاع، که جز حاکم مقتدر و ولی امر مسلمین کس دیگری نمی تواند مراد باشد، واجب می باشد؛ در غیر اینصورت هرج و مرج و فساد لازم می آید.^۱

۸- روایاتی که در کتب فقهی آمده است، اقامه نمازهای عید فطر و قربان را توسط ولی امر مسلمین واجب شمرده، و مردم را ملزم به شرکت در آنها دانسته است.
۹- نمازهای یومیّه را می توان توسط هر امام عادل، البته با فرض رضایت مأمومین، اقامه نمود و نیازی به اجازه ولی امر مسلمین ندارد. اما در صورتی که ولی امر اقامه آن را توسط شخص یا اشخاصی، خلاف مصلحت بدانند، می تواند آن را ممنوع کرده و یا به طور کلی به اجازه خود موکول نماید.

۱۰- مطالبه زکات و خمس و تصرف در انفال در اختیار ولی فقیه است و دیگران، حتّی مراجع تقلید و مالک، حقّ هزینه آن را ندارند.

عمده دلیل این مطلب، عموم مقبولة عمرین حنظله^۲ و ابی خدیجه^۳ و سایر ادله ولایت فقیه است. در این جهت، فقیه مرجع و مفتی با دیگران فرقی ندارد، همچنین فرقی بین سهم سادات و سهم امام (ع) وجود ندارد؛ مگر این که سهم امام (ع) را ملک شخصی و خارج از امور عامه مسلمین بدانیم؛ که در این صورت طبق قواعد اولیه، به هر شکل ممکن، باید از اتلاف آن جلوگیری نموده، به هر وسیله ممکن، اعمّ از وصیت، دفن و ایداع، آن را به دست آن حضرت رساند. بر فرض احراز رضایت امام (ع) به صرف آن در منافع عامه و ترویج دین، باز هم دست مالک بسته نمی شود

۱- الوسائل ج ۱۱/ ۴۰۰ ح ۲۱۱۵۲.

۲- الوسائل ج ۱۸/ ۷۵ ح ۳۳۳۱۸ و ص ۹۹ ح ۳۳۴۰۰.

۳- الوسائل ج ۱۸/ ۱۰۰ ح ۳۳۴۰۵.

واو می تواند رأساً اقدام به صرف آن در جهت موجبات رضایت امام (ع) نماید. و چنانچه علم به رضایت ندارد، باید طبق قاعده عمل نماید؛ مگر آنکه فقیهی که علم به رضایت امام (ع) دارد، مرجع تقلید آن مالک بوده و ما در موضوعاتی از این قبیل، نیز تقلید را جایز بدانیم. ولی ممکن است بگوییم فقیه بعنوان مال غایب با اصرار رضایت آن حضرت می تواند در مورد دیگر مثل سادات مصرف نماید؛ همانطور که محقق حلی در شرایع به آن تصریح فرموده است و شیخ مفید (ره) به جواز این وجه تصریح نموده است:

«الْخَامِسَةُ: يَجِبُ أَنْ يَتَوَلَّى صَرْفَ حِصَّةِ الْإِمَامِ فِي الْأَصْنَافِ الْمَوْجُودِينَ مِنْ إِلَيْهِ الْحُكْمُ بِحَقِّ النَّيَابَةِ كَمَا يَتَوَلَّى أَدَاءَ مَا تَجِبُ عَلَيْهِ»^۱.

یعنی صرف حِصَّة امام در اصناف موجود با کسی است که به عنوان نیابت از امام (ع) حق حکم دارد.

تحقیق آن است که سهم امام (ع) مربوط به منصب امامت بوده، و باید صرف هزینه های آن شود و هرگز به امام بعدی به ارث نمی رسد.

در تأیید این مطلب می توان به روایتی که از حضرت ابی الحسن الهادی (ع) نقل شده است، اشاره نمود. در آنجا راوی خطاب به حضرت عرض می کند: گاهی مردم چیزی به ما می دهند و می گویند که مربوط به پدر بزرگوارتان می باشد؛ تکلیف چیست؟ حضرت می فرمایند:

«اگر ملک شخصی پدرم بوده باید بین وراثت، کما فرض الله، تقسیم شود و اگر ملک امامت است باید به من بدهی»^۲.

امام راحل (قده) در باره سهم سادات بیانی دارند به این مضمون که، اگر سهم سادات اختصاص به سادات می داشت، خمس بازار بغداد برای همه سادات روی

۱- شرائع الاسلام ج ۱/ ۱۳۸.

۲- الوسائل ج ۶/ ۳۷۴ ح ۱۲۶۶۶.

زمین کفایت می‌کرد.

عین همین بیان، بلکه صریحتر از آن را می‌توان در مورد سهم امام (ع) مطرح نمود؛ چرا که آن حضرت، یک نفر بوده و سرپرست یک عائله فرضاً صد هزار نفری می‌باشد؛ پس این همه وجه و کالا برای چیست؟! لذا عائله ایشان را باید همه امت اسلامی و مصالح آنها بدانیم. بنابراین سهم امام (ع) در اختیار ولی امر مسلمین و نایب امام زمان (عج)، در هر عصر و دوره‌ای است؛ نه شخص آن حضرت (عج)، که در ورای پرده غیبت و مقبوض الید هستند؛ و نه امراء و حکام جور و نه مراجع فتوا و تقلید.

این حکم عیناً در مورد انفال و سایر اموال عمومی، مثل ارث کسی که وارث ندارد، اموال مجهول المالک و لقطه، نیز جاری می‌باشد.

قضاوت، جهاد، اقامه حدود و اقامه نماز جمعه و نمازهای عیدین نیز از اختیارات ولی امر مسلمین می‌باشند.

۱۱- جهاد ابتدایی و دفاعی، هردو در اختیار حاکم مسلمین بوده، و باید به اجازه او انجام پذیرند، گرچه در باره قسم اول ادعای اجماع برخلاف آن شده و در باره قسم دوم، روایت و اجماع، حکایت از سقوط اذن فقیه می‌نماید.

در باره جهاد ابتدایی باید عرض کنم که، تنها روایت عبدالملک^۱ است که دلالت بر اعتبار اذن امام (ع) دارد؛ اما ادله نیابت عامه فقیه، حاکم بر آن می‌باشند. اجماع مورد ادعا و حتی روایت نیز، در مقام مخالفت و مقابله با سلاطین جور می‌باشند، نه نایب امام (ع)؛ و می‌توان گفت که روایت، حداقل از این جهت اطلاق ندارد.

در مورد جهاد دفاعی نیز باید گفت که روایت معروف در این باب را حمل بر موردی می‌نماییم که دسترسی به امام (ع) میسر نبوده و متوقف بودن دفاع بر کسب

اجازه از امام (ع)، باعث مغلوب شدن مسلمین گردد. و اما اگر چنین نباشد، مثل آنکه مسلمین بدانند که فلان جمعیت قصد حمله به کشور اسلامی را دارند و امکان استجازه و تأخیر نیز وجود داشته باشد؛ و یا اینکه دشمنان حمله کرده‌اند و مسلمین هم بدون تأخیر وارد جنگ شده‌اند، اما اجازه امام برای ادامه نبرد مؤثر و مفید باشد؛ در این صورت دلیلی بر سقوط اذن نداریم؛ زیرا استقلال و تمامیت ارضی و حفظ بیضه اسلام و عزت و شرف مسلمین، که از مهمترین امور اجتماعی جامعه اسلامی است، در حیطه ولایت ولی امر مسلمین می‌باشد و واضح است که بدون فرماندهی واحد و یا فراهم نبودن تجهیزات و امکانات، پیروزی دور از دسترس می‌باشد و یا اجازه ولی فقیه را شرط واجب بدانیم نه شرط وجوب.

۱۲- غرض از بیان احکام و دلایل موارد فوق، دو چیز است:

الف- آشنایی ملت ما به احکام فوق و پی بردن به این مطلب که فقه اسلام کامل و مترقی بوده و قدرت اداره جامعه بشری را در جهان امروز دارا می‌باشد. فقه اسلام تنها احکام شخصی، متفرق و بدون نظام نیست؛ و در عین حال چیز تازه‌ای هم نبوده و در کلمات متقدمین و متأخرین ما، بلکه در اخبار اهل بیت عصمت (ع) ریشه عمیق دارد. این فقهای معاصر و بعد از ما هستند که باید کمر همت بسته و احکام مسائل مستحدثه را به جامعه بشری عرضه نمایند. در این زمینه حدیثی از امام هشتم (ع) نقل شده است که می‌فرماید:

«قُلْنَا النَّاسُ لَوْ عَلِمُوا مَخَاسِنَ كَلَامِنَا لَا يُتَّبِعُونَاهُ».

یعنی سخنان ما را برای مردم بگویند؛ زیرا اگر مردم کلام نیکوی ما را بشنوند، از ما پیروی خواهند کرد.

حوزه‌های علمی ما باید به مسائل جدید توجه بیشتری نموده، و با استمداد از منابع غنی اسلامی پاسخگوی نیازهای علمی، فرهنگی و دینی جامعه امروز باشند.

ب- اینجانب هرگز ادّعا نداشته و ندارم که آنچه می‌گویم صددرصد صحیح و درست بوده، و مردم باید، یا می‌توانند از من تقلید کنند، بلکه این مسائل از جمله مواردی است که باید در آنها از مرجع تقلید اعلم تبعیت نمود؛ مگر اینکه مقلّد فاضلی از بیان و توضیحات امثال من به صحت این مطالب علم و یقین پیدا کند، که در این صورت در این نوع مسائل تقلید نه صحیح و نه جائز. پس انگیزه من از بیان احکام فوق، در ذیل نقل اقوال علماء بزرگ اسلام، تذکّر این نکته است که در قرن اخیر، که استعمار علماء را در کنج حجره‌ها و مساجد محبوس و منزوی نموده و دین را از صحنه بیرون کرده است، فقهاء در رساله‌های خویش به مسائل عبادی و فردی توجه بیشتری نموده و حکومت اسلامی و شؤون آن، از قضاء و اقامه حدود گرفته تا سیاست داخلی و خارجی، اقتصاد، مسائل خانواده و آموزش و پرورش را به بوته فراموشی سپرده‌اند. ذهنیت مسلمانان جهان، از جمله کشور ایران، این شد که جهاد و مبارزه مسلحانه، قضاوت، سیاست، تعلیم و تعلّم، دانشگاه، قوای نظامی و انتظامی، قانون، بسیج نیرو و مدیریت مخصوص زمان حضور بوده و هست، تا آنجا که به قول امام راحل، پوشیدن لباس برای روحانی خلاف مروّت بوده و اقامه نماز جمعه و رفتن به دانشگاه را حرام دانستند. حتی جهاد را از قاموس فقه حذف نمودند.

جای بسی تأسف است که مرحوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی (قده)، که به حرمت اقامه نماز جمعه تمایل شدید داشت، با آن همه عنایت و توجهی که به شیخ و فتاوی او مبذول می‌داشت؛ و با آن همه دقّت و تتبع، چگونه فتوای به جواز اقامه جمعه را که شیخ طوسی (ره) در کتاب مبسوط^۱ آورده است از نظر دور داشته و تنها به اوّل بحث، که از جمله شرایط نماز جمعه را وجود امام عادل یا نائب خاص او می‌داند، تمسّک فرموده است؟! زیرا مفهوم عبارت این است که در صورت فقدان

امام و نایب خاص وی، شرط صحت منتفی می‌باشد؛ پس اقامه آن بدعت و حرام است.

ایشان همچنین روایاتی را که دلالتش بر استحباب روشن بود مورد خدشه قرار می‌دادند؛ مثلاً روایت زراره و عبدالملک و یا بخشی از روایت صدوق^۱ را از اضافات اشتباهی می‌دانستند.

به هر حال خواهش من این است که در این نوع مباحث تجدیدنظر و دقت بیشتری شود، تا انشاء الله مسلمین از برکات نماز جمعه و امثال آن محروم نشوند.

محقق ثانی^۱

«علی بن الحسین بن عبدالعالی کرکی»، معروف به محقق ثانی، از فقهای جبل عامل و از اکابر فقهای شیعه می باشد. ایشان در شام و عراق تحصیلات خود را تکمیل کرده و سپس در زمان شاه طهماسب اول به ایران مهاجرت نمود. منصب شیخ الاسلامی برای اولین بار در ایران به او تفویض شد.

کتاب معروف او در فقه به نام «جامع المقاصد فی شرح القواعد» می باشد. شیخ حرّ عاملی در وصف ایشان چنین فرموده است:

«وثاقت، علم، فضل، جلالت قدر، بزرگواری و کثرت تحقیق او مشهورتر از آن است که به آن پرداخته شود»^۲.

محقق کرکی در کتاب جامع المقاصد چنین فرموده است:

«مخالفین اقامه نماز جمعه در زمان غیبت، براین اعتقادند که اقامه نماز مشروط به وجود امام و نایب وی می باشد و از آنجائیکه در زمان غیبت، شرط منتفی است، مشروط نیز منتفی می باشد.

در جواب باید گفت که ما انتفاء شرط را نفی می کنیم؛ زیرا فقیه مأمون و جامع شرایط فتوا، از جانب امام (ع) منصوب است، ولذا احکامش نافذ بوده و مساعدت او در اقامه حدود و قضاوت بر مردم واجب می باشد.

۱- متوفای سال ۹۴۰ ه. ق.

۲- أمل الآمل ج ۱/ ۱۲۱.

گفته نشود که نیابت فقیه در اقامه حدود و قضاء با نیابت وی در اقامه جمعه ارتباطی ندارد؛ زیرا می‌گوییم که بطلان این مطلب واضح‌تر از آن است که نیازی به بیان داشته باشد؛ زیرا همانطور که از اخبار استفاده می‌شود نیابت فقیه از جانب امام (ع)، نیابتی عام و فراگیر است.^۱

ایشان از علامه حلی نیز در متن همین کتاب، قریب به همین جواب را نقل فرموده است.^۲

معظم‌له بر قول علامه (ره) در این کتاب، که متولی تقسیم سهم امام را حاکم دانسته، حاشیه نزده است.^۳ همچنین در باب اقامه حدود توسط فقیه، حکم بین مردم، افتاء و تقسیم زکات و خمس، بر قول علامه حاشیه نزده است.^۴

این محقق بزرگوار ضمن شرح قول علامه حلی که فرموده است: «وَلَوْ أَفْتَقَرَّ إِلَى الْجَزْحِ أَوْ الْقَتْلِ...»؛ در جواب این سؤال که در صورت توقف نهی از منکر بر جرح و قتل، آیا فقیه می‌تواند متولی آن باشد؟، می‌فرماید:

«باید گفت ثبوت این امر مبتنی بر جواز اقامه حدود است».^۵

از آنجائیکه معظم‌له در باب نماز جمعه و اقامه حدود قائل به ثبوت ولایت مطلقه فقیه است، ثبوت این مطلب را بر جواز اقامه حدود متوقف کرده است. احتمال دیگر این است که وی این نوع نهی از منکر را از مصادیق جهاد شمرده و اقامه حدود را نیز از باب جهاد دانسته باشد. بنابراین حکم آن مانند اقامه حدود است.

۱- جامع المقاصد، ج ۲، ص ۳۷۴-۳۷۵.

۲- جامع المقاصد ج ۲/۳۷۷.

۳- جامع المقاصد، ج ۳، ص ۵۶.

۴- جامع المقاصد، ج ۳، ص ۴۹۰.

۵- جامع المقاصد ج ۳/۴۸۸-۴۸۹.

شهید ثانی

«زین الدین علی بن احمد عاملی»، معروف به شهید ثانی، از شخصیت‌های فقهی شیعه و از متبحرین در علوم مختلف اسلامی بوده است. او علاوه بر فقه و اصول، از فلسفه، عرفان، نجوم و طب نیز آگاهی داشته است. زهد و تقوای او زیانزد خاص و عام بوده است؛ چنانکه برحسب نوشته شاگردانش، در ایام تدریس، شبها برای امرار معاش زندگی، میزم‌کشی می‌کرده است.

از جمله تألیفات وی کتابهای ارزشمند «مسالک الافهام فی شرح شرایع الاسلام» و «شرح لمعه» می‌باشد.

این فقیه بزرگوار اهل جبل عامل بوده و مسافرت‌های زیادی به مصر، عراق، حجاز، بیت المقدس و استانبول داشته است.

سرانجام در سال ۹۶۶ (ه.ق)، در اثر سعایت قاضی صیدا، در مسجد الحرام دستگیر و در راه قسطنطنیه به شهادت رسید.

بدن مبارکش را به دریا انداخته و سرش را نزد سلطان عثمانی بردند. (رحمة الله علیه و جزاه عن الاسلام خیر الجزاء).

ایشان در کتاب نفیس شرح لمعه می‌فرماید:

«مراد از نواب مذکور در متن کتاب لمعه، فقهاء عادل امامی جامع شرایط فتوا می‌باشد؛ زیرا ایشان و کلاء امام (ع) هستند؛ پس سهم امام (ع) را باید آنها تحویل

گیرند^۱

در جای دیگری از همین کتاب می‌فرماید:

«اما در زمان غیبت، مثل زمان ما، اصحاب در وجوب و تحریم نماز جمعه اختلاف کرده‌اند؛ مصنف در این کتاب و در کتاب دروس^۲، آن را واجب دانسته است؛ زیرا فقیه از جانب امام دارای اذن می‌باشد»^۳.

در باب اقامه حدود می‌فرماید:

«اقامه حدود، حکم نمودن بین مردم و اثبات حقوق از طریق قسم و یتنه و غیر آنها، توسط فقیه جائز می‌باشد»^۴.

ایشان در کتاب مسالک، در شرح قول شرائع که فرموده: «مَنْ إِلَيْهِ الْحُكْمُ بِحَقِّ الثِّيَابَةِ...»، چنین می‌فرماید:

«مراد از «او» فقیه عادل امامی جامع شرایط است؛ زیرا او نایب امام (ع) و منصوب از جانب او است؛ پس می‌تواند متولّی توزیع سهم امام بر سایر اصناف باشد»^۵.

در جای دیگر فرموده است:

«قضاوت و حکم فقیه عادل امامی جامع شرایط، اگرچه متخاصمین راضی نباشند، نافذ است. دلیل بر این مدّعی قول امام صادق (ع) است که فرموده است: دعاوی خود را به نزد اهل جور نبرید»^۶.

معظم‌له در جای دیگری از همین کتاب، در ذیل عبارت «و گفته می‌شود که اقامه حدود توسط فقهاء عارف جائز است»، چنین فرموده است:

«این قول بنا بر مذهب شیخ مفید (ره) و شیخ طوسی (ره) و جماعتی از اصحاب است

۱- کتاب شرح لمعه، ج ۲، ص ۷۹.

۲- الدروس ج ۱/ ۱۸۶.

۳- کتاب شرح لمعه، ج ۱، ص ۲۹۹.

۴- کتاب شرح لمعه، ج ۲/ ۴۱۷.

۵- کتاب مسالک الانهام، ج ۱، ص ۶۹.

۶- کتاب مسالک الانهام، ج ۲، ص ۳۵۲. الوسائل ج ۱۸/ ۱۰۰ ح ۳۳۴۰۵.

و در این باره روایتی از امام صادق (ع) وارد شده که ضعیف می باشد.^۱
 ولیکن روایت عمر بن حنظله مؤید آن است؛ زیرا اقامه حدود نوعی حکم
 است و در آن مصلحت کلی و لطف در ترک محارم الهی وجود دارد.

۱- مقصود ایشان روایت ابی خدیجه می باشد.

